ایران آزاد

سال چهارم شماره ۳۹ اسفند ۱۳۹۴

جنبش ملی

برای رهایی ایران از چنگال ارتجاع و استعمار سامان دهیم تا ایران درجنگ خانمانسوز منطقه

ایی پیشرو بلعیده نشود.

سوسن شریعتی:
زنان امروز نه ارتش شیطان که ارتش جدیدی هستند.

محمد ملکی :
خیمه شب بازی تکراری

هادی زمانی:
نفت با دموکراسی ملی می شود

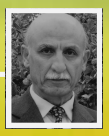
علی طهماسبی:
به مثابه ی داستان هبوط.

ابوالحسن بنی صدر: چرا باید انتخابات را تحریم کرد

دویچه وله فارسی:
طرح پنهان روسیه و ایران برای سوریه

نویسنده	موضوع	صفحه
دکتر محمد ملکی	خیمه شب بازی تکراری	۳
دویچه وله فراسی	طرح پنهان روسیه و ایران برای سوریه	۵
عمار ملکی	کنشهای کوچک و مثال زدنی از ایستادگی مدنی	۸
سوسن شریعتی	زنان امروز به خودآگاهی رسیده اند.	۹
ابوالحسن بنی صدر	چرا باید انتخابات را تحریم کرد؟	۱۲
استاد علی طهماسبی	به مثابه داستان هبوط	۱۵
فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران	شکنجه وحشیانه یک زندانی توسط زندانبانان ولی فقیه	۱۷
جعفری خیرخواهان	معمای فراوانی	۱۸
نرگس جودکی	الفبای اندوه بر تخته سیاه	۲۰
کیوان حسینی	وقتی برنی سندرز پای محمد مصدق را به مناظره دموکرات ها بزا کرد.	۲۲
	گزارش شکست انگلیس در دادگاه لاهه بعد از ملی شدن صنعت نفت	۲۳
گفت و گوی آرش حسن نیا با هادی زمانی	نفت با دموکراسی ملی می شود	۲۶
م.ک. بهادراکومار - برگردان: آرسن نظریان	مرزهای تصنعی ترکیه کارخانه فاجعه سازی	۳۰
امسان سنایی	کشف امواج گرایشی پژواک واقعیتی از جنس دیگر	۳۲
عزیز نسین- برگردان حکیم باشی	شهردار لایق	۳۸

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com

آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

بسم الحق / تقدیم به آن‌ها که سالهاست دل در گروی یك انتخابات آزاد و مردمی دارند

خیمه‌شب بازی تکراری،

محمد ملکی

تلاش معتقدین و ملتزمین به نظام ولایی برای اینکه نشان دهند مردم ایران تنها در دو دسته اصولگرایان (بنیادگرایان) و اصلاح‌طلبان (استمرارطلبان) خلاصه می‌شوند بزرگ‌ترین ظلم به ملت ایران است

خیمه شب بازی نوعی نمایش است برای سرگرم کردن تماشاگران. بالای جعبه فردی قرار می‌گیرد با تعدادی نخ که هر یک به بدن عروسکی وصل است و با صدایی ویژه خبرهایی می‌گوید و عروسک‌ها را به ورجه وورجه وا می‌دارد. تماشاچی می‌پندارد صدا صدای عروسکهاست و آن‌ها خود به این سو و آن سو حرکت می‌کنند درحالیکه همه چیز در دست بازیگردان است. علامه دهخدا در تعریف خیمه شب بازی می‌نویسد: »نوعی نمایش است که در آن عروسکهایی به شکلهای مختلف می‌سازند و به روی صحنه می‌آورند، و آن عروسک‌ها به نخهایی نازک متصل است که به وسیله آن نخ‌ها عروسک‌ها بحرکات مختلف وا داشته می‌شوند. «

داستان »انتخابات «در نظام ولایی همان داستان خیمه شب بازیست که یک نفر به میل خود عروسکهای رنگارنگ را به حرکت وا می‌دارد و حرف و سخن‌ها را در دهان آن‌ها می‌گذارد. در سی و هفت سالی که ما در کشورمان شاهد »انتخاب«های متعدد بوده‌ایم فقط شکل عروسک‌ها تغییر کرده و دو گرداننده مجری این بازی بوده‌اند: آقایان خمینی و خامنه‌ای. بسته به زمان و مکان و حوادث، گرداننده هر بار سعی دارد به شیوه‌ای عمل را تکرار کند و کار مورد نظر خود را انجام دهد و اینکار چیزی نیست جز فریب مردم برای آوردن آن‌ها به مکان خیمه شب بازی.

قلم زن این سطور باقتضای سن و سال و توجه به مسایل اجتماعی و سیاسی، انتخابات بسیاری را چه در زمان شاه و چه در زمان شیخ شاهد و ناظر بوده است. اگر چه در نظام گذشته کسانی چون دکتر مصدق و الهیار صالح توانستند به مجلس راه یابند اما انتخابات در آن رژیم هم پر از خدعه و دروغ و تقلب بود و بیشتر کسانی به مجلس شورا و سنا راه می‌یافتند که به نوکری و چاکری شاه افتخار می‌کردند. نقش دربار و حاکمان و ملاکان و مزدوران در انتخاب افراد بسیار برجسته بود.

پس از تغییر نظام و بر پایی نظام ولایی هم جز چند انتخابات اولیه که به دلیل عدم تسلط کامل آقای خمینی و دار و دسته‌اش چند نفری از منتقدین توانستند به مجلس خبرگان و شورای ملی راه یابند، اکثریت قریب به اتفاق راه یافتگان به این دو مجلس از وابستگان به حزب جمهوری و وابستگان به نظام ولایی بودند. بعد از حوادث دههٔ شصت و کشت و کشتاری که در کشور بر پا شد، مردم کم کم به ماهیت نظام پی بردند و خیمه شب بازی انتخابات کم بیننده و کساد شد. بعنوان مثال اگر آقای خامنه‌ای در دوره اول ریاست جمهوری ۱۶ میلیون و ۸۰۰ هزار رای آورد، در دوره دوم با وجود افزایش جمعیت توانستند فقط ۱۲ میلیون رای را به بنام ایشان به صندوق‌ها بریزند. پس از ایشان آقای هاشمی رفسنجانی در دوره اول با ۱۵ میلیون و در دور دوم با ۱۰ میلیون رای به کرسی ریاست جمهوری تکیه زد.

اگر چه در نظام گذشته کسانی چون دکتر مصدق و الهیار صالح توانستند به مجلس راه یابند اما انتخابات در آن رژیم هم پر از خدعه و دروغ و تقلب بود و بیشتر کسانی به مجلس شورا و سنا راه می‌یافتند که به نوکری و چاکری شاه افتخار می‌کردند. نقش دربار و حاکمان و ملاکان و مزدوران در انتخاب افراد بسیار برجسته بود.

این امر موجب وحشت حاکمیت شد تا آنجا که با برنامه ریزی طرحی نو در انداختند و سعی کردند مردم را به دو گروه تقسیم کنند. گروهی را ذوب شده در ولایت و گروه دیگر را اصلاح طلب و مخالف گروه اول که وابستگی شدید به ولی فقیه داشتند معرفی کردند و چنین در مهندسی خود وانمود نمودند که دو جبهه در مقابل هم قرار گرفته‌اند و مردم بی‌خبر و بی‌امید که از گروه ولایی‌ها صدمه دیده بودند، برای نجات خود به طرف مقابل متمایل شدند و به این ترتیب محمد خاتمی رای آورد و این برنامه به انواع مختلف ادامه داشت تا امروز.

این روزها هم چون سالهای گذشته برای یک نمایش انتخابات دیگر، باز خیمه شب بازها به میدان آمده‌اند که با صحنه سازیهای جدید و مهندسی شده، دیگر بار بازی را آغاز کنند و دو جناحی را که هر دو از یک منبع تغذیه می‌کنند وارد میدان نمایند وبا وعده‌های پوچ بار دیگر گروهی از مردم را فریب دهند و به تماشای خیمه شب بازی بنشانند. غافل از اینکه مردم کم کم هوشیار می‌شوند و فریب آن‌ها را نمی‌خورند.

در حکومتی که سردار سپاه به مهندسی انتخابات ۸۸ بطور علنی اعتراف می‌کند دیگر معنای انتخابات چیست؟ جالب اینکه در این نزاع بخش باصطلاح انتخابی نظام هم هیچ اراده و قدرتی برای مقابله با بخش ولایی ندارد. بطور مثال روز ۲۰ بهمن ۹۴ جناب آقای روحانی می‌گوید: »ما در مسئلهٔ فساد و رانت و انحصار مشکل داریم، یک دستگاهی وجود دارد که نمی‌خواهم نام ببرم، کالای قاچاق وارد می‌کند و جلوی رشد تولید را می‌گرد.« مقصود ایشان از آن دستگاه کیست و چیست؟ آیا همان نیست که اعلام می‌کند مهندسی انتخابات در دست ماست؟ پس چرا جناب روحانی که رییس جمهور برآمده از باصطلاح انتخابات است، جرات ندارد نام این دستگاه را که به احتمال قریب به یقین سپاه پاسداران است بگوید؟ آیا با این وضعیت رئیس جمهور می‌تواند جلوی اعمال و رفتار و دخالتهای سپاه را بگیرد؟ من باور ندارم و بهمین دلیل در انتخاباتی که توسط سپاه و منصوبان ولی فقیه مهره چینی شده است شرکت نمی‌کنم، اگر چه بعضی خیال پردازانه می‌گویند شرکت در انتخابات گامی است به سوی دموکراسی! سئوال من از آن‌ها این است شرکت در کدام انتخابات؟ انتخابات آزاد با تمام شرایط آن یا انتصابات؟ باید از این جماعت پرسید شما در این ۳۷ سال با شرکت در انتخابات نظام ولایی چقدر به آزادی نزدیک شده‌اید؟ خودمان را فریب ندهیم و با اعمال و رفتارمان عمر نظام ولایی را طولانی نکنیم.

در پایان باید تاکید کنم که تلاش معتقدین و ملتزمین به نظام ولایی برای اینکه نشان دهند مردم ایران تنها در دو دسته اصول گرایان (بنیاد گرایان) و اصلاح طلبان (استمرارطلبان) خلاصه می‌شوند بزرگ‌ترین ظلم به ملت ایران است. آیا جز این دو گروه بقیهٔ مردم بحساب نمی‌آیند و گروههای خارج از این دو دسته همه گروهک و غیرخودی هستند و هیچگونه حق و حقوقی ندارند؟ آیا به بخش بزرگی از مردم که به انتخابات شما بی‌تفاوت هستند و نمی‌خواهند در این خیمه شب بازی شرکت کنند حق اظهار نظر و نقد و انتقاد می‌دهید یا با برچسب‌های های گوناگون آن‌ها را از میدان بیرون می‌کنید؟

بس کنید! مردم آرام آرام راه خود را می‌یابند و با فراهم کردن شرایط یک انتخابات آزاد و همگانی بساط شما را بر می‌چینند. مطمئن باشید دور نخواهد بود روزی که ظالمان و ستم پیشه گان باید جای خود را به منتخبان آزاده و آزادی طلب مردم بسپارند.

زاغکی شامگهی دعوی طاووسی کرد
صبحدم فاش شد این راز ز رفتاری چند

دویچه وله فارسی

تحولات سوریه

طرح پنهان روسیه و ایران برای سوریه

حضور نظامی روسیه در سوریه در روزهای اخیر به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. روسیه و ایران در حال آماده کردن طرحی برای آینده سوریه هستند. طرحی که بر تقسیم سوریه به مناطق نفوذ میان جبهه‌ها و گروه‌های درگیر استوار است. از روزهای نخست ماه سپتامبر تا کنون خبرها درباره افزایش فعالیت نظامی روسیه در سوریه افزایش یافته است. خبرهایی درباره ارسال تجهیزات جنگی تازه روسی به سوریه مانند تحویل جنگنده‌های مدرن میگ ۳۱ به ارتش بشار اسد، انتقال یک پایگاه سیار کنترل پروازهای هوایی به فرودگاهی در جنوب لاذقیه، انتقال صدها نظامی روس و ایجاد اقامتگاه‌های پیش‌ساخته برای آنها در لاذقیه و طرطوس. برخی منابع عربی حتی خبر داده‌اند که کارشناسان روسیه کنترل فرودگاهی در جنوب لاذقیه در غرب سوریه را به دست گرفته‌اند. روزنامه »الحیات «چاپ بیروت روز چهارشنبه (۹ سپتامبر) نوشت روسیه علاوه بر اعزام افسران عالی‌رتبه، به زودی تعدادی خلبان نیز به سوریه اعزام خواهد کرد تا هدایت جنگنده‌های پیشرفته میگ ۳۱ و هواپیماهای جاسوسی را بر عهده بگیرند.

به نوشته این روزنامه لبنانی واحدهایی از سربازان روس نیز به زودی وارد سوریه می‌شوند تا مسئولیت فرماندهی جنگ

ولید معلم، وزیر خارجه سوریه در گفت‌وگو با رهبران روسیه در مسکو

در برابر مخالفان بشار اسد به ویژه در مناطق پیرامون لاذقیه را بر عهده بگیرند. منابع آمریکا حتی پا را فراتر گذاشته و می‌گویند نیروهای نظامی روسیه با هواپیما و کشتی‌های جنگی به‌طور مستقیم در جنگ داخلی سوریه درگیر شده‌اند. پاسخ الکساندر پسکوف، سخنگوی ولادیمیر پوتین به همه این خبرها انکار کامل است. او می‌گوید حتی نمی‌تواند ارسال کمک‌های نظامی به بشار اسد را تایید نماید، چه رسد به شایعات مربوط به اعزام نیروی زمینی به سوریه. ماریا زاخارووا ، سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه البته مانند سخنگوی پوتین این گزارش‌ها را انکار نمی‌کند، اما آن‌ها را کم‌اهمیت می‌داند؛ چیزی در حد "ارسال تجهیزات فنی" به سوریه با هدف "مبارزه علیه تروریسم".

اما به‌رغم انکار مسکو، شواهد در این باره که روسیه حضور نظامی خود در سوریه را به طرز چشم‌گیری افزایش داده روز به روز بیشتر می‌شوند. تصاویر منتشر شده از مناطق درگیری در سوریه نشان می‌دهند که نفربرهای مدرن روسی از نوع BTR-82Aدر مناطق عملیاتی جنگ حضور دارند. همچنین شبه‌نظامیان مخالف اسد تصاویری از هواپیماهای بدون سرنشین را منتشر کرده‌اند که شباهت بسیار به پهپادهای روسی "پچلا" (Ptschela)ارند.

به‌نظر می‌رسد که مسکو همچنین واحد نظامی زمینی به سوریه اعزام کرده

انتقال واحدهای نظامی روسیه از طریق تنگه بسفر به سوریه مطابقت دارند. از واحدهای نظامی موسوم به "نیکلای فیلچنکوف" هنگام عبور از تنگه بسفر عکس‌برداری شده است. در این تصاویر شمار زیادی از کامیون‌های نظامی بر عرشه کشتی قابل تشخیص هستند و می‌توان تعلق این خودروهای نظامی به تیپ ۸۱۰ نیروی دریایی روسیه را شناسایی کرد.

به‌نظر می‌رسد که ماموریت روسیه در سوریه بسیار فراتر از کمک‌های نظامی و فنی روس‌ها به رژیم بشار اسد است. تصاویر زیادی "ماکسیم م." سرباز روس و جزو نفرات تیپ ۸۱۰ را در خاک سوریه

نظامی مستقیم روسیه در جنگ داخلی سوریه خبر می‌دهند.

ناو هواپیمابر روسی کوزنیتسف در بندر طرطوس

خبرگزاری رویترز به نقل از مقامهای آمریکا نوشته است، در روزهای اخیر دست‌کم سه هواپیمای نظامی در فرودگاه لاذقیه فرود آمده‌اند. دو فروند از این هواپیماها آنتونوف۱۲۴ و دیگری مسافری بوده است. علاوه بر این گزارش‌هایی از لنگر گرفتن دو کشتی نظامی روسیه در ساحل سوریه منتشر شده است.

یک نماینده دولت آمریکا به خبرگزاری فرانسه گفته است، همه شواهد نشان

است. به گزارش "اشپیگل آنلاین"، در شبکه‌های اجتماعی یادداشت‌ها و تصاویر نظامیان روس منتشر شده که در ماه اوت به سوریه اعزام شده‌اند. در میان این نظامیان، ملوانان روس از پایگاه دریایی ارتش روسیه در سواستوپول نیز حضور دارند. یک سرباز روس به نام "آناتولی گ." در سایت «vk.com» نوشته که او به سوریه اعزام شده است. او از نفرات تیپ ۸۱۰ نیروی دریایی روسیه در سواستوپول است.

این اطلاعات با شواهد موجود در باره

نشان می‌دهند. لوی‌یف، یک وبلاگ‌نویس روس از گفته‌های همسر یک نظامی روس نقل کرده که شوهرش ماموریت پیدا کرده که از یک پایگاه هوایی در سوریه پشتیبانی کند و یا فردی را همراهی کند. همسر این خانم به او گفته که موضوع بر سر "یک ماموریت جنگی" است.

شواهدی که دولت آمریکا دارد

دولت آمریکا هنوز به‌طور رسمی درباره جزئیات تحرکات تازه نظامی روسیه در سوریه اظهارنظر نکرده است، اما در پشت صحنه برخی نمایندگان دولت آمریکا از وجود شواهدی دال بر دخالت

می‌دهند که روسیه در نظر دارد این فرودگاه را به عنوان مرکزی برای عملیات‌های هوایی آماده سازد.

سخنگوی کاخ سفید هفته گذشته گفته بود، ما از گزارش‌هایی پیرامون انتقال نیروهای نظامی از سوی روسیه و به‌کارگیری احتمالی هواپیما در سوریه آگاه هستیم و با دقت این خبرها را دنبال می‌کنیم.

نقشه پنهان روسیه

موضوع مورد بحث ظاهراً شهر ساحلی لاذقیه در غرب سوریه است. در جنوب لاذقیه فرودگاهی است به نام "باسل الاسد" که در کنترل نیروهای اسد است. این فرودگاه هم کاربری نظامی و هم غیرنظامی دارد. براساس گزارش رسانه‌های آمریکایی روسیه اخیرا کانتینرهای قابل سکونت برای اسکان صدها نفر به این فرودگاه حمل کرده است. روسیه همچنین یک پایگاه کنترل پروازها و ترافیک هوایی و در این فرودگاه مستقر کرده است. علاوه بر این از کشورهای همسایه سوریه برای تمام ماه سپتامبر مجوز عبور هواپیما درخواست شده است.

ظاهرا روسیه درصدد است به رژیم اسد کمک کند تا لاذقیه را در کنترل خود نگاه دارد. از هفته‌های اخیر ائتلافی از شورشیان مخالف اسد پیشروی به سوی لاذقیه را شروع کرده‌اند. رهبری این ائتلاف را گروه "جبهه نصرت" بر عهده دارد؛ گروهی که با شبکه القاعده در حلب، می‌تواند در کنترلِ هنوز تعریف‌نشده بین‌المللی قرار گیرد.

محاسبه پوتین و اسد بر روی بحران پناهجویان

روسیه دور تازه عملیات خود در سوریه را با لفاظی درباره مبارزه با تروریسم آغاز کرد. پوتین هفته گذشته گفت با باراک اوباما تلفنی گفت‌وگو کرده و به او پیشنهاد داده که برای مقابله با تروریسم و افراطگرایی، یک ائتلاف جهانی تشکیل شود. رئیس جمهور روسیه همچنین گفت، بشار اسد با برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمانی، تماس و مذاکره با "مخالفان سالم" و شریک‌کردن آن‌ها در قدرت موافق است.

اما سیاست غرب در مورد سوریه تاکنون این بوده که برای یک آغاز تازه و واقعی در سوریه، اسد باید از قدرت کنار برود. به گزارش اشپیگل آنلاین، دیپلمات‌های اروپایی به این نتیجه رسیده‌اند که کرملین روی این موضوع حساب باز کرده

در خدمت رویاهای پوتین برای احیای اتحاد شوری فروپاشیده در قالب "اتحادیه اروآسیا" است.

پوتین در عین‌حال بحران پناهجویان را برای مطرح کردن خواست تازه‌ای از اتحادیه اروپا مستمسک قرار داده است. او از کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌خواهد که خود را از سایه و نفوذ ایالات متحده آمریکا رها سازند. او می‌گوید این تنها آمریکا بود که خاورمیانه را بی‌ثبات کرده و حالا اروپایی‌ها باید هزینه آن را بپردازند.

پیام پوتین به آمریکا نیز چنین است: »شما بهتر است در مبارزه با تروریسم با اسد همراه شوید؛ اسد موثرترین نیرو در جنگ علیه داعش است. «در پیام پوتین هیچ اشاره‌ای به این واقعیت نمی‌شود که رژیم اسد سال‌هاست که به‌طور خشونت‌آمیزی علیه نیروهای میانه‌رو و لیبرال می‌جنگند، آنهم با سلاح‌های روسی.

نگرانی ناتو و آلمان

افزایش حضور نظامی روس‌ها در سوریه

ارتباط است.

افزایش حضور نظامی روسیه در سوریه، به آینده‌ی این کشور جنگ‌زده نظر دارد؛ آینده‌ای که گویا دیگر در آن از سوریه یکپارچه خبری نخواهد بود. به نوشته اشپیگل آنلاین، روسیه و ایران در حال آماده کردن طرحی برای آینده سوریه هستند. جزئیات این طرح هنوز مشخص نیست، اما براساس زمزمه‌هایی که میان دیپلمات‌های خارجی در جریان است، به‌نظر می‌رسد این طرح بر تقسیم سوریه به مناطق نفوذ میان جبهه‌ها و گروه‌های درگیر استوار باشد.

بنابر گزارش‌ها در آنچه روسیه و ایران برای آینده سوریه طراحی کرده‌اند، منطقه ساحلی میان لاذقیه و طرطوس نقش کلیدی بازی می‌کند. روسیه می‌خواهد این منطقه را به عنوان پلی برای ارتباط با جهان خارج در کنترل رژیم اسد نگاه دارد. بخش بزرگی از بیابان‌های مرکزی سوریه نیز سهم مخالفان اسد خواهد بود. شمال سوریه به استثنای

که مواضع اروپا در اثر بحران پناهجویان متزلزل خواهد شد و اروپاییان در برابر خطر داعش، دیر یا زود از خواست کناره‌گیری اسد دست خواهند کشید.

خود بشار اسد نیز چنین تصوری دارد. او تاکنون برای کاستن از بحران پناهجویان نه تنها به هیچ اقدامی دست نزده، بلکه برعکس با بمباران هر روزه و بی‌امان مناطقی که در کنترل نیروهای او قرار ندارد، مردم را به فرار از خانه و کاشانه خود و جستن پناه در خارج از سوریه زیر فشار قرار می‌دهد.

این روزها رسانه‌های نزدیک به کرملین با توجه به بحران پناهجویان در اروپا فریاد "پایان مغرب‌زمین" را سرمی‌دهند. روزنامه "کامسامولسکایا پراودا" در سلسله مقالاتی از "سقوط آلمان" خبر داده است. این روزنامه در زمان موجودیت اتحاد جماهیر شوروی و تسلط حزب کمونیست بر ارکان قدرت در این کشور، ارگان جوانان حزب کمونیست بود. اکنون

نگرانی ایالات متحده، آلمان و ناتو را برانگیخته است. ینس استولتنبرگ، دبیرکل ناتو روز چهارشنبه (۹ سپتامبر) در پراگ گفت: »گزارش‌ها درباره افزایش حضور نظامی روسیه در سوریه مرا نگران کرده است. «به اعتقاد دبیرکل ناتو، تحرکات روسیه به حل و فصل بحران سوریه کمکی نخواهد کرد.

کنشهای کوچک و مثال زدنی از ایستادگی مدنی

عمار ملکی

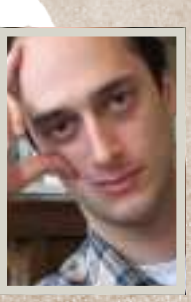

شاید در تصور نگنجد که عمل رخت شویی در انظار عمومی بتواند پایه های قدرت کسی را سست کند که به سرسختی، فساد و بیرحمی معروف بوده است. اما مراسم «رخت شویی جمعی» یکی از عوامل اصلی در سقوط رییس جمهور منفور پرو، آلبرتو فوجیموری شد و به بیش از یک دهه سلطه او پایان داد. در ماه می سال ۲۰۰۰، هزاران نفر از مردم پرو، ظهر هر جمعه بمدت سه ساعت در میدان شهرداری شهر لیما - پایتخت پرو – گردهم جمع میشدند. بهانه جمع شدن آنها، شستن پرچمهای سرخ و سفید رنگ کشورشان بود. جمعیت میخواست بدین ترتیب نشان دهد که پرو و پرچمش بطور غیرقابل تحملی چرک و آلوده شده است!! مقامات حکومت در واکنش به این اقدام شروع به تهدید و ترساندن مردم کردند. ولادمیر لنین مونتسینوس - رییس سرویس امنیتی – درباره این "سرطان" هشدار داد و کسانی را که به شستن پرچم دست میزدند را تروریست خطاب کرد. اما باز هم اعتراض "پرچم شویی" ادامه پیدا کرد. یکی از معترضان میگفت "من فقط میخواهم که کشوری پاکیزه داشته باشم". این کنش اعتراضی در سراسر کشور گسترش یافت و صدها و هزاران نفر در آن شرکت میکردند. نهایتا این کنش به هدف خود رسید. پنج ماه پس از آغاز آن، فوجیموری کناره گیری کرد (او درهنگام سفری به ژاپن با فکس استعفای خود را اعلام کرد). روزنامه پرویی "جمهوری" در ویژه نامه خود نوشت که "آیین پرچم شویی در تاریخ پرو هرگز از یادها نخواهد رفت". در سال ۲۰۰۹ فوجیموری (که دو سال قبلش، از شیلی برای محاکمه به پرو باز پس فرستاده شده بود) به جرم قتلهایی که در دوران زمامداری او انجام گرفته بود به زندان انداخته شد. حالا دیگر پرچم پرو پاکیزه شده است!»

این یکی از داستانهای کتاب «کنشهای کوچک ایستادگی مدنی» است نوشته استیو کراشاو و جان جکسون. من بخشهایی از این کتاب را در دوران جنبش سبز ترجمه و منتشر کردم اما خوشبختانه کل کتاب بعدا توسط سایت توانا ترجمه شد و در اختیار علاقمندان قرار گرفت.

این یکی از کتابهایی است که هر کنشگر مدنی و هر کس که میخواهد بداند مبارزات مدنی در دیگر کشورها چگونه به نتیجه رسیده است باید بخواند.

محمد ملکی و محمد نوری زاد همراه با جمعی دیگر از فعالان مدنی و شهروندان آسیب دیده از نظام ولایی، برای تحقق حقوق مدنی پایمال شده شان و اعتراض به بی عدالتی های موجود، به مدت بیش از ۵ ماه هر دوشنبه را در مقابل ساختمان لاستیک دنا و هر شنبه را در مقابل زندان اوین دست به تحصن اعتراضی زدند تا اینکه نهایتا ماموران امنیتی و اطلاعاتی نظام ولایی تعداد زیادی از جمعیت آنها را که به چند صد نفر رسیده بود دستگیر کردند و گفتند اجازه ادامه تحصن اعتراضی را نمی دهند. حال این دو مبارز مدنی تصمیم گرفته اند از فردا (دوشنبه ۱۲ بهمن) در یک حرکت نمادین و زیست محیطی خیابانهای تهران را از «آشغال »پاک کنند. آقای نوری زاد درباره این حرکت در صفحه اش نوشته:

«من و دکتر ملکی از همین دوشنبه شروع می کنیم به آشغال جمع کردن. برادران سپاه و اطلاعات و نیروی انتظامی هراسان نشوند. حرکت ما کاملاً محیط زیستی است و ما به شکلی سمبلیک می خواهیم آشغالها را برویم. زندگی کردن در کنار آشغال ها را هیچ بنی بشری تأیید نمی کند. ما می خواهیم آشغال ها را از محیط اطراف مان برویم. هیچ شعاری جز هر چه که به آشغال و محسناتِ آشغال جمع کردن و پاکیزگی مربوط است با خود نخواهیم داشت. نه اسمی و شعاری از زندانیان سیاسی بالا می بریم و نه از دزدی های آیت الله هایی مثل شیخ محمد یزدی و دیگرانی چون جنابانِ سرداران بدست می گیریم.»

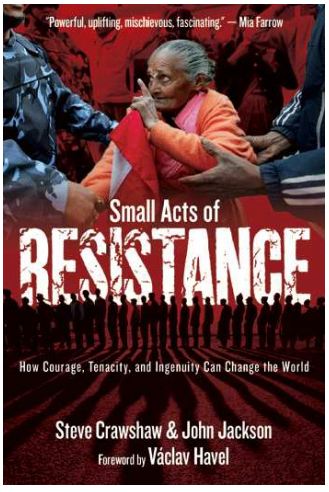

شک ندارم که محمد ملکی و محمد نوری زاد کتاب کنش های کوچک ایستادگی را یا حداقل داستان بالا را خوانده اند و خوب میدانند چگونه کنشهای کوچک و نمادین گاه می تواند موجب تغییرات بزرگ و بنیادین شود. از دور به احترامشان کلاه از سر برمیدارم و برایشان آرزوی تندرستی و پایداری دارم و چون همیشه شرمسار قامت خمیده استاد هستم!

زنان امروز نه ارتش شیطان که ارتش جدیدی هستند.

زنان امروز به خودآگاهی رسیده اند.

سوسن شریعتی

دانشگاه اصفهان- چرا باید دیه زن نصف دیه مرد باشد

در یک جهان مردانه مهریه جهیزیه و نفقه قانون است. از دیدگاه دکتر شریعتی سوژه شدن زنان و قیمت داشتن یک رابطه معکوس دارد...

به گزارش خبرنگار صاحب نیوز، روز سه شنبه برنامه ای با عنوان "زن از نگاه زن"، توسط »کانون راه امید «در دانشگاه اصفهان برگزار شد. سخنران این برنامه دکتر سوسن شریعتی (دختر دکتر علی شریعتی) بود که می توان وی را از فعالین سابقه دار حوزه زنان برشمرد.

برگزار کنندگان برنامه در ابتدا اعلام کردند که همواره مردان به بررسی مقولات و موضوعات مربوط به زنان پرداخته اند و این برنامه قصد دارد تا از نگاه زن به نقد و بررسی جایگاه زن امروز بپردازد. هرچند روند مطالب ارائه شده توسط سخنران و همچنین فضای پرسش و پاسخ چندان توجهی به این خواست و دغدغه بانیان برنامه نداشت.

سوسن شریعتی در طول مدت صحبت هایش در تالار پیامبر اعظم دانشگاه اصفهان، بیشتر به طرح چالش های موجود در حوزه زنان پرداخت و عدم انطباق قوانین حقوقی فعلی جامعه ایران با واقعیت های زن امروز را مشکل جدی دهه اخیر دانست.

سوسن شریعتی در حالی که خود را یک روشنفکر دینی خواند و وفاداری اش به سنت فکری شریعتی را گوشزد کرد اما بدون آن که راهکار و پاسخی داشته باشد، قوانین شرعی و عرفی جامعه را مورد سؤال قرار داد و مدعی شد که زن امروز بازتاب درستی در قوانین ندارد.

شریعتی با زیر سؤال بردن مهریه، نفقه، دیه، مسأله حضانت و دیگر قوانین اسلامی حوزه زنان، تلاش کرد که نشان دهد که زن امروز در چارچوب های حقوقی اسلام نمی تواند فعالیت و زندگی کند و این فقه است که باید خودش را با زن به خودآگاهی رسیده امروزی هماهنگ کند.

به نظر می رسد که منطق روشنفکری اقتضا دارد تا چنین جلساتی به صورت مناظره ای و یا در قالب کرسی های آزاداندیشی و با فراغ بال بیشتری برگزار شود تا در یک جلسه که شبهات و سؤالات مطرح می شود، امکان پاسخگویی و ارائه راهکارهای مناسب فراهم شود.

در ادامه به گوشه هایی از صحبت های شریعتی می پردازیم.

به گزارش صاحب نیوز، مجری در ابتدای برنامه گفت که بعد از یک دهه رکود فعالیت ها اکنون فرصت آن شده است که درباره موضوعات مورد علاقه مان صحبت کنیم. خانم مبارکی (که در تعدادی از برنامه های بسیج و جامعه اسلامی دانشجویان به عنوان منتقد تریبون رفته است) متنی خواند درباره این که زنان خودشان به خودشان ظلم می کنند و این بسیار تلخ تر است. سوسن شریعتی حدود یک ساعت صحبت کرد و بعد جلسه پرسش و پاسخ بود.

شریعتی: مساله زنان همیشه مساله مردان نیز بوده است تصویر زن همیشه موجود ترسناک، حیله گر، مرموز و ... تصویر شده است. زنان ارتش شیطان نامیده شده اند.

اما اکنون زنان ما به خودآگاهی رسیده اند. زنان چون سوژه های خودآگاه هستند، آنان میوه ممنوعه را خوردند و هبوط کردند، این مردان از سر کنجکاوی آمده اند تا زنان خودآگاه امروز را ببینند. میوه ممنوعه همان خودآگاهی است که

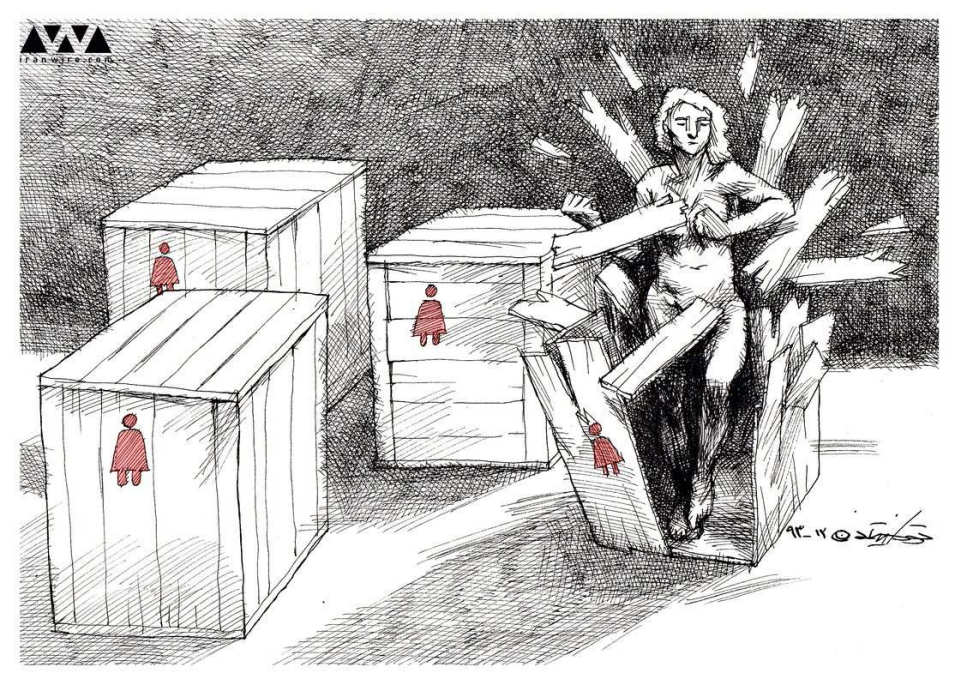

تقریبا از زمان مشروطه آغاز شده است.

واقعیت های جدیدی در جامعه رخ داده است، موضوع این است که زن نسل ما اتوپیایی است ولی امروز از واقع گرایی صحبت می کنیم. باید ببینیم واقعیت ها در حوزه زنان چیست؟ می خواهیم از واقعیت ها صحبت کنیم.

تاریخ زنان درواقع از زمان مشروطیت آغاز شده است دوره ای که تشکل های زنان، روزنامه های زنان، انجمن های زنان شروع به کار کرده است و زنان سوژه شده اند. این سوژگی با تحولات بعد از مشروطه با انقلاب اسلامی و با سی سال جمهوری اسلامی پیونده خورده است. زنان امروز نه ارتش شیطان که ارتش جدیدی هستند.

باید پذیرفت که قوانین ما در بسیاری از حوزه ها شباهت چندانی با واقعیت ها ندارد. امروز واقعیت های جدید در مقابل واقعیت های قدیم قد کشیده است.

نمونه هایی از این واقعیت جدید:

–حضور رو به گسترش دختران در دانشگاه ها و در مقابل سهمیه بندی ورودی دانشگاه ها

–اکنون رسیدن به مقام مشاور رییس جمهور امکان پذیر است (رسیدن به بلوغ فکری برای دادن مشورت به رییس جمهور) ولی همین زن در یک بحران خانوادگی، حضانت فرزندان از او گرفته می شود.

–در حالی که زنان در جامعه ما تحصیل می کنند، شاغل می شوند و درآمد دارند بحث نفقه گرفتن آنان از مردان خدشه دار می شود.

–اکنون نسبت زنان تحصیل کرده و شاغل افرایش داشته است؛ این زنان استقبال بیشتری به مادری دارند ولی آگاهانه، و همین امر سبب می شود که تعداد کمتری فرزند داشته باشند تا وقت بیشتری برای آنها بگذارند و در ادامه کشور با بحران جمعیتی مواجه می شود. و آنگاه ما زنان را تشویق می کنیم تا به قول شریعتی به ماشین و کارخانه تولید فرزند تبدیل شوند.

–در مورد دیه اکنون که زنان همپای مردان در تولید و درآمد نقش دارند چرا باید دیه زن نصف دیه مرد باشد؟ در شرایط فعلی جامعه یک ناهمزبانی بین دو واقعیت وجود دارد این محصول چیست؟ ما با یک دوگانگی روبرو هستیم. دوگانگی سنت و مدرنیته. دین و مدرنیته و این ضرورت نو اندیشی دینی عبور از دین و استخراج پتانسیل درون سنت برای پاسخ به این دوگانگی های موجود را ایجاب می کند.

دکتر شریعتی چند دهه قبل از رنسانس اسلامی از پروتستانیسم اسلامی صحبت کرده است.

به واقع اکنون سوال این است که با این حرکت محتوم (آگاهی زنان) و تعارض های موجود چه باید کرد؟ برای پاسخ به سوالات در هر دوره ای با دو ترجیع بند مواجه بوده ایم:

۱- در شرایطی همیشه مشکلات کوچک به پای مصلحت بزرگتری قربانی شده است.

۲- خودی/ غیر خودی: چه چیز را با چه کسی در میان می گذارید!!

گرامی باد هشت مارس روز جهانی زن

مثلا در جامعه مردسالار با قوانین مردانه، نقد زنان به غیر خودی ها فرصت می دهد.

به عنوان مثال شرقی ها همواره زندانی تصویر غربی ها از شرق بوده اند. غربی ها می گویند شرقی ها احساساتی، عرفانی، مهربان و... هستند. پس مشغول عرفان متعالی باشند و ما هم نفتشان را می بریم. دیگری اقدام به همسر کشی می کنند.

ما که شعار می دهیم بهشت زیر پای مادران است، با حضانت این بهشت را از ما می گیرند و تجربه مادری از یک زن به خاطر یک اختلاف خانوادگی گرفته می شود.

سنجیده شوند و آمارها و مطالعات همان زمان نشان می دهد که برعکس بوده است و زنان تحصیل کرده که مهریه های سنگین تری داشته اند و این دلیل این است که چتر حمایتی قانونی وجود ندارد و این زنان برای حمایت از خود به مهریه بالا و افزایش قیمت رو می آورند.

عده ای معتقدند که کار کردن خانم ها بیرون از خانه استثمار مضاعف است هم کار بیرون از خانه و هم کار داخل خانه؟

در سال های اخیر با پدیده همسرکشی مواجه بوده ایم؛ یعنی زنان رشده کرده اند آگاه تر شده اند و در جریان زندگی متوجه می شوند که ازدواج اشتباهی داشته اند برای پایان دادن به جهنمی که

یافتن به آزادی هزینه دارد، دست یافتن و رسیدن به آگاهی با کاهش قیمت باید همراه باشد، حضور اجتماعی با اضطراب و عدم امنیت همراه است.

در حالی که آگاهی بالا رفته است تحصیلات زنان افزایش داشته، اشتغال زنان افزایش داشته است. ایران بزرگترین مصرف کننده لوازم آرایشی در دنیاست چرا زنان ایران همچنان زنانگی را در زیبایی می بینند؟

در دهه ۴۰ و ۵۰ انسان های مکتبی حتی دکتر شریعتی با نفی زنانگی زن را به میدان اجتماع وارد کردند، می خواستند با حذف زنانگی و نادیده گرفتن مطالبات زنان، زنان همچون دیگر توده ها

به راستی که در جامعه امروز زنان به ستیز با زنان برخاسته اند. به عنوان مثال سال گذشته نمایندگان زن مجلس لایحه ای علیه زنان ارائه کرد!

چطور یک زن که از ۱۴ سالگی بالغ است برای مادرانگی و اعمال قصاص و اعدام برای سفر باید بیش از ۴۰ سال داشته باشد.

آیا زن برای فساد خارج می شود که باید با ولی یا محرم باشد یا بیش از ۴۰ سال سن داشته باشد؟ آیا در داخل کشور امکان فساد نیست؟

در یک جهان مردانه مهریه جهیزیه و نفقه قانون است. از دیدگاه دکتر شریعتی سوژه شدن زنان و قیمت داشتن یک رابطه معکوس دارد.

هر چه زنان تحصیل کرده تر باشد، باید مهریه کمتری داشته باشند یعنی بی نیاز باشند از این که با عیار مهریه

در آن هستند به دیگری متوسل می شوند و با برقراری یک رابطه با

اخیرا آمارها نشان می دهد که سن تجربه آزادی جنسی از سن ۱۴ – ۱۵ سالگی آغاز می شود و عده ای به راهکار صیغه می اندیشند. سوال این است که شرع آب تطهیر می ریزد بر سر این موضوع یا بر عکس شرع پیشگیری می کند از وقوع این مساله؟

یک مرکز مشاوره طبق آمار اعلام کرده است که در تماس هایی که دارند حدود ۸۰ درصد از زنان متاهل که تجربه ی جنسی آزاد دارند تماس می گیرند.

باید پذیرفت که صیغه دلیل ایدز است!! در سال های گذشته دلیل افزایش ایدز سرنگ و اعتیاد بوده است و حالا رابطه جنسی است.

زنان باید بدانند که دست یافتن به برخی از چیزها هزینه های دارند. مثلا دست

به جمعیت انقلابی بپیوندد.
در دهه ۷۰ و ۸۰ ما با تعبیرهای تنانگی زنان مواجه هستیم، شاهدیم که جسم زن به شعر و نقاشی و فیلم ها بازگشته است.

برای نزدیکی به واقعیت ها چه باید کرد؟ ما باید به یک باید- باشد برگردیم البته نه در گذشته بلکه در آینده.

در دوره ای مساله های جزء مانند مساله زنان، محیط زیست و کودکان به تعویق انداخته می شد و این مطرح می شد که تغییرات ساختاری و بنیادین در حال رخ دادن است ولی اکنون به پرونده های جزیی مانند پرونده زنان بیشتر پرداخته می شود.

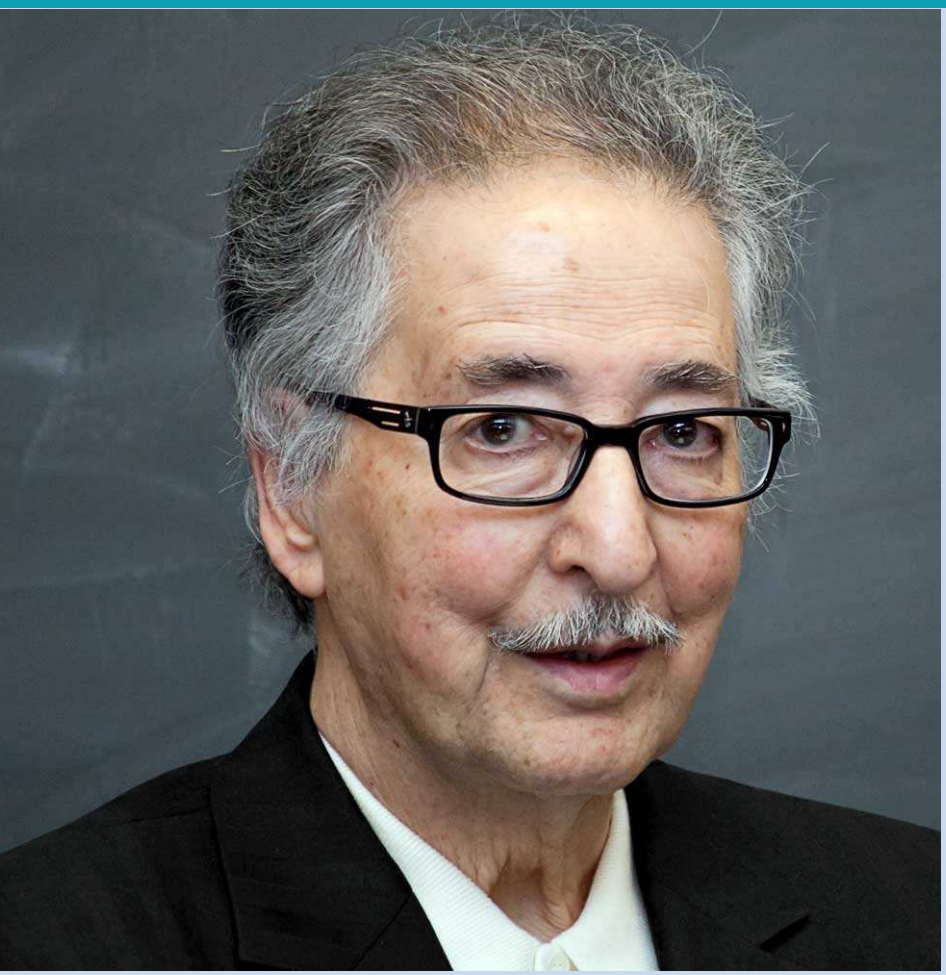

پاسخ آقای ابوالحسن بنی‌صدر به پرسش چرا باید «انتخابات» را تحریم کرد؟

پاسخ من به این پرسش این‌است: چون بنابر دموکراسی‌ها بر اصل انتخاب نیز، رأی دادن وسیله بکاربردن حق حاکمیت است. پس هرگاه شهروندان کشوری از این حق غافل و محروم باشند، رأی دادن تصدیق این دروغ می‌شود که شهروندان فاقد حق حاکمیت هستند. تصدیق حق نداشتن بر حاکمیت و بدتر از آن، تصدیق تعلق حق حاکمیت به غاصب این حق می‌شود. توضیح این مختصر این‌است:

خواه آنها که دموکراسی بر اصل انتخاب را دیکتاتوری بورژوازی می‌خوانند و برآنند که، انتخاب، آن‌هم با رأی مخفی، سالب حق حاکمیت شهروندان است (مارکس و پیش از او روسو که حق حاکمیت را قابل انتقال نمی‌دانستند) و خواه آنها که این دموکراسی را انتقاد می‌کنند بدین‌خاطر که شهروندان وجدان فردی و جمعی بر برخورداری از حق

ابوالحسن بنی صدر

چرا باید انتخابات را تحریم کرد؟

تصمیم پیدا نمی‌کنند و عادت می‌کنند که وسیله زورآزمائی میان گروه‌بندی‌های نخبه بگردند، حق دارند وقتی می‌گویند: شرکت در انتخابات، زمانی بجا است که تصمیم‌گیرندگان شهروندان باشند و منتخبان تنها مجریان تصمیم آنها باشند. این انتقادها بی‌اثر نبوده‌اند. چراکه در دموکراسی‌ها، ارائه برنامه‌ها و تصویب آنها توسط رأی دهندگان، برسمیت شناخته شدن تعلق داشتن حق تصمیم به شهروندان است. بنابر فرض و نه در عمل، برنامه‌ای که اکثریت بدست می‌آورد، به اجرا گذاشته می‌شود و برنامه‌ای که اقلیت شهروندان بدان رأی می‌دهند، برنامه بدیل می‌شود.

باوجود شناخته شدن نظری حق تصمیم، در دموکراسی‌ها بر اصل انتخاب، بی‌تفاوتها و معترض‌ها که در انتخابات شرکت نمی‌کنند، درصد مهمی از رأی دهندگان را تشکیل می‌دهند. در واقع، رأی اول را دارند. با توجه به قوت گرفتن گرایشهای راست و راست افراطی که فرآورده عدم وجدان به حق حاکمیت و تصمیم و نیز وجود مدارهای بسته خشونت و وجود مداوم تهدید و تحدید آزادی‌ها، هستند، دموکراسی‌ها در معرض خطر قرارگرفته‌اند.

وقتی در غرب که مردمش از «فرهنگ دموکراسی »برخوردارند، وضعیت بدین منوال است، در کشوری چون ایران که، برابر قانون اساسی، حق حاکمیت شهروندان از آنها سلب شده و به «رهبر» داده شده‌است، رأی دادن وسیله عمل به کدام حق می‌شود؟ برفرض که انتخابات بطور کامل آزاد باشد، یعنی هم آزادی نامزدشدن وجود داشته باشد و هم آزادی بیان و آزادی اجتماع و آزادی وسائل ارتباط جمعی و آزادی نامزدگزینی به یمن برخورداری از حق اطلاع و شفافیت انتخابات، آیا رأی دادن کاری جز تسلیم شدن به قدرت (= زور) سالب حق حاکمیت و برگزیدن کارگزار برای »رهبر « می‌شود؟

* اثرات شرکت در انتخابات وقتی رأی دهندگان فاقد حق حاکمیت هستند:

در ایران، انتخابات نه تنها آزاد نیست که با بیشترین تحقیر رأی دهندگان همراه است. چراکه »رهبر «نظارت استصوابی شورای نگهبان منصوب خود را »حق‌الناس «می‌خواند. یعنی نه آزادی نامزد شدن وجود دارد و نه آزادی رأی دادن. چون شرکت در دادن رأی فاقد هرگونه توجیه است، تحقیر مضاعف می‌شود با ایجاد ترس و یأس و ناتوانی. توضیح این‌که رأی دهندگان از ترس »بدترها« باید به پای صندوق‌های رأی بروند و به »بد«ها رأی بدهند. باوجود این، تحقیر سومی دو تحقیر پیشین را تشدید می‌کند: حذف نامزدهائی که، بخاطر گرم کردن تنور انتخابات، صلاحیتشان تصویب شده‌است، اما نباید انتخاب شوند. هم در انتخابات مجلس اول و هم از آن پس، »استصواب مضاعف «بر انتخابات حاکم شد. یکبار پیش و یکبار پس از رأی دادن. بدین‌سان، اثرات شرکت در دادن رأی در چنین «انتخاباتی »بس ویرانگر است:

۱. پیداکردن عقده حقارت و جانشین کردن احساس توانائی و امید با احساس ناتوانی و یأس. آنها که از دموکراسی اصول‌مند شناخت دارند، می‌دانند که بدون وجود احساس توانائی و امید نزد شهروندانِ برخوردار از حقوق شهروندی، نه تنها چنین دموکراسی ناممکن می‌شود، بلکه دموکراسی‌های کنونی نیز در خطر قرار می‌گیرند. اینان، به حق، سربرآوردن نازیسم در دموکراسی آلمان را یادآور می‌شوند و نسبت به قوت گرفتن تمایل راست افراطی، هشدار می‌دهند. هشدار می‌دهند که این قوت گرفتن فرآورده کاهش روزافزون احساس توانائی و امید در شهروندان است. جامعه امروز ایران جامعه گرفتار احساس ناتوانی و یأس نیست؟ و

۲. غلبه ترس بر شهروندان و فراموش شدن شجاعت طبیعی انسان. اگر در ایران امروز، در روابط شخص با شخص و گروه با گروه، زور نقش اول را پیدا کرده‌است، نه از راه اتفاق است. بخاطر سلطه انواع ترسها بر روان ایرانیان است. این ترسها احساس ناتوانی و یأس را تشدید می‌کنند و بنوبه خود، براثر این احساس، شدت می‌گیرند. و

۳. کاهش شدید میزان خودانگیختگی در جامعه و بسا از یادبردن آن. خودانگیختگی، بمعنای استقلال در تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم. در نتیجه، کاهش میزان ابتکار و ابداع و خلاقیت، بنابر این، فقر فرهنگی. از علائم بارز آن، کاهش عقلانی‌ها و افزایش غیر عقلانی‌ها (خرافه‌ها بخصوص) است: رشد از رشد ماندگی که ایران امروز گرفتار آن‌است، همین است. و

می‌گویند: تحریم فعل‌پذیری است. رأی ندهید و در خانه بمانید، عمل نیست، بی‌عملی است. ادعا نه تنها متناقض که وارونه واقعیت است. چراکه رأی دادن وقتی حق حاکمیت از رأی دهنده سلب شده‌است، بی‌عملی و فعل‌پذیری است. درحقیقت، وقتی حقی از مردم سلب شده‌است که رأی دادن وسیله آن‌است، تحریم همان معنی را ندارد که وقتی این حق سلب نشده اما قدرت حاکم مانع از برگذار شدن انتخابات آزاد است.

۴. منزلت جوئی از راه مصرف که هم فرآورنده اقتصاد مصرف محور است و هم فرآورده این اقتصادِ سازگار با استبداد حاکم است. و

۵. رواج انواع آسیبها و نابسامانی‌های اجتماعی، بخصوص دروغ و فقر فکری ناشی از فراموش کردن استعداد خلق و توجیه‌گر شدن عقول شهروندان. در نتیجه،

۶. فراگیر شدن انواع خشونت‌ها که حاصل آن بیابان شدن سرزمین وطن و بیابان اخلاق شدن جامعه ایرانی است. و

۷. محور رابطه‌ها گشتن رابطه انسان با قدرت بجای رابطه او با حقوق ذاتی حیات و حقوق شهروندی و حقوق ملی او. بنابراین،

۸. فعل‌پذیر شدن ایرانیان که بی‌تفاوتی بدترین نوع آن‌است. بنابراین که جامعه ایران جوان است، این اثر تا بخواهی ویرانگر است. بخصوص بخاطر

۹. از یاد بردن این واقعیت که انسان است که تغییر می‌کند و با تغییر خود نظام اجتماعی خویش را باز و تحول‌پذیر می‌کند. ماندن در مدار بسته استبداد، شهروندان ایرانی را از تدبیر گریزان و به قضا و قدر دمخور و به انتظار ناجی و تغییر دهنده نشستن، معتاد می‌کند. بنابراین،

۱۰. ناتوان شدن جامعه مدنی از پرورش بدیل برای برخورداری از جمهوری شهروندان.

* تحریم انتخابات بدرآمدن از فعل‌پذیری و فعال شدن به یمن بازیافتن توانائی و امید است:

تا این زمان، نشنیدم و نخواندم موافقان شرکت مردم در رأی دادن، واقعیت‌های بالا را انتقاد بمعنای صحیح کلمه، یعنی جدا کردن سره از ناسره و پیشنهاد جانشین برای ناسره، کرده باشند. یا گفته را مسکوت می‌گذارند و در تخریب گوینده روش تخریبی بکار می‌برند

و یا دلیلی می‌آورند متناقض. برای مثال، می‌گویند و می‌نویسند:

۱. هرگاه مردم در دادن رأی شرکت نکنند، »اقتدارگراها «دو قوه مقننه و مجریه را تصرف می‌کنند. آقای احمدی نژاد را ضرب‌المثل و مایه عبرت کرده‌اند. راست نمی‌گویند زیرا با »انتخاباتی «که حکومت خاتمی انجام داد، آقای احمدی نژاد به ریاست جمهوری گمارده شد و دو قوه مجریه و مقننه بدست »اقتدارگراها « افتاد (تناقض اول). سازندگان این »دلیل « پرتناقض، بنابراین دروغ، این واقعیت را نمی‌بینند و مانع از دیده شدنش توسط مردم می‌شوند:

در مداربسته ولایت مطلقه فقیه، بهترین کسان در موضع بدترین کسان باید عمل کنند. بنابراین، یا باید کنار بروند و یا حذف شوند (تناقض دوم). آیا نمایندگان »اصلاح طلب «مجلس ششم، سرنوشتی جز این یافتند؟ آیا آقایان میر حسین موسوی و کروبی در حصر نیستند و بسیاری از همکاران آنها به زندان محکوم نشدند؟

۲. می‌گویند: تحریم فعل‌پذیری است. رأی ندهید و در خانه بمانید، عمل نیست، بی‌عملی است. ادعا نه تنها متناقض که وارونه واقعیت است. چراکه رأی دادن وقتی حق حاکمیت از رأی دهنده سلب شده‌است، بی‌عملی و فعل‌پذیری است. درحقیقت، وقتی حقی از مردم سلب شده‌است که رأی دادن وسیله آن‌است، تحریم همان معنی را ندارد که وقتی این حق سلب نشده اما قدرت حاکم مانع از برگذار شدن انتخابات آزاد است. تازه، وقتی هم حکومت آزادی انتخابات را سلب می‌کند، مردم حق دارند روی به جنبش آورند. تحریم وقتی به جنبش سرباز می‌کند، تحول را قطعی می‌گرداند. در مورد ایران، هم حق حاکمیت مردم ایران سلب شده‌است و هم انتخابات آزاد نیست. پس تحریم انتخابات، اقدامی اساسی برای بازیافتن حق حاکمیت است. هرگاه این اقدام در شکل یک جنبش همگانی انجام بگیرد، درجا، گزارش می‌کند:

۲,۱. وجدان همگانی بر حق حاکمیت و برخاستن برای بازیافتن این حق را و

۲,۲. سلب مشروعیت از رژیم سالب حق حاکمیت و مانع برخورداری ایرانیان از حقوق شهروندی را. و

۲,۳. محدود کردن عرصه عمل رژیم ولایت مطلقه فقیه را. و

۲,۴. بازداشتن رژیم از فعال مایشائی در درون و بیرون مرزها و فعل‌پذیر شدنش و فعال شدن مردم کشور را. و

۲,۵. رها شدن از عقده حقارت و بازیافتن احساس توانائی و امید را. و

۲,۶. بناگذاشتن بر اصل تغییرکن و تا تغییر دهی و روی آوردن به تدبیر تقدیر ساز را. و

۲,۷. رها شدن از مدار بسته قدرت و تنظیم رابطه با قدرت را. بنابراین،

۸,۲. امکان دوست شدن شهروندان با یکدیگر و روی آوردن به رابطه حق با حق را. و

۲,۹. بی‌محل گشتن خشونت‌ها و بی‌محل شدن ترسها، از جمله ترس از تجزیه را. و

۲,۱۰. رهاشدن از مدارهای بسته و بازیافتن مدار باز استقلال و آزادی و بازجستن خودانگیختگی و بارورکردن فرهنگ استقلال و آزادی را. و

۲,۱۱. قوت گرفتن بدیل مردم سالار و ممکن گشتن گذار از استبداد به جمهوری شهروندان را.

۳. محل عمل احزاب و سازمان‌ها و »شخصیت‌های سیاسی جامعه مدنی، بمثابه جمهور شهروندان است. زیرا علت وجودی‌شان دفاع از حقوق مردم و اداره دولت به نمایندگی از مردم بر وفق حقوق آنها است. پس هرگاه محل عمل اینان دولت بگردد – که بنابر اصل ولایت مطلقه فقیه، تنها محل عمل است -، دیگر نه نماینده مردم که نماینده قدرت می‌شوند. نه تنها نظارت استصوابی یعنی این که دولت ولایت مطلقه فقیه مطیع‌های خود را، بعنوان کارگزار، دست چین می‌کند، بلکه چون محل عمل آنها محل اطاعت از ولایت وطلقه است، کاری جز کارگزاری قدرت بر ضد حقوق مردم، از دستشان بر نمی‌آید. ازاین‌رو، رأی دادن، یعنی بیگانه را بر خود حاکم کردن. نه تنها به این دلیل که قدرت حاکم بیگانه از حقوق مردم و ضد این حقوق است، بلکه بدین‌خاطر نیز که رأی دادن، اعلان هیچ‌کارگی ملت و همه کارگی دولت ولایت فقیه و بازگذاشتن کامل دست چنین دولتی در وابستگی به شماری از قدرتهای خارجی و ستیز و سازش با شماری دیگر است. باوجود این، بحرانهای بس زیان‌بار (گروگانگیری و جنگ و اتم و سه جنگ) گرچه ساخته‌های کانون قدرت بیگانه با ملت است، اما ملت نیز، با وجدان همگانی پیدا نکردن بر حقوق چهارگانه (حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق بمثابه عضو جامعه جهانی) و تابعیت فعل‌پذیرانه، به این کانون و دولت در اختیار او امکان داده‌است، راه‌حل در درون، یعنی توسط جمهور مردم را ناممکن و مشکل استواری خود را، در بیرون، از راه وابستگی و ستیز و سازش حل کند. چون از کارپذیری مردم آسوده خاطر است، هربار، کوه عظیم هزینه‌های بحران را بر دوش آنها می‌گذارد.

امیدوارم آنها که در مقام اعتراض هستند، به غصب حق حاکمیت ملت اعتراض کنند و آن را در اعتراض به این و آن شخص ناچیز نکنند و آنها که به مطالبه بر می‌خیزند، به مطالبه حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق ایرانیان بمنزله عضو جامعه جهانی بر خیزند.

امیدوارم همگان بدانند تحریم بمثابه وجدان همگانی به حق حاکمیت، نه یک »واکنش اجتماعی «است و نه هدف از آن برانگیختن چنین واکنشی است. تحریم »انتخابات «یک کنش برای استقرار ولایت شهروندان ایران است.

امیدوارم موافقان شرکت در انتخابات مدعی باور به دموکراسی، برای یکبار هم شده، تن به بحث آزاد بدهند و این کار را با نقد این نوشته انجام دهند. هرگاه چنین کنند، من برعهده می‌گیرم نقد آنها را نقد کنم و این کار را تا رسیدن به اشتراک نظر ادامه دهم.

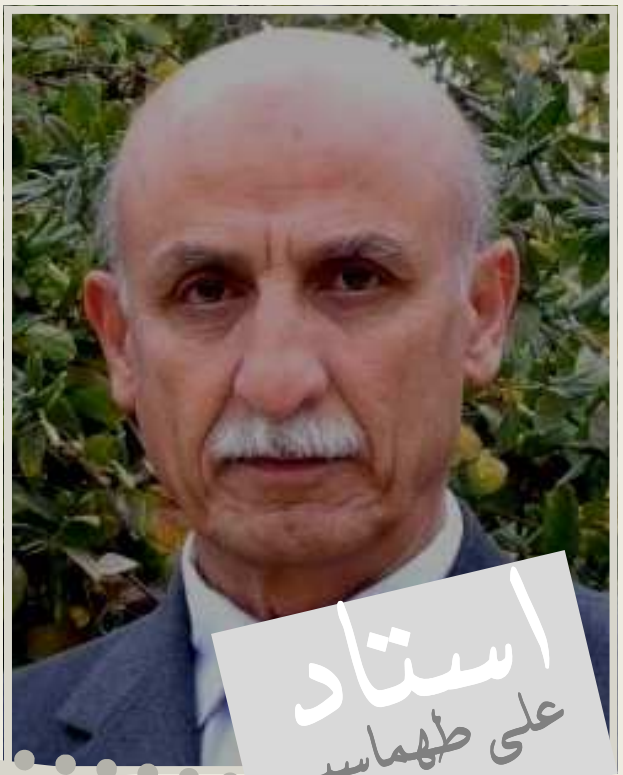

استاد
علی طهماسبی

به مثابه ی داستان هبوط

مدام با نگاهت سرزنشم می‌کنی. انگار گناه همه‌ی این نابسامانی‌ها، نا امیدی‌ها، تحقیر شدگی‌ها، حق‌کشی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، به‌گردن نسل کهنسالی که ما باشیم است. انگار ما می‌خواستیم این‌گونه بشود. می‌گویم: حکایت ما شاید تکرار تازه‌ای بود از حدیثِ آفرینش و هبوط.

در آن ابتدا هم، خدا هرچیز را که آفریده بود زیبا و دلپذیر یافته بود. آدم ابوالبشر هم که تازه از ظلمت خاک رها شده بود و خود را به بهشت خدا رسانده بود، گمان می‌کرد در بهشت خدا به آزادی و رفاه و استقلال رسیده است. اما هنوز زمانی برنیامده بود که همه چیز به‌گونه‌ی دیگری شده بود. خداوند هم از آنچه آفریده بود روی برتافته و خود را از آدم پنهان کرده بود. بعد هم که آدم به‌جای بهشت، خود را در خارستانی پر گزند و تاریک یافته بود. این اسطوره‌ی تکرار شونده را هبوط نامیدند. داستان هابیل و قابل را هم حتما یادت هست که یکی مقتول شد و دیگری ملعون.

ما هم آدم هستیم، داستان ما هم انگار با همین حدیث همخوانی داشته باشد. ماهم به انقلاب که رسیده بودیم چنان بود که به بهشت خدا رسیده‌ایم. خود را بر قله‌های بلند پیروزی یافته بودیم. دست هم را گرفته بودیم، پای کوبیده‌بودیم، دست افشانده بودیم، در خیابان‌های انقلاب دویده بودیم، به شادمانی هروله‌ها کرده بودیم، غزل خوانده بودیم و ترانه سروده بودیم که:

دربهار آزادی جای شهدا خالی.

بعد درست مثل داستان آفرینش، بی‌آنکه حواسمان باشد از قله‌های بلند پیروزی، از بهشت آرمانی، به دره‌های هول، به واقعیت تلخ و پر گزند پرتاب شده بودیم. هبوط کردیم به شولای شب. به همان‌جا که عقده‌های ناگشوده و پنهان سر باز می‌کنند. همان جایی که یکی هابیل می‌شود و دیگری قابیل.

مگر داستان انقلاب‌های دیگر دنیا کما بیش همین‌گونه نبوده است؟ در قصه‌های دینی هم از این‌گونه وقایع بسیار آمده است. مثل داستان بنی‌اسرائیل که بعد از رهایی از سلطه‌ی فرعون، و پس از رسیدن به آزادی، به‌جان هم افتادند. نهضت بکش بکش، هرکسی خویشاوند نزدیک خود را از دم تیغ بگذراند:

هرکس شمشیر خود را بردارد، از دروازه تا دروازه آمد و رفت کند، هرکس برادر خود، دوست خویش، وهمسایه‌ی خود را بکشد[۱]

می‌بینی که داستان‌ها چه‌اندازه با هم شبیه هستند. غیر از این وقایع، جنگ با کشور همسایه هم پیش آمد. نمی‌دانم همسایه از ما ترسیده بود یا طمع کرده بود یا توطئه‌ی دیگری بود. در همین حال و هوای جنگ و با انبوه شهیدان که هر روز بیشتر و بیشتر می‌شد، باز هم از پنجه کشیدن به چشمان هم، از متهم کردن و کشتار هم دست برنداشتیم. یا بگو، دست بر نداشتند. جنازه‌ی کشته‌ها را هم باید هزار هزار می‌شمردیم.

شاید تو از این کابوس‌های هراس انگیز چیزی به خاطر نداشته باشی. شاید هنوز به‌دنیا هم نیامده بودی. وقتی پدر و مادرت در آغوش هم خزیدند، آوای مدامِ مرگِ بر این و مرگ بر آن در گوششان طنین انداز بود. از هویزه تا سینه‌ی لعنت آباد را هم حتما به خاطر داشتند. غرش توپخانه‌های میدان‌های جنگ تا خبر اعدام‌های دسته جمعی و ضجه‌های زنان و مردان سوگوار در لحظه‌لحظه‌ی خواب و خیالشان تکرار می‌شد. نطفه‌ات در میانه‌ی همین کابوس‌ها بسته شد. در همین شولای شب. در میانه‌ی همین خصومت‌های آشکار و پنهان.

بعد هم که چشم به‌جهان ما گشودی، پرچم ایران را بر تابوت‌ها دیدی. گل‌ها را بر گورها یافتی. با این همه، مرگ را دوست نداشتی. شاید نمی‌خواستی که پرچم میهنت را این‌گونه به‌یاد آوری. شاید برای همین است که اگر گه‌گاه نشانه‌ی ملیت ایرانی‌ات، پرچم سرزمین زادگاهت، در المپیک به‌اهتزاز درآید، ذوق زده می‌شوی. فریاد شادمانی سر می‌دهی. با همسالانت به خیابان‌ها هجوم می‌آوری، به‌شادمانی هروله می‌کنی. اما دیگر به فکر بهشت گمشده‌ی ما نیستی. معیارهای ما را هم قبول نداری. فکر می‌کنی با آن معیارها نمی‌توان به‌جایی رسید. شاید هم حق با تو باشد. اجداد ما هم نسل اندر نسل همین‌گونه از راه آزمون و خطا آمدند تا به‌اینجا رسیدیم.

نسلی هم که ما باشیم هنوز نیاموخته است که هبوط از بهشت به‌سبب دشمنی و خصومتی بود که مردمان با هم داشتند.[۲] ما بر شکست خوردگان خندیده بودیم، بر جنازه‌ی دشمن شادی کرده بودیم. نیاموخته بودیم که در سوگ دشمنِ به خاک افتاده هم می‌توان گریست، می‌توان سوگوار بود. ما خصومت‌های دیگری هم در قلب خویش پنهان کرده‌بودیم. پس کجا می‌توانستیم دوست‌داشتن را یادت دهیم؟.
هنوز هم انگار این را نمی‌دانیم. شاید برای همین است که هنوز هم نسبت به خود کور هستیم، عریانی خود را در این الفاظِ تهی مایوس شده‌ای. حق داری که معیارهای شکست خورده‌ی ما را برای زندگی قبول نکنی. چه رنج‌ها بر خود هموار می‌کنی که سامانی تازه برای زندگی پیدا کنی. اما انگار بلد نیستی. با آنکه از جنگ و دشمنی نفرت پیدا کرده‌ای، اما دوست‌داشتن را هم نیاموخته‌ای. این چیزها جزو آموزه‌های ما و باورهای ما هم نبود. جزو درس‌های مدرسه‌ات هم نبود و نیست.
غم‌انگیزتر از واقعه‌ی هبوط چیز دیگری هم هست، میان نسلی که ما باشیم و نسلی که شما باشید، گسست بدی اتفاق افتاده. ما با خاطره‌های کهنه، راستی مهربان، تو پدری را سراغ داری که بچه‌هایش را بشناسد؟
میان ما و شما کشته‌های زیادی به خاک افتاده‌اند. آروزهای زیادی بر باد رفته‌اند، فرصت‌های بسیاری سوخته‌اند، هنوز هم انگار نمی‌دانیم به چه‌جرمی؟ عبور از میان این همه به خاک افتاده‌ها برای ما آسان نیست. ترازویی هم در میانه نیست تا وزن رنج‌هایمان را نشانت دهد. ذهن ما انباشته از خاطره‌های تلخ است. اما این را هم آموخته‌ایم که زخم های تازه‌ی شما با خاطره‌های کهنه‌ی ما درمان نمی‌شود.
با این‌همه، گمانم هنوز رشته‌ی پیوند

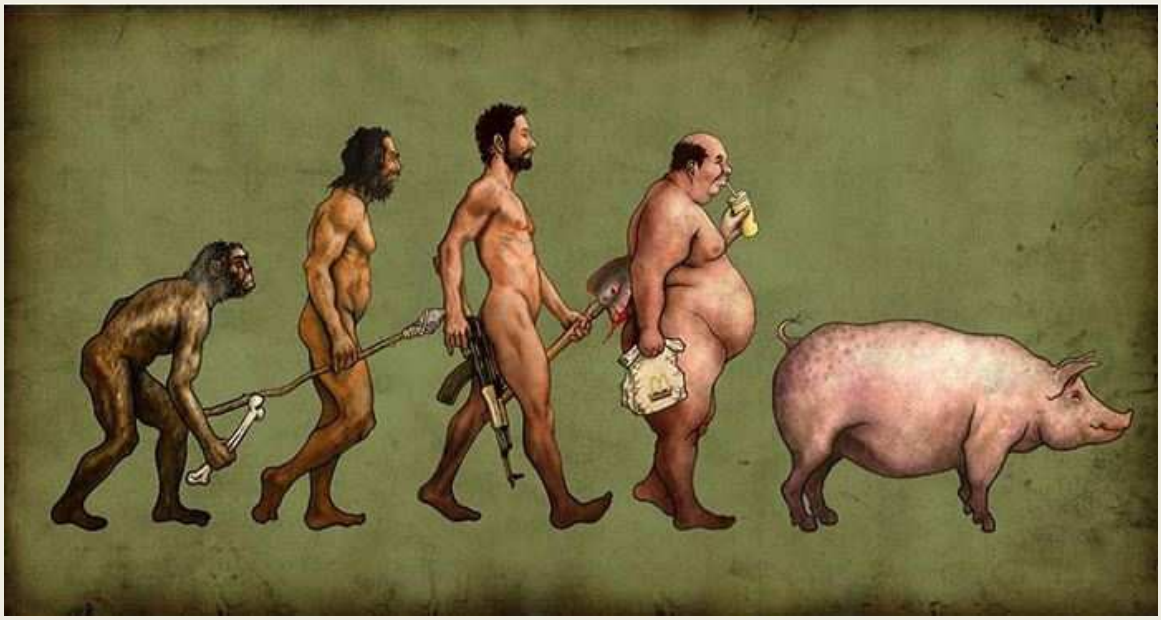

هبوط نمی‌بینیم. بگذریم از مضحکه‌ی کسانی که وسوسه‌ی »ملک لایبلی «را هنوز از سر بیرون نکرده‌اند و هبوط را به انکار نشسته‌اند.
حالا تو هم در جستجوی نجات هستی، مثل همان وقتی که آدم هبوط کرده بود و تازه فهمیده بود که معنای واژه‌ها را گم کرده، معنای کلمه‌ها را از یاد برده. شاید هم از همان اول نمی‌دانست.[۳] عدالت و آزادی و عزت و عشق را مدام مثل ما واگویه می‌کرده اما انگار معنای این الفاظ را به‌درستی نمی‌دانست این بود که همه‌ی این نام‌ها پوچ و تهی شده بودند. شاید حق با تو باشد که از این همه عقده‌های گشوده و ناگشوده، با کوله باری سنگین از باورهای سنگ شده که شاید به هیچ کار این زمانه نمی‌آید، در آن دور دست‌های زمان، زمین‌گیر شده‌ایم. نسلی که ما باشیم جرات نگاه کردن به اکنون را ندارد. ما عریانی امروز خویش را با خاطره‌هایی هذیانی می‌پوشانیم. از ناچاری، خود را در سرودهای کهنه و از مد افتاده گم می‌کنیم. ما گرفتار عذاب روزهای بی امروز شده‌ایم. برای همین است که امروز را نمی‌شناسیم، بچه‌هامان را نمی‌شناسیم، زخم‌های تازه را نمی بینیم.
دیگری میان ما و شما باقی مانده باشد، یا می‌تواند باشد. همینکه در این خارستانِ پر گزند، با همین دست‌های خالی، ما دوستتان داریم. این کم چیزی نیست. اگرچه دوست‌داشتن را آنگونه که باید نیاموخته‌ایم.
ویرایش در بهمن ۱۳۹۴
بهمن ماه ۱۳۸۰/ مشهد

[1]- سفر خروج باب ۳۲ آیه‌ی ۲۷ و همچنین اشاره به آیه‌ی ۵۴ سوره بقره البته تعبیر قرآن از این داستان نسبت به تعبیر تورات متفاوت است. که شرح آن نیاز به مقاله‌ی مستقلی دارد.
[۲]- «.. وقلنااهبطوا، بعضکم لبعض عدو... «(و گفتیم هبوط کنید همه‌ی شما، بعضی بر بعضی دشمن هستید) نگاه کنید به آیه ۳۶ و ۳۸ سوره بقره ، در آیات مربوط به هبوط، آدم بیشتر اسم عام است نه نام یک شخص واحد.
[۳]- اشاره به آیه ۳۷ سوره بقره

شکنجه وحشیانه یک زندانی توسط زندانبانان ولی فقیه در زندان مرکزی زاهدان

بنابه گزارشات رسیده به » فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران« شکنجه وحشیانه یک زندانی به صرف بیان واقعیتهای زندان که در بهداری زندان مرکزی زاهدان در آستانه مرگ قرار دارد.

روز پنجشنبه ۱۵بهمن ۱۳۹۴ تعدادی از افراد قوه قضاییه ولی فقیه به بند ۴ زندان مرکزی زاهدان مراجعه می کنند و از زندانیان عادی می خواهند که اگر کسی مشکلی دارد می تواند مراجعه کند و مشکلات خود را مطرح نماید . زندانی ملنگ میر شاه ۴۶ ساله محکوم به ۴ سال زندان می باشد که ۴ ماه از محکومیتش به پایان رسیده است به این هیئت مراجعه می کند و تمامی مشکلات موجود در زندان را بیان می کند از جمله مشکلاتی که مطرح نمود : عدم درمان زندانیان ، قطعی ممتد آب زندان ، رفتارهای غیر انسانی زندانبانان با زندانیان ، وضعیت بد بهداشتی و ازدحام بسیار زیاد در سلولها ،وضعیت بسیار بد غذای زندانیان .

زندانی ملنگ میر شاه پس از مطرح کردن مشکلات به بند بازگردانده شد . در هنگام ورود به بند، با فردی به نام محسن خمر مدیر داخله زندان و رئیس بازرسی زندان مواجه می شود. آنها این زندانی را به دلیل اینکه مسائل زندان را برای هیئت قوه قضاییه ولی فقیه مطرح نموده تهدید نمودند و به وی گفتند که او را به بند قرنطینه شکنجه گاه زندان مرکزی زهدان منتقل می کنند. بعد از ساعتی افسر نگهبان زندان این زندانی را احضار و به بند قرنطینه شکنجه گاه زندان مرکزی زرهدان منتقل نمود. زندانبانان ولی فقیه به محض ورود ملنگ میرشاه به بند قرنطینه به وی دست بند و پابند زدند و او را ۲ شب بدون هیچ امکاناتی در هواخوری زندان در سرماو بدون غذا نگهداشتند و در طی مدتی که در بند قرنطینه بود تحت شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی قرار دادند بطوری که از ناحیه سر دچار زخم های شدید و همچنین تمامی بدن وی زخمی ، کبود و خونین بود .

پس از این شکنجه ها و به وخامت گراییدن وضعیت جسمی این زندانی، او را روز شنبه ۲۴ بهمن ماه با ویلچر به بهداری زندان می آورند و وضعیت وی به حدی وخیم است که پزشکان زندان او را در آستانه مرگ می دانند.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، شکنجه وحشیانه و در آستانه مرگ قرار دادن این زندانی در اثر شکنجه تنها به صرف بیان مشکلات حاکم در زندان را محکوم می کند و از کمیسر عالی حقوق بشر و سایر مراجع بین المللی برای پایان دادن به اعدام و شکنجه و سرکوب خونین مردم ایران خواستار ارجاع پرونده جنایت علیه بشریت آخوند علی خامنه ای و سایر آخوندهای همدست وی به شورای امنیت سازمان ملل متحد است.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

۲۶ بهمن ۱۳۹۴ برابر با ۱۴ فوریه ۲۰۱۶

برگرفته از سایت فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

www.hrdai.net

معمای فراوانی: رونق های نفتی و دولت های نفتی

جعفر خیرخواهان

چشم انداز ایران - شماره 59
دی و بهمن ماه 1388

از آنجا که چشم‌انداز ایران از صاحب‌نظران و اندیشمندان درخواست کرده تا کتاب‌هاي سياسي ـ راهبردي ترجمه شده يا ترجمه‌نشده جديد را در چند صفحه معرفي كنند، از اين‌رو با درخواست دكتر ميدري از دكتر جعفر خيرخواهان، مترجم كتاب »معماي فراواني: رونق‌هاي نفتي و دولت‌هاي نفتي*« معرفي ارزشمندي توسط ايشان انجام شد كه در زير مي‌آيد:

تری کارل، استاد علوم سیاسی و مدیر مرکز مطالعات آمریکای لاتین در دانشگاه استنفورد است. او جایزه برایس‌وودز را به خاطر نگارش کتاب معمای فراوانی دریافت کرد که به کتاب‌های برجسته در حوزه علوم اجتماعی و انسانی در آمریکای لاتین اهدا میشود.

"Más Petróleo = Más Pobreza"، »نفت بیشتر مساوی با فقر بیشتر «این شعاری است که به زبان اسپانیایی روی یکی از لوله‌های نفتی کشور اکوادور در منطقه مسطحشده‌ای که قبلاً جنگلهای آمازون بود نوشته شده است. متأسفانه این شعار درباره بسیاری از کشورهای نفتخیز واقعیت داشته است.

نفت عرصه سیاست را زهرآگین ساخته و اقتصاد را تخریب میکند. حکایت کشورهایی که در هر دو جبهه اقتصادی و سیاسی توسعه نیافته هستند و به‌ناگاه به ثروت عظیم نفتی دست مییابند بیشباهت به داستان آن مرد فقیر نیست که با ظرف روغنی در پیش روی خود خیالپردازیهای دور و درازی کرده و آیندهای شیرین و رؤیایی برای خود ترسیم میکرد و با فرود آوردن عصای خود، آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

رؤیای اغلب کشورهای نفتخیز که با دو رونق نفتی در دهه 1970 به‌وجود آمد هم به کابوسی تبدیل شد که دلارهای سرشار نفتی سرازیر شده به خزانه دولتهای نفتی بیش از آن‌که کمک حال اقتصاد و مردم باشد باعث بدبختی و عقبماندگی سیاسی و اقتصادی شد و فقط آه و افسوسی برای آن کشورها بر جای گذاشت.

این چنین است که در کتاب »معمای فراوانی «میخوانیم بسیاری سالها پیش،

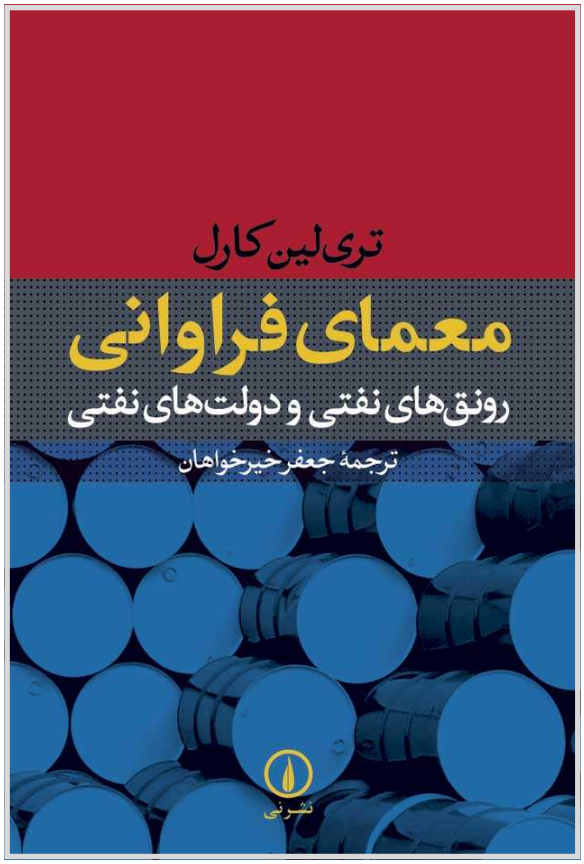

خوان پابلو پرز آلفونسو وزیر نفت وقت ونزوئلا و از بنیانگذاران اوپک، با آیندهنگری باورنکردنی نفت را به »مدفوع شیطان «تشبیه کرد و یا شیخ زکی یمانی همتای وي در عربستان‌سعودی نیز گفته بود »ای کاش به جای نفت، آب کشف کرده بودیم.«

چنین عبارتهایی که برآمده از تجربه تلخ وابستگی به ثروت منابع طبیعی است گویای اثر زهرآلودی است که رانت منابع بر نظام اقتصادی و سیاسی کشورهای نفتی میگذارد. ورود ارزهای حاصل از صادرات نفت به اقتصاد داخلی باعث بالارفتن قیمتها شده، قدرت رقابتی بخشهای غیرنفتی را تضعیف کرده و بهرهوری کل عوامل را کاهش میدهد (پدیدهای که پس از مشاهده اثرات منفی اکتشاف گاز دریای شمال در هلند به »بیماری هلندی «معروف شد). در این میان بیماری هلندی سیاسی هم رخ میدهد به این معنا که تشکیلات و نهادهای دولتی که مسئول بهره‌برداری از درآمد نفت و ثمردهی آن برای اقتصاد ملی هستند فاسد و ناکاراتر شده و از کنترلهای مردمی می‌گریزند. بدون مدیریت و نظارت مناسب بر ثروت نفتی، فساد و اتلاف منابع نتیجه محتوم است. نفت به صورت سلاحی در دست دولت و متحدانش قرار میگیرد به‌طوری‌که درآمدهای نفتی یا بخار (حیف و میل) شده و ناپدید میشود یا به نفع اقلیتی از هواداران خرج میگردد.

وقتی نفت بر اقتصاد مسلط می‌شود عدم‌توازن در نرخ ارز به‌وجود میآورد که باعث تشویق واردات و افت صادرات غیرنفتی شده و بخشهای کشاورزی و صنعت دچار بیتوجهی میشوند. صنعت نفت بخش سرمایه‌بری بوده و اشتغال اندکی به‌وجود میآورد، نتیجه اتلاف همیشگی درآمد است که پایان رونق نفتی با افت رشد اقتصادی و افزایش شاخصهای تورم، کسری بودجه، بدهی خارجی و ... به همراه دارد.

کارل میگوید استخراج جهانی نفت طی قرن بیستم در بسیاری از کشورهای جهان سوم با دولتسازی همزمان شد. این فرایند ارتباط نزدیکی با حضور شرکتهای بزرگ نفتی دارد که آموختند چگونه در محیط بیثبات سیاسی این کشورها، حضور سودآوری داشته باشند و به شکلدهی »نهادهای «پشتیبان منافع خود کمک کنند و قوانینی به تصویب رسانند که حقوق مالکیتشان را تضمین کند.

دولت نفتی به معنای کشوری با منابع نفتی است که نهادهای ضعیف و بخش خصوصی ناکارآمدي دارد. مهمترین ویژگی دولت نفتی، قوانینی است که حقوق مالکیت نفت در زیرزمین را به دولت اعطا میکند به‌طوری‌که رانت نفتی عظیمی را نصیب دولت میسازد که با سودهای به‌دست آمده در بخش خصوصی ابداً قابل مقایسه نیست.
کارل نمونهای از کشورهای نفتی شامل اندونزی، الجزایر، ایران، ونزوئلا و نیجریه را بررسی کرده و متوجه شد اکثر کشورهای صادرکننده نفت »به رغم تفاوت در نوع رژیم، فرهنگ، موقعیت جغرافیایی و...، شباهت شگفتآوری با یکدیگر از حیث ظرفیت دولت و عملکرد کلان اقتصادی داشتند.«

وسوسههای نفتی‌کردن سریع و پرشتاب همه اقتصاد مقاومت کنند. بنابراین درسی که گرفته میشود این است که کشورهای خوش اقبال آنهایی نیستند که نفت پیدا میکنند، بلکه آنهایی هستند که قبل از پیدا کردن نفت، دموکراسی را پیدا کرده باشند و به بلوغ سیاسی و تنوع اقتصادی رسیده باشند؛ کشورهایی که مکانیزم های نظارتی درونی و بیرونی درباره استفاده از درآمدهای نفت را ایجاد و تقویت کنند.
اتکا به درآمد نفت همچنین دموکراسی نیمبند را تضعیف کرده و احتمال خشونت و مرحله‌سوزی را بالا میبرد چون که گروههای مختلف (و بخصوص ناراضیان از وضع موجود و توزیع رانت نفت) خواهان تسلط و دسترسی به رانتهای نفتی در پندارهای واهی نیز به دربار امپراتوری اسپانیا وارد شد که این ثروت را واقعاً برباد داد و نتوانست رونق و شکوفایی واقعی برای اقتصاد اسپانیا به بار آورد. علت اصلی اضمحلال امپراتوری اسپانیا را باید در طلاهای وارداتی و پیامدهای آن جست‌وجو کرد.
تخریب اقتصاد یا حداقل پیشرفت نکردن، سرنوشت بیشتر ملتهایی بوده که روی منابع عظیم «طلای سیاه «نشستهاند. با وجود رانت نفت، رهبران این کشورها نیازی به پاسخگویی در برابر عملکرد خود نمیبینند چون عدهای از مردم را با پول نفت خریداری کرده و سایر شهروندان خشمگین و محروم از امکانات را با نیروی نظامی سرکوب میکنند. ناامنی و هراس، آزمندی و بیهویتی و از دست دادن غرور ملی به ویژگیها و

...درآمد نفت و ثمردهی آن برای اقتصاد ملی هستند فاسد و ناکاراتر شده و از کنترلهای مردمی می‌گریزند. بدون مدیریت و نظارت مناسب بر ثروت نفتی، فساد و اتلاف منابع نتیجه محتوم است. نفت به صورت سلاحی در دست دولت و متحدانش قرار میگیرد به‌طوری‌که درآمدهای نفتی یا بخار (حیف و میل) شده و ناپدید میشود یا به نفع اقلیتی از هواداران خرج میگردد.

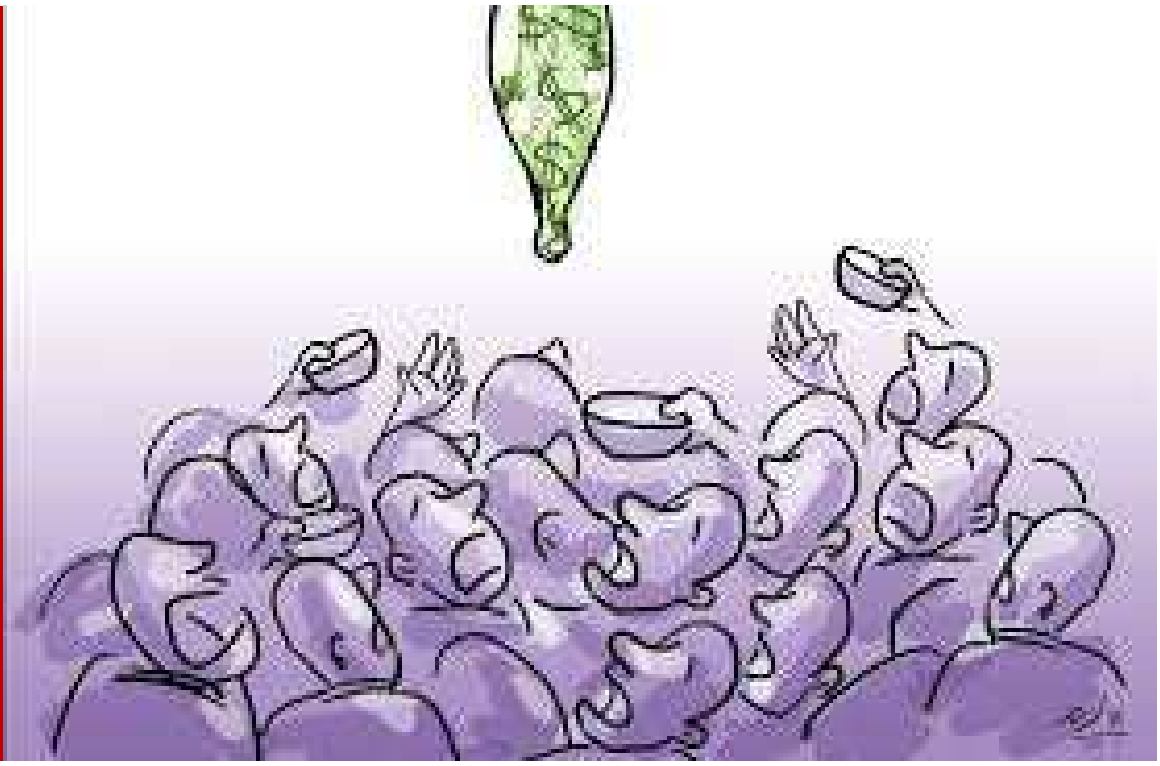

البته بسیاری از کشورهای کوچک نفتی ثروت مردمانشان را بالا بردند. امارات، کویت، قطر و برونئی آنقدر درآمد بالای نفت و گاز دارند که امکان ندارد به رونق و رفاه مادی بالایی برای اندک جمعیت خود دست نیابند. کانادا نیز به لطف اقتصادی متنوع که آن را از مشکلات وابستگی به یک منبع واحد نجات میدهد قطعاً از منابع عظیم نفتی خود بهره‌مند میشود و البته نروژ نیز در شرایطی بسیار ایدهآل موفق به کشف نفت شد زمانی که نهادهای کنترلی و نظارتی کشور مستحکم شده بودند و جامعه مدنی و اصناف و گروههای مردمی به درجهای از قدرت و استواری رسیده بودند که در برابر فشارها و انحصار و در اختیار دولت هستند. منشأ اصلی بسیاری از کودتاها، انقلابها و جنگها و خشونتهای داخلی در کشورهایی مثل ونزوئلا، ایران، عراق، الجزایر، نیجریه و کنگو نفت بوده است.
کتاب تری کارل این درس قدیمی را دوباره به ما یادآور میشود: نباید ثروتمندی یک ملت را در زیرزمین جست‌وجو کرد، بلکه ثروت واقعی با زحمت و تلاش کارآفرینان و پرورش استعدادها و نوآوری شهروندان خلق میگردد. این درس را اسپانیاییها قرنها قبل آموختند، زمانی‌که طلا ـ یا نفت زمان آنها ـ در دنیای جدید کشف شد. آنها شمشهای طلا را وارد اقتصاد اسپانیا کردند اما همراه با این ثروت بادآورده، خصایص مردم این کشورها تبدیل میشود.
*این کتاب که نوشته تري لين كارل است، در ایران توسط نشر ني در 432 صفحه با قیمت 68000 ریال منتشر شده است.

الفبای اندوه بر تخته سیاه

روایتی از حاشیه‌نشینان زاهدان

نرگس جودکی

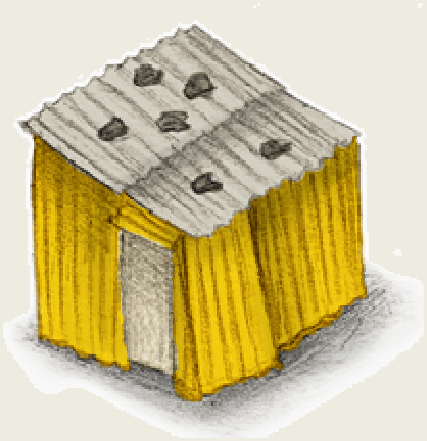

هر چه شب غلیظتر می‌شود، تردد ماشین‌ها و رهگذران بیشتر. زن‌ها شال‌ها را روی دهان کشیده‌اند که چهره‌های سوخته نمایان نشود. به میدان می‌رسیم و از جلو کلانتری می‌گذریم. راننده می‌گوید حیف است خیابان آزادی را نبینیم. زن‌های جوان را کنار خیابان نشان می‌دهد.

می‌گوید هیچ راننده‌تاکسی‌ای حاضر نیست مسافری را به این منطقه بیاورد. شیرآباد شهره است به معتادان و شیشه و کریستال و زنانِ خیابانی و خماری و سیاه‌بختی و نداری و هزار آسیب و زخم و مصیبت.

خدمتکار مدرسه در را باز می‌کند. حیاط را جارو زده اما کار کلاس‌ها هنوز تمام نشده. توی راهرو یک بخاری بزرگ است که تنش از پارسال تا امروز داغ نشده. »خراب است، باید تعمیر شود.« کلاس‌ها بخاری ندارند. شیشه‌ها شکسته. سرایدار می‌گوید ما دیوارها را رنگ کرده‌ایم، اما دیوارها چیز دیگری می‌گویند. همه جا با نقش یادگاری‌ها و خطخطی‌های سیاه و آبی پوشیده شده. میزها چرک و لب‌پریده و زخم‌خورده‌اند. گوشه‌ی کلاس تل زباله جمع شده کنار حلب زنگ‌زده‌ای که نقش سطل آشغالِ کلاس را دارد و حالا لبریز است از لیوان یک‌بار مصرف و کاغذ و مشتی خرت‌وپرت دیگر.

»هفتصدوخرده‌ای دانش‌آموز برای ثبت‌نام آمدند، اما جا نداشتیم.« هر کلاس یک میز و صندلیِ معلم دارد که پیداست تازه خریداری شده و طالعشان این بوده که در این نقطه از شهر در این کلاس‌های درس بنشینند. اینها و چند نیمکت سبز به لطف یکی از مسؤولان، که به تازگی به این مدرسه سر زده‌خریداری شده که هنوز جوابگوی بچه‌ها نیست و »هنوز تعدادی روی زمین می‌نشینند.« شب شیرآباد از راه رسیده و همت‌آباد غرق نشئگی است. هیچ جنبنده‌ای در کوچه نیست. ظهرِ همین امروز که به مدرسه سرزده بودیم بچه‌ها در خرابه‌ها بازی می‌کردند. ماشین می‌پیچد به بلوار اصلی. »اینجا را نگاه کنید. ما جرأت نمی‌کنیم شب‌ها به این خیابان بیاییم.«

سایه‌ها در رفت‌وآمدند. زن و مرد و بچه. جا به جا گروه‌های دو سه‌نفری روی زمین کنار جدول یا وسط بلوار نشسته‌اند به کشیدن شیشه و کراک. راننده پا از روی گاز برداشته تا فرصت تماشا بیشتر شود. چند جوان در لباس سفید محلی چمباتمه نشسته‌اند و چشم تیز کرده‌اند که در اندک نور چراغ ماشین‌ها سرنگ‌ها را به رگ‌ها برسانند.

چند مغازه باز است و پر از جمعیت. پدری دست در دست پسر ده دوازده‌ساله جلو مغازه می‌ایستد، انگار شب عید است و رسم این محله شب‌نشینی. »اینها در صف مواد ایستادن. شیشه که ارزان شد، وضعیت اینجا هم بدتر شد.«

هر چه شب غلیظتر می‌شود، تردد ماشین‌ها و رهگذران بیشتر. زن‌ها شال‌ها را روی دهان کشیده‌اند که چهره‌های سوخته نمایان نشود. به میدان می‌رسیم و از جلو کلانتری می‌گذریم. راننده می‌گوید حیف است خیابان آزادی را نبینیم. زن‌های جوان را کنار خیابان نشان می‌دهد.

شیرآباد پیش از این روستایی در حاشیه‌ی شهر زاهدان بود اما حاشیه آن‌قدر وسیع شده و رشد کرده که حالا در متن قرار دارد؛ سی درصد از مساحت شهر. کریم‌آباد، شیرآباد، همت‌آباد و بلوار رسالت؛ سیصد هزار نفر از جمعیت هشتصدهزارنفری این شهر در حاشیه زندگی می‌کنند. بیش از ۱۵۰ هزار نفر از ساکنان منطقه برق و آب شرب بهداشتی ندارند.

قوانین شهری می‌گوید این خانه‌های خشت و گلی غیرمجاز سند رسمی ندارند، پس شهروندان غیررسمی نمی‌توانند از خدمات شهری برخوردار شوند.

کوچه‌ها خاکی است، کانال فاضلاب از کوچه‌های خاکی و روی زمین می‌گذرد. پیرمردی از در باز خانه‌ای بیرون می‌زند، هم‌سن و سال زاهدان به نظر می‌آید. اگر نود سال پیش در این شهرِ خودرو زاده شده باشد باید »دزداب «را به‌خاطر بیاورد و چشمه‌هایی را که از زمین می‌جوشید، راه می‌گرفت و دوباره سر در خاک می‌گذاشت.

بسیاری از خانواده‌ها در یکی دو اتاق زندگی می‌کنند؛ تنگنای زندگی بدون آب لوله‌کشی و حمام و سرویس بهداشتیِ درست و درمان. خیلی از جوان‌ها شغل ندارند، زنانِ زیادی سرپرست و کودکانی شناسنامه ندارند، اما نرخ زادوولد و بی‌سوادی بالاست. »بچه‌های مدرسه‌ی ما در کلاس‌های پنجاه‌نفره می‌نشینند. چند وقت پیش یکی از همکاران از دانش‌آموز پرسیده بود »هفت، چهار تا؟ «و جواب شنیده بیست‌وچهار تا. آخر معلم چطور به اینها آموزش دهد. پرسیده زباله را که در خانه جمع می‌کنید به کی می‌دهید؟ گفته به مادرمون. گفته خب از داخل خانه که جمع می‌کنید می‌برید بیرون به چه کسی می‌دهید؟ گفته به بابامون. یعنی رفتارهای شهروندی را بلد نیستند.«

کودکان بی‌شناسنامه داستان تازه‌ی سیستان و بلوچستان نیست. بعضی پدرها بی‌هیچ رد و نشانی گم می‌شوند. خود را گم می‌کنند. برخی بچه‌ها حاصل وصلت زنان ایرانی با پدران افغانِ بدونِ مدرک اقامت هستند و اینها همه ثمره‌ی رشد حاشیه‌نشینی در شهر هفتادو دو ملت است. اگر چه چند سالی است که حضور اتباع افغانستان در سیستان و بلوچستان ممنوع است، اما هنوز تعدادی از آنان در حاشیه‌ی زاهدان زندگی می‌کنند و کودکانشان که به نیت و تصمیم والدین به اینجا رسیده‌اند از درس خواندن بازمی‌مانند.

فقط یک دستگاه کپی می‌خواهیم

درِ مدرسه‌ی امام‌رضای همت‌آباد باز است. دانش‌آموزان توی حیاط وول می‌خورند. دخترها توی کلاس‌ها نشسته‌اند، گوش‌به‌زنگ تعطیلی مدرسه و پسرها تا ساعتی دیگر باید جای آنها را در نیمکت‌های شکسته پر کنند. چند انجمن حامی آموزش کودکان در تهران مقداری لباس گرم برای بچه‌ها هدیه فرستاده‌اند. چشمِ بچه‌ها به گونی‌های دربسته‌ای است که پشت تویوتا به هم تکیه داده‌اند.

مدیر مدرسه می‌آید، دست و پایش را گم کرده، از هزار و یک نیاز مدرسه فقط یکی را طلب می‌کند. »ما یک دستگاه کپی می‌خواهیم. «معلم‌ها و مسؤولان محلی در گوشش پچ‌پچ می‌کنند. »یک دستگاه کامپیوتر هم می‌خواهیم، باید

کامپیوتر را عصرها با خودم ببرم خانه. اینجا امنیت ندارد که چیزی را در مدرسه بگذاریم. «جلو همه‌ی پنجره‌ها را میله کشیده‌اند. بچه‌ها غریبه‌ها را دوره می‌کنند. سرِ درد دلشان باز می‌شود. »خانوم، ما سرویس بهداشتی هم نداریم. بیایید ببینید.«

دو چشمه توالت که درهایش شیشه ندارد و دو شیر آب که بیشتر روزها آب ندارند. بچه‌ها اگر تشنه می‌شوند باید خودشان فکری برای آوردن آب آشامیدنی کنند، آبی که در کمتر خانه‌ای پیدا می‌شود. یکی از معلم‌هایی که سال‌ها در این منطقه و روستاهای اطراف تدریس کرده می‌گوید: »خیلی وقت‌ها بچه‌ها از فرط گرسنگی طاقت نشستن و گوش دادن به درس ندارند. همیشه یک جعبه خرما روی میز می‌گذاشتم که هر که خواست خرما بردارد. یک خیّری هم مدت‌ها توی یکی از همین مدارس لقمه‌ی نان و پنیر توزیع می‌کرد که خیلی مؤثر بود. بیشتر بچه‌ها سوءتغذیه دارند و نا ندارند درس گوش بدهند.«

حرف‌های در گلو مانده بالا آمده. »خیلی از دخترهای دبیرستانی به خاطر سوءتغذیه در دوره‌ی قاعدگی خونریزی زیاد و طولانی دارند. پدرها هم که پولی برای خرید نوار بهداشتی به بچه‌ها نمی‌دهند. اونها هم از پارچه‌هایی که بهداشتی نیست استفاده می‌کنن. کاش یکی دو تا از این انجی‌اوها برای رفع این نیاز کار کنن. هفته‌ای یک روز یک قرص آهن می‌دن ولی کفاف بچه‌هایی که سوءتغذیه دارن رو نمی‌ده، به‌ویژه برای دخترها. چون اگر در خانه‌شان هم مواد غذایی باشد اول سهم مرد و پسر خانواده است و بعد دختران. نرخ زاد و ولد هم که بالاست.«

مصطفی پیش می‌آید، دست در دست برادر کوچکش. جامگ [پیراهن بلوچی] قهوه‌ای پوشیده. چشم‌ها و ابروه مژگانش سیاه است. »همین دستشویی را درست کنید از همه واجب‌تره، ما نمی‌تونیم اینجا نماز بخونیم.«

هر کس چیزی می‌گوید: »دستشویی مهم‌تره، ما می‌ریم خانه، سخته«، »آب شیرین ««تیرک (دروازه‌ی فوتبال)، توپ خودمان می‌آریم«، »چراغ، اصلاً این مدرسه برق نداره. «مدرسه برق ندارد چون کابل‌های برق دزدیده می‌شود. برق که نباشد دستگاه کپی به چه کار خانم مدیر می‌آید.

»آخرِ زنگ تاریکه، معلمِ ما با نور گوشی روشن می‌کنه تخته رو.«

توی کلاس دخترها، چشم‌های انیسه برق می‌زند از شوق کاپشن‌هایی که از گونی‌ها بیرون می‌آید. کلاس چندمی؟ پنجم. خونه‌ات کجاست؟ همین همت‌آباد. چقدر طول می‌کشد به مدرسه برسی؟ بیست دقیقه تو راهم. چند خواهر و برادر داری؟ چهار خواهر و سه برادر، مدرسه‌ات چه چیزهایی نیاز دارد؟ همه چیز داره. خیلی عالیه.

کیوان حسینی

وقتی برنی سندرز پای محمد مصدق را به مناظره دموکرات‌ها باز کرد

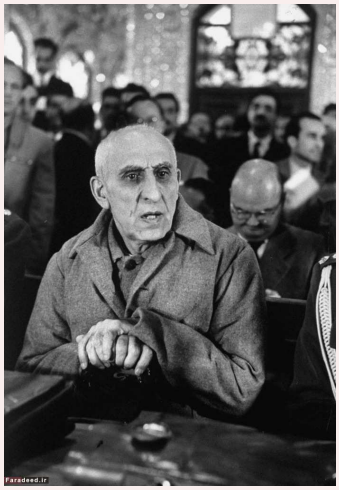

برگرفته از وب‌سایت، رادیو فردا

۱۳۹۴/۱۱/۲۳

کی فکرش را می‌کرد؟! اینکه وسط مناظره نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، یکی نام »مصدق« را به زبان بیاورد و با یادآوری وقایع ۷۰ سال پیش ایران، سیاست خارجی رقیبش را نقد کند ...

برنی سندرز، سیاستمدار چپ‌گرایی که در تلاش است نامزدی حزب دموکرات را در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به دست بیاورد، روز پنج‌شنبه در آخرین مناظره‌اش در برابر هیلاری کلینتون، در میان مجادله، استدلال‌هایش را به روایت سرنوشت محمد مصدق در آمیخت و به هیجانی کم سابقه در میان گروهی از ایرانی‌ها که مناظره را دنبال می کردند دامن زد.

چه شد که سندرز رفت سراغ »دکتر مصدق «و وقایع سال ۳۲؟

دعوا بر سر سیاست خارجی بود؛ مساله‌ای که برای هیلاری کلینتون اهمیت ویژه‌ای دارد چرا که مهمترین سابقه او در قوه مجریه، تصدی وزارت امور خارجه آمریکا در دوره نخست ریاست جمهوری باراک اوباما است.

و گویا در جریان مجادله بر سر سیاست خارجی هم خانم کلینتون علاقه ویژه‌ای به صحبت درباره ایران دارد. (او پیشتر هم یک بار وقتی نام »ایرانیان «را به زبان آورد که بسیاری دوستداران ایرانی-آمریکایی او ناامید شدند. او گفت که با اقداماتش »ایرانی‌ها «را با خودش دشمن کرده و به این دشمنی افتخار می‌کند.)

چه کسی با کلینتون دشمن است؟

ایرانی‌ها یا رژیم ایران؟

در نقطه مقابل هیلاری کلینتون، برنی سندرز مصر است که اساسا با سیاست خارجی تهاجمی میانه‌ای ندارد و معتقد است که منافع ملی آمریکا باید از طریق همکاری و یافتن منافع مشترک با دیگران تامین شود. و مشخصا با نام بردن از کشور ایران گفته که هوادار عادی‌سازی روابط با تهران است.

کلینتون در مناظره پنج‌شنبه همین موضع برنی سندرز را هدف حمله قرار داد؛ حمله‌ای که با ضد حمله برنی سندرز روبه‌رو شد. سندرز تشریح کرد که به نظرش ایران «حامی تروریسم در اقصی نقاط جهان «است و به هیچ وجه نمی‌خواهد »همین فردا رابطه با ایران را عادی کند «بلکه معتقد است مساله «عادی سازی روابط با ایران »باید به شکل یک روند گام به گام، اجرا شود.

وقتی بحث دو نامزد بالاگرفت، سندرز در تشریح دیدگاهش مساله »مداخله در امور دیگر کشورها «را مطرح کرد و به سرنگونی صدام حسین در عراق و معمر قذافی در لیبی اشاره کرد. او گفت که معتقد است سرنگونی این دو نفر به خلاء قدرت در کشورهای عراق و لیبی و قدرت گرفتن گروههایی مانند داعش منجر شده است.

و در اینجا بود که سندرز روایتی را نقل کرد که برای برخی از ایرانی‌ها از اهمیت تاریخی فوق‌العاده‌ای برخوردار است: «کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲.»

سندرز گفت که در آن زمان، آمریکا در سرنگونی »نخست وزیری که به شکل دموکراتیک انتخاب شده بود« مشارکت کرد و محمدرضا شاه را به ایران برگرداند و چندین سال بعد، به دلیل همین وقایع در ایران انقلاب شد و وضعیت شد به شکلی که امروز هست.

البته او در این نگاه انتقادی به »مداخله آمریکا در سرنگونی محمد مصدق در سال ۳۲« در آمریکا تنها نیست و پیشتر موضعی مشابه هم از سوی کاخ سفید و هم از وزارت خارجه این کشور نیز بیان شده است.

اما شاید مهمتر از این سخنان، آنچه تفاوتهای سیاست خارجی سندرز را با هیلاری کلینتون نمایان کرد، مجادله این دو بر سر هنری کسینجر، وزیر خارجه افسانه‌ای آمریکا در دهه ۷۰ میلادی بود.

هیلاری کلینتون پیشتر گفته بود که کسینجر جمهوریخواه را چونان استادی برای خود می‌داند و از علاقه‌اش به او سخن گفته بود. اما سندرز برای اینکه تفاوتهای بنیادین سیاست خارجی خود را با هیلاری کلینتون به رخ بکشد، به همین مساله اشاره کرد و خیلی خونسرد گفت، هیچ میانه‌ای با دیپلماسی با مدل کسینجر ندارد و آن را بسیار مخرب می‌داند. قدم بعدی در جریان مبارزات درون حزبی دموکراتها، برپایی گردهمایی حزبی در روز ۲۰ فوریه (اول اسفند) در ایالت نوادا است و پیش‌بینی می‌شود هیلاری کلینتون برنده نهایی آن رقابت باشد.

بعد از نوادا، یک انتخابات درون حزبی در روز ۲۷ فوریه (هشتم اسفند) در کارولینای جنوبی برگزار می‌شود و بعد از آن در روز اول مارس (۱۱ اسفند)، سه‌شنبه بزرگ از راه خواهد رسید. در این روز در حزب دموکرات تکلیف ۱۲ ایالت روشن خواهد شد.

گزارش شکست انگلیس در دادگاه لاهه بعد از ملی شدن صنعت نفت

در روز ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ دادگاه لاهه در جریان اختلاف میان ایران با انگلستان درباره پرونده ملی شدن صنعت نفت، به حقانیت ایران و صلاحیت نداشتن دادگاه بین‌المللی برای بررسی شکایت لندن از تهران رأی داد.

داستان ملی شدن صنعت نفت، داستانی پراز فراز و نشیب است. داستانی که در آن، ملت ایران سرافرازانه بر استیفای حقوق حقه خویش پای فشرد. این داستان سرفصلهای مهمی دارد که بی تردید، فراز خلع ید از انگلیس در موضوع نفت ایران، یکی از مهمترینهاست. این برگ از تاریخ نفت را در آستانه بیست و نهم اسفندماه، روز ملی شدن صنعت نفت ایران، ورق می زنیم:

انگلیس که این بار خطر را جدی‌تر تشخیص داد، ۲ ماه پس از ملی شدن صنعت نفت در پنجم خردادماه ۱۳۳۰ با استناد به معاهده ۱۳۱۲ خورشیدی که میان تهران و لندن منعقد شده بود، شکایتی علیه ایران تنظیم و به دیوان لاهه ارسال کرد. دیوان لاهه نیز همان روز دادخواست دولت انگلیس را به وزارت خارجه ایران تسلیم کرد. به دنبال طرح این شکایت دولت مصدق اعلام کرد که چون معاهده ۱۳۱۲ یک قرارداد بین‌المللی نیست، لغو آن به منزله نقض قوانین بین‌المللی به شمار نمی‌رود، از این رو شکایت انگلیس از ایران بی‌مورد است.

تخریب نخست‌وزیر

با وجود واکنش خشمگینانه انگلیسی‌ها، روز ۱۹ خردادماه ۱۳۳۰، اعضای هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران و سه نفر از اعضای هیئت مختلط، با استقبال پرشور دهها هزار نفر از مردم خوزستان وارد آبادان شدند و سرانجام در ۲۹ خردادماه، پرچم ایران بر فراز ساختمان اداره مرکزی شرکت سابق برافراشته شد و تابلو »هیئت مدیره موقت «در آنجا نصب شد.

انتخاب مهندس مهدی بازرگان به‌عنوان نخستین مدیرعامل شرکت نفت ایران نشان‌دهنده هوشمندی دولت ملی مصدق بود، زیرا انگلیسی‌ها به این دلیل که با نخست‌وزیری مصدق موافقتی نداشتند و ملی شدن نفت را هم بر نمی‌تابیدند، تمام توان خود را برای از کار انداختن دولت مصدق و تبلیغات بر ضد وی به کار گرفتند و سفیر این کشور از نسبت دادن اتهامهای ناروا و به دور از ادب به رهبر نهضت ملی ایران فروگزار نمی‌کرد.

همچنین در داخل و خارج از ایران تلاش می‌کردند با روشهای گوناگون چنین وانمود کنند که قدرت یافتن مصدق و ماندن او در قدرت، زمینه استقرار کمونیسم را در ایران فراهم خواهد کرد، از این رو، انتخاب بازرگان برای آن مسئولیت مهم، به این دلیل که وی همواره ارزشهای ملی، دینی و اخلاقی را پاس می‌داشت (وی در آن زمان چهره‌ای سیاسی به شمار نمی‌آمد، وجه علمی و مذهبی‌اش بارز بود و در برابر حزب توده موضع داشت) اهمیت زیادی داشت. دیگر این که، مصدق در پی جدال و به کار بستن شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز در برخورد با انگلیس نبود و از این منظر هم انتخاب بازرگان که شخصیتی اعتدالگرا بود و می‌توانست توطئه‌ها و ترفندهای انگلیس را بی‌اثر یا کم اثر کند. بازرگان در آن زمان ریاست دانشکده فنی تهران را بر عهده داشت و به دلیل همین آشنایی وی با امور فنی و علمی شرکت نفت، مهندس کاظم حسیبی، او را به نخست‌وزیر معرفی کرد و این مسئولیت حساس و تاریخی را پذیرفت.

در مسئله نفت، زمانی که رویارویی دولت ایران و انگلیس رخ داد، وضع انگلیس با دوران گذشته متفاوت بود و به دلیل ظهور قدرتی جدید (آمریکا) پس از جنگ دوم جهانی، مناسبات جهانی دگرگون شده بود و دیگر مجالی برای یکه‌تازی انگلیسی‌ها باقی نمی‌ماند و مصدق با فهم این فضای جدید، فرصت یافت با سیاست‌ورزی و دیپلماسی فعال، در برابر فشارهای همه‌جانبه انگلیسی‌ها مقاومت کرده و هر یک را در جای مناسب پاسخ دهد و این در به درازا کشیدن مسئله نفت تاثیر فراوانی داشت.

مصدق در گفتگو با خبرگزاری اینترنشنال‌نیوز و در پاسخ به سخنان تهدیدآمیز موریسون؛ وزیر خارجه انگلیس، که در مجلس عوام آن کشور گفته بود ممکن است وضع وخیمی در جنوب ایران پیش آید که مسئولیتش بر عهده دولت ایران خواهد بود، گفته بود: »ملت ایران از ملی شدن نفت خود یک هدف اصلی دارد که دیگران در امور داخلی ما دخالت نکنند«، از واقعیتی تلخ سخن می‌گفت که در ۹ تیرماه ۱۳۳۰ و هنگامی که نمایندگان وزارت دادگستری و پلیس، در خانه ریچارد سدان، به انبوهی از اوراق و اسناد محرمانه شرکت نفت دست یافتند (بسیاری از اسناد در آتش سوزانده شد، البته «شپرد» مدعی است بخش زیادی از اسناد مهم پیش از اشغال سازمان اداری کمپانی در تهران به سفارت بریتانیا منتقل شده بود) که مشخص شد شماری از مقامهای سیاسی و... با شرکت نفت و اداره اطلاعاتش ارتباط داشته و در اداره امور کشور دخالتهایی می‌کرده‌اند، جایی برای چون و چرا باقی نماند. دکتر حسین فاطمی نیز چند روز بعد گزارش ناصر وثوقی، دادیار دادسرای تهران را در باره چگونگی ضبط و رسیدگی به اسناد یافته شده برای آگاهی نمایندگان به مجلس فرستاد.

درایت و طمأنینه در سیاست خارجی

در موضوع نفت، پس از شکست مذاکرات هیئت جکسون، اعزام هریمن به تهران، بی‌نتیجه ماندن مأموریت استوکس و پافشاری دولت بر حقوق ملت ایران، دیوان لاهه نیز در ۱۲ تیرماه۱۳۳۰ از طرفین خواست تا صدور رأی نهایی از هر گونه اقدامی که به حقوق طرف دیگر لطمه بزند، پرهیز کنند. در مهرماه ۱۳۳۰، مصدق به آمریکا سفر کرد و با ترومن (رئیس‌جمهوری وقت آمریکا)، دین آچسن (وزیر خارجه) و جورج مک‌گی (معاون وزیر خارجه) ملاقاتهایی داشت تا بلکه مصالحه‌ای عادلانه صورت گیرد، ولی انگلیسیها (به‌ویژه موریسون) که ارزیابی‌شان از نقش میانجیگری آمریکا، قوت بخشیدن به موضع ایران تلقی می‌شد، به این موضوع اعتنای چندانی نکردند.

در مذاکرات شورای امنیت سازمان ملل متحد برای رسیدگی به شکایت انگلیس از ایران، گلادوین جپ (نماینده انگلیس) خواست تا باز با تکیه بر ادعاهای پیشین و پرهیز دادن مصدق از آنچه روشهای تجاوزکارانه ناسیونالیستی می‌خواند، تصویری تیره از مصدق ارائه کند، اما بیان آرام نخست‌وزیر ایران (به زبان فرانسوی) که بر احترام گذاشتن به اصل آزادی و عدالت و حرمت نهادن به دیگری استوار بود، دفاع خوبی از حقوق ملت ایران شمرده شد.

وی یادآوری کرد که قرارداد نفت میان دولت ایران و یک کمپانی انگلیسی، هیچ نوع حقوقی برای دولت انگلیس ایجاد نمی‌کند. همچنین خواستار دوستی

برپایه صمیمیت و اعتماد متقابل با دولت انگلیس شد و گستاخی‌های آنان را با تکیه بر عقلانیت و انسانیت پاسخ داد. سرانجام شورای امنیت بر اساس پیشنهاد فرانسیس لاکوست (نماینده دولت فرانسه) برای رهایی از آن وضع دشوار و با رأی موافق اکثریت، مسئله را تا هنگام تصمیم‌گیری دیوان لاهه، مسکوت گذاشت و انگلیس ناکام ماند.

پس از مذاکرات شورای امنیت و پیشنهاد بانک جهانی که گرهی از مشکل گشوده نشد، انگلیس در چهارم بهمن ماه ۱۳۳۰، شکایت خود را مبنی بر مغایرت ملی شدن نفت با قوانین بین‌المللی و تقاضای محکومیت ایران، به دلیل اجرای خلع ید به دیوان دادگستری لاهه تسلیم کرد. دکتر مصدق به حسین نواب وزیر مختار ایران در هلند دستور داد تا مهلت یک ماهه‌ای را از دادگاه درخواست کند. حسین نواب همچنین لایحه دفاعی مقدماتی ایران را با کمک پروفسور »سل «تهیه کرد، ولی چون او به دلیل کسالت از پذیرش مدافعات حضوری امتناع کرد این مسئولیت را پروفسور هنری رولن، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه بروکسل و رئیس پیشین مجلس سنای بلژیک به عهده گرفت.

سفر مصدق به لاهه، حمایت همه‌جانبه کاشانی

چهارم خردادماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق در نامه‌ای به مجلس تصمیم خود را بر عزیمت به لاهه اعلام کرد. همین روز آیت‌الله کاشانی در پیامی به ملت ایران نوشت: »جناب آقای دکتر مصدق با تنی خسته و حالتی رنجور به‌منظور احقاق حق و سربلندی شما ملت شریف عازم سفر و قطع مظالم و دسایس بیگانگان است«

روز هفتم خردادماه دکتر مصدق در رأس هیئتی عازم لاهه شد. روز ۱۹ خردادماه در نخستین جلسه دادگاه با شرح توطئه‌های دولت انگلیس گفت: »در نزد ما ایرانیان تشویش جلوگیری از هر گونه عملی که در حکم مداخله در صلاحیت ملی باشد، شدیدتر از سایر ملل است... کشور ما میدان رقابت سیاستهای استعماری بوده و ضمناً پی برده‌ایم که متأسفانه، علیرغم آن همه امید و آرزو جامعه ملل و سازمان ملل متحد نتوانسته‌اند به این وضع اسفناک که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در ۵۰ سال اخیر مظهر برجسته آن بود خاتمه دهد. ملت ایران که از این وضع به ستوه آمده بود در یک جنبش مردانه با ملی کردن صنایع نفت و قبول اصل پرداخت غرامات یکباره به سلطه بیگانگان پایان داد. در آن هنگام دولت انگلیس به یک سلسله عملیات تهدید و ارعاب متوسل شد.

چتربازان خود را به مجاورت سرحدات ایران و ناوهای جنگی را به نزدیکی آبهای ساحلی ما فرستاد. سپس دست به کار محاصره اقتصادی شد و خواست این منظور را با فشار اقتصادی و توقیف ارزهایی که در انگلستان داشتیم عملی کند. در داخل ایران به کمک عمال و ایادی خود دسایسی علیه دولت و نهضت ملی برپا کرد و در امور اقتصادی و مالی کارشکنی را تشویق کرد. در خارج تبلیغاتی به راه انداخت تا در کشورهای دیگر و محافل بین‌المللی موجبات بدنامی ما را فراهم کند. در پایان چون از این فعالیتهای شوم نتیجه‌ای به دست نیاورد قیافه مظلومانه به خود گرفت و به دستگاههای ملل متحد از قبیل دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت شکایت کرد»

فساد؛ علت‌العلل مشکلات کشور

مصدق سپس شرحی از مظالم شرکت را برشمرده و در تحسین ملت ایران تاکید کرد: »ملت ایران به علت‌العلل بدبختی‌های خود پی برده و مصمم است فساد را برای همیشه ریشه‌کن کند و اجازه نمی‌دهد خارجی بر سرنوشتش تسلط یابد... تصمیم ملی شدن صنعت نفت نتیجه اراده سیاسی یک ملت مستقل و آزاد است.«

در این جلسه بخش اعظم و قریب به اتفاق دفاع از حقوق ایران برعهده پروفسور رولن بود. او در یکی از مدافعاتش گفت: »در درجه اول ما در مسئله صلاحیت ذی‌علاقه هستیم. من پیشنهاد می‌کنم اصولی که مبنای صلاحیت دادگاه است مورد توجه واقع شود. احساس می‌کنم که این امر ممکن است مفید واقع شود، زیرا اینجانب تا حدی با اصولی که نویسندگان دانشمند تذکاریه دولت پادشاهی انگلیس به شما تسلیم کرده‌اند مخالف هستم... صلاحیت شما منحصراً منوط به رضایت طرفین بوده و از آن رضایت نمی‌تواند تجاوز کند... و به مجرد این که قبول شد، صلاحیت دیوان متکی بر اساس اختیاری است. چاره‌ای از این نیست که دیوان باید از احراز صلاحیت خودداری کند زیرا که دلیلی بر قبولی صلاحیت در دست ندارد.«

روز ۲ تیر آیت‌الله کاشانی در پیامی به مناسبت استقبال از دکتر مصدق اعلام کرد: »جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر که با تحمل رنج و شکنجه سفر لاهه را برای دفاع از حقوق ملت ستمدیده خود هموار کردند وارد مرکز می‌شود. خاطر وطن‌خواهان ارجمند را به این وظیفه ملی متوجه می‌سازم که به پاس خدمات ایشان و تشویق خدمتگزاران به کشور و اثبات حق‌شناسی و وطن خواهی و نشان دادن احساسات ملی در مقابل بیگانگان و عمال آنها که پیوسته در مقام تخریب امور ملت و مملکت و پیشرفت مقاصد اجانب هستند خیلی بجا و بموقع است که بار دیگر در استقبال معظم له جدیت کرده و در این وظیفه ملی که متضمن خیر و سعادت ملت است با رعایت حفظ انتظامات اقدام و شرکت فرمایند.«

پیروزی ۵۶ بر ۹ ایران در مقابل انگلیس

روز سوم تیرماه دکتر مصدق به تهران مراجعت کرد و دادگاه لاهه پس از ۱۲ جلسه وارد شور شد و بالاخره در ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ با ۹ رأی مخالف در برابر ۵۶ رأی موافق، حکم خود را مبنی بر صلاحیت نداشتن دیوان دادگستری بین‌المللی در رسیدگی به دادخواست انگلستان صادر کرد.

خلاصه رأی دیوان در عباراتی مختصر چنین آمده بود: ...»دیوان چنین نتیجه می‌گیرد که صلاحیت رسیدگی به شکایتی را که دولت انگلیس طرح کرده است، ندارد و ورود در مسائل دیگری را هم که در صلاحیت دیوان طرح شده است، لازم نمی‌داند. طی قراری که دیوان در تاریخ پنجم ژوئیه ۱۹۵۱ صادر کرد، اعلام شد که اقدامات تامینه مصرح در قرار مزبور به‌طور موقت و در انتظار صدور رأی قطعی دیوان تجویز شده است. اینک که رأی دیوان صادر شده بدیهی است که قرار موقت مزبور از اعتبار ساقط است و هیچ‌گونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود.«

خبر پیروزی ایران در لاهه در شامگاه ۳۱ تیرماه و هنگامی که ملت ایران بر حکومت قوام‌السلطنه غلبه کرده بود، ابلاغ شد و با وجود انتشار، تحت‌الشعاع وقایع ۳۰ تیر واقع شد. چنین بود که آیت‌الله کاشانی پیامی خطاب به ملت ایران صادر کرد و نوشت: »بسم الله الرحمن الرحیم. پس از سلام به عموم برادران عزیز دینی و ملت رشید و پرافتخار ایران، اکنون که دادگاه بین‌المللی لاهه با توجه به حقانیت ایران علیه شکایت دولت استعماری انگلستان با تصدیق عدم صلاحیت خود رأی داده است لازم می‌دانم از عموم برادران عزیز تقاضا نمایم که امشب را به شکرانه این موقعیت که به عنایت پروردگار و استعانت بی‌نظیر به دست آمده جشن عمومی برقرار نمایند.

نفت با دموکراسی، ملی می‌شود

گفت‌وگوی آرش حسن‌نیا با هادی زمانی درباره اقتصاد سیاسی

شش دهه پس از ملی شدن صنعت نفت در ایران، محمد مصدق، نخست وزیر ایران در دوره مبارزات برای ملی شدن صنعت نفت ایران و یکی از رهبران این تلاش ملی، زیر ضرب انتقادهای منتقدانی است که معتقدند با ملی شدن صنعت نفت ایران، درآمدهای نفتی در اختیار دولت و حکومت ایران قرار گرفت و بنای نفتی شدن و وابستگی اقتصاد ایران به نفت از همان زمان آغاز شد.

به باور این منتقدان، نفت دولتی و دولت نفتی، میراث محمد مصدق برای اقتصاد، جامعه و سیاست ایران است و بدین ترتیب بخشی از گناه مصایب این نفتی بودن برعهده مبارزان ملی‌کردن صنعت نفت است.

آقای زمانی دانش آموخته دکترای اقتصاد در دانشگاه لندن است و صاحب تالیفات متعددی در حوزه اقتصاد و پیوند آن با دموکراسی است، از جمله تالیفات این اقتصاددان ایرانی، «نفرین نفت، تجربه ایران »و «دموکراسی و توسعه اقتصادی پایدار با رویکرد و تمرکز بر ایران » است.

«موانع تکوین دولت مدرن و توسعه اقتصادی در ایران مشروطیت تا جمهوری اسلامی» از دیگر نوشته‌های هادی زمانی است.

در گفت‌وگو با این اقتصاددان و مشاور اقتصادی در لندن، از اقتصاد سیاسی نفت در ایران سخن گفته‌ایم، که در ادامه می‌خوانید:

آقای زمانی، چه اتفاقی رخ داده یا چه اتفاقهایی رخ نداده که ثروت و درآمدهای نفت در اقتصاد ایران از نعمت به نقمت تبدیل شده و به نفرین بدل می‌شود؟

این نفرین نفت و تبعات اقتصاد نفتی، تا جایی پیش رفته که‌گاه برخی اقتصادخوانده‌ها و اقتصاددانان حتی آرزو می‌کنند که ای‌کاش ایران اصلا نفت نداشت.

این نفرین نفت و تبعات اقتصاد نفتیی تا جایی پیش رفته که گاه برخی از اقتصاددانان و اقتصادخوانده‌ها، حتی آرزو می‌کنند که ای کاش ایران اصلا نفت نداشت. چرا که به گمان آنها اگر اصلا نفت نداشتیم شاید امروز در حوزه اقتصاد، سیاست و اجتماع شاهد روزگار بهتری بودیم؟

نمی‌شود گفت که نفت تماما نقشی منفی در توسعه اقتصادی و سیاسی ایران داشته‌است. بدون شک درآمد نفت به ایران کمک کرده تا بتواند آهنگ نوسازی خودش را تسریع کند. بدون بودجه نفت احتمالا ما خیلی آهسته‌تر حرکت می‌کردیم، ولی از طرف دیگر به دلیل اینکه در کشور ما ساختار دموکراتیکی نبوده که بر در آمد نفت نظارت کند و کنترل صحیحی داشته باشد. این درآمد به دولت امکان مالی داده و به عبارت دیگر باعث جدایی پیوند بین مردم و دولت شده است. در یک سیستم اقتصادی که منبع درآمد دولت، مالیات است طبیعتا دولت مجبور است پیامد سیاست‌های خود و تاثیر سیاست‌های خود را بر مردم بیشتر مد نظر داشته باشد و آن آزادی عمل را ندارد، هر کاری که دلش می‌خواهد را انجام بدهد چون ناچار است که آن درآمد لازم را از مردم بگیرد. ولی وقتی که آن وابستگی مالی نباشد و دولت منابع مالی مستقلی داشته باشد، خوب طبیعتا آزادی عمل بیشتری دارد برای اینکه خواست خودش را نهایتا بر مردم تحمیل می‌کند و از اینجاست که مشکلات نفت و مشکلات توسعه نفت محور، ناشی می‌شود.

در کشور ما دموکراسی وجودنداشته است، نه در گذشته وجود داشته و نه در حال وجود دارد و این موضوع، زمینه‌ای برای دولت فراهم آورده و شرایطی آسان‌تر پدیدآورده است تا روشی خود کامه در سیاست‌های اقتصادی و سیاسی در پیش بگیرد.

علاوه بر این، وقتی دولت به مردم متکی نباشد، وقتی که دموکراسی نباشد، دولت مجبور است از طرق دیگری حمایت مردم را بدست بیاورد و در این سیستم‌هایی که به رانت نفت متکی هستند و ساختار دموکراتیک ندارند، دولت معمولا اقدام می‌کند به اینکه بخشی از در آمد نفت را بین مردم توزیع کند، بخشی از رانت نفت را، بین حامیان خودش توزیع کند و از این طریق پشتیبانی آن‌ها را بخرد.

این فرآیند، سیستم اقتصاد را در طول زمان تبدیل به یک سیستم رانتی می‌کند که پیامدهای زیادی دارد، فرهنگ رانت خواری را دامن می‌زند، باعث فساد اقتصادی می‌شود و کارآیی اقتصادی را پایین می‌آورد. وقتی این روند ۲۰، ۳۰ یا ۴۰ سال ادامه پیدا می‌کند، اقتصاد را از پا در می‌آورد و این موضوع را ما الان در جامعه ایران در ابعاد بسیار بزرگ شاهد آن هستیم.

آقای زمانی! شما اشاره کردید در دوره‌ای در اقتصاد ایران منابع نفتی وارد اقتصاد شد که ما صاحب دموکراسی نبودیم اگر بخواهیم رابطه نفت و دموکراسی در ایران را به صورت علت و معلولی بحث کنیم.

آیا نفت، مانع تحقق دموکراسی است یا اینکه نفت عامل غیر دموکراتیک بودن سیاست ایران نبوده است؟ این رابطه علت و معلولی نفت و دموکراسی در ایران چگونه رقم می‌خورد بعد از اینکه نفت هم به منابع درآمدی حاکمیت در ایران اضافه می‌شود، آیا به جدی‌ترین مانع بر سر دموکراسی تبدیل می‌شود یا اینکه همچون سایر ریشه‌های تاریخی و سایر علت العلل غیر دموکراتیک بود ن حاکمیت و سیاست در ایران عمل می‌کند؟

استبداد در ایران سابقه تاریخی بسیار بلند مدت تری نسبت به نفت در ایران دارد و به عوامل بسیار گسترده تری در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران بر می‌گردد، اما وقتی در یک ساختار دموکراتیک درآمد نفت هم به مساله اضافه شد، مشکلات را تشدید کرد و به دولت اجازه خودکامگی بیشتری داد.

اما این الزاما به آن معنی نیست که یک جبر تاریخی وجود داشته و نمی‌توانسته از نفت به نحو مطلوب تری استفاده شود ولی این زمینه را به وجود آورده که دولت امکان خودکامگی بیشتری پیدا کند و این تنها مختص به نفت نیست.

در جامعه ما ساختار غیر دموکراتیک و استبدادی از درآمد نفت تغذیه کرده و باعث شده تا این ساختار بزرگ‌تر شود. فرض کنید در زمان محمد رضاشاه پهلوی می‌بینیم وقتی که در آمد نفتدر سال ۱۹۷۲ به واسطه چندبرابر شدن قیمت نفت، نزدیک به شش برابر شد و دو سال بعد از آن بازهم ۲ برابر شد، ناگهان شاهد این هستیم که کنترل رفتار منطقی حکومت، سست می‌شود و ناگهان اعداد و ارقام مربوط به برنامه پنجم که برنامه‌ای بسیار بلند پروازانه بوده است را سه برابر می‌کند و یک سال بعد از آن، برنامه پنجم جدیدی را که سه برابر شده بود باز دو برابر می‌کنند و سال ۱۳۵۷همان برنامه‌ها را هم کنار می‌گذارد و سیاست را در معرض فرمان‌های روزمره قرار می‌دهد و به تبع آن، می‌بینیم که نرخ تورم از ۴ درصد به ۲۵ درصد می‌رسد.

نرخ بیکاری شدید می‌شود و مهاجرت از شهرها به روستاها ابعاد بسیار گسترده‌ای می‌گیرد که بحران‌ها و ناهنجاری‌های بسیار زیادی رابه وجود می‌آورد، واردات به یکباره چهار برابر می‌شود و تولیدات داخلی افت می‌کند و پیامدهای سیاسی و اجتماعی بسیار گسترده‌ای به وجود آورد که پیش زمینه‌های سیاسی دوره‌های بعدی را به وجود آورد.

امروز هم در ایران، می‌بینید که توزیع رانت نفت در یک چارچوب غیر دموکرتیک چه مصیبت‌هایی را به وجود آورده و کل اقتصاد را به فرهنگ رانت خواری وابسته کرده که بدون شک یکی از عوامل جدی توسعه فساد در بستر جامعه است، تمام شیرازه‌های اقتصاد را از بین برده و مجددا اقتصاد را دچار سیکل‌های شدید تورمی-رکودی می‌کند. در دوره آقای احمدی‌نژاد این مشکلات را به وضوح می‌بینید و اگر رانت نفت نبود، این در آمد سرشار در اختیار جمهوری اسلامی نبود به احتمال خیلی قوی، جمهوری اسلامی ایران نمی‌توانست به این راحتی نگاه ایدئولوژیک خود و بی‌توجهی به خواست مردم را به این راحتی بر مردم، تحمیل کند.

این البته به آن معنا نیست که مشکلات ما فقط از نفت ناشی می‌شود، بلکه دلیل اصلی آن نبود دموکراسی، نگاه ایدئولوژیک به سیاست است، دلیل اصلی آن جهان‌بینی و مدیریت نادرست در امور اجتماعی است. ولی این درآمد سرشار نفت، این روند را تغذیه می کند، کار را برای افراد خودکامه که دولت را اشغال کرده‌اند آسان‌تر می‌کند.

در سال‌های اخیر شاهد این هستیم که موجی از انتقادها به عملکرد دولت و شخص دکتر محمد مصدق، شکل گرفته و منتقدان با توسل به استفاده غیر مطلوب حاکمان پس از شناخته شدن نفت از درآمدهای نفتی، تلاش برای ملی شدن نفت را تلاشی ناکام یا تلاشی سرزنش آمیز تلقی می‌کنند، آیا اساسا به نظر شما، راهی غیر از ملی شدن صنعت نفت برای مبتلا نشدن به عارضه هایی که بخش‌هایی از آن را شما اشاره کردید وجود دارد؟ راه میانه برای آنکه درآمدهای نفت در اختیار ایران قرار بگیرد اما دچار ضایعات و بلایای نفتی شدن نشویم، کدامست؟

ببینید، خوانش من این است که مصدق ملی شدن صنعت نفت را همپا با استقرار دموکراسی و همپا با مبارزه علیه استبداد می‌خواست، و آن را در حقیقت وسیله‌ای برای رسیدن به استقرار دموکراسی می‌خواست.
در آن سال‌ها متجاوز از ۸۰ درصد یعنی در حدود ۸۵ درصد از در آمد نفت ایران در اختیار شرکت ایران و انگلیس بود. در آمد ایران از بابت نفت بسیار بسیار کم بود و شرکت نفت ایران وانگلیس بخشی از رانت در آمد نفت را که بدست می‌آورد بین قشرهای مختلفی از جامعه در میان درباریون، در بین ارتشی‌ها- البته برخی از آنها، و نه همه آنها، در دربار هم انسان‌های بسیار سالمی بودند- و در میان برخی روحانی‌ها و برخی از تجار و انواع و اقسام مختلف اصناف توزیع می‌کرد و یک شبکه بسیار گسترده‌ای را به وجود آورده بود که این شبکه گسترده، مانعی در برابر تغییر شرایط عمل می‌کرد و استبداد را باز تولید می‌کرد. به نظر من، مصدق به این نتیجه رسید که بدون قطع این شریان اقتصادی و بدون برداشتن این مانع از سر راه، نمی‌تواند تحولات سیاسی جدی به وجود بیاورد، بنابراین نفت را هدف قرار داد.

از طرف دیگر توسعه اقتصادی ایران نیازمند منابع مالی بسیار هنگفتی بود و در شرایط اقتصادی آن موقع، نفت منبع طبیعی تامین اقتصادی آن نیازها بود و بدون تامین این نیاز اقتصاد ایران، نمی‌توانست یک جهش بزرگ داشته باشد. مساله نفت کشمکش بر سر سهم ایران و انگلیس، از زمان رضا شاه بود و شرکت نفت انگلیس هم پاسخگویی لازم را انجام نمی‌داد و خواست‌های ایران را نمی‌پذیرفت، چرا که اگر می‌پذیرفت، این مساله اوج نمی‌گرفت.

در آن مکانیسم سیاسی و در آن جو سیاسی، طبیعتا به این سمت رفت و شعاری هم بود که مردم را بسیج می‌کرد و در این بستر پیش رفت، منتها باید توجه داشته باشیم که مصدق، ملی شدن صنعت نفت را در بستر و در خدمت دموکراسی می‌خواست، البته این بدین معنی نیست که دکتر مصدق اشتباه نکرد.
به اعتقاد من در مراحل پایانی آن کشمکش‌هایی که با دولت انگلیس و شرکت نفت داشت و آشکار شده بود که آمریکا شروع کرده به اینکه موضع خودش را تغییر دهد و هیات‌هایی از بانک جهانی به ایران عازم شده بودند و شاید این امکان وجود داشت که بر سر این توافقی به دست بیاید که بیاید که رقمی در حدود ۷۵ درصد از در آمد نفت، به ایران تعلق بگیرد، تصور من این است که احتمالا اگر دکتر مصدق می‌توانست انعطاف‌پذیری نشان دهد و آن پیشنهاد را می‌پذیرفت، آن دستاورد بهتری بود و شاید مسیر تاریخ ما را تا حدودی تغییر می‌داد.

اما آنچه که اتفاق افتاد، این بود که بعد از ۲۸ مرداد سال ۳۲، شرکت نفت ایران-انگلیس جای خود را به یک کنسرسیومی داد که برای مدت ۲۵ سال تولید و عرضه نفت ایران را به دست گرفت و ۵۰ درصد از در آمد خالص نفت را به ایران پرداخت و این تا سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد، در حقیقت در سال ۱۳۵۷، تاریخ قرارداد کنسرسیوم به پایان رسید و فکر می‌کنم از سال ۱۹۷۲ محمدرضا شاه پهلوی اعلام کرده بود که قصد تمدید این قرارداد را ندارد.

در هر صورت، این هم یکی از شوخی‌های تاریخ با مردم ایران است که همزمان با به پایان رسیدن تاریخ قرارداد کنسرسیوم، حکومت محمد رضا شاه پهلوی هم به پایان خودش رسید.

بعد از آن همه در آمد نفت ایران در اختیار دولت بوده است ولی نمی‌توانیم بگوییم که الان، واقعا نفت ایران ملی است.

نفت ایران تا زمانی که دموکراسی نباشد آن طور که مصدق می‌خواست باید گفت که نفت دولتی است و منابع آن عمدتا در حال حاضر، صرف تامین منابع مالی بودجه یک نگاه ایدئولوژیک اسلامی آمرانه به ایران شده است و صرف ایجاد یک سیستم حکومتی رانتی شده و منافع آن را تنها بخش کوچکی از جامعه بهره بردند و نمی‌توانید بگویید ملی شده است.

اگر این بر پایه دموکراسی باشد، آن وقت من فکر می‌کنم بسیاری از این مشکلات نه به طور کامل بلکه بخش عمده‌ای از آن بر طرف خواهد شد همان‌طور که در بسیاری از کشورهای پیشرفته، در آمدهای هنگفتی از این بابت دارند اما مشکلاتی از این دست که ما با آنها درگیر هستیم، به هیچ‌وجه نداشته و ندارند و توانسته‌اند از در آمد نفت به نحو مطلوبی استفاده کنند و آن را در خدمت جامعه و استقرار و تحکیم دموکراسی به کار بگیرند.

اگر نفت ملی نمی‌شد آیا ایران شانس بیشتری برای دموکراتیک شدن و تحقق دموکراسی داشت؟

خیلی بغرنج است اگر بخواهیم با این اگرها پاسخ بدهیم و اصولا نمی شود اینگونه پاسخ داد، هزاران اگر مطرح می‌شود، مثلا اگر زمان شاه، دولت محمد رضا شاه به موقع به مردم جواب می‌داد، اجازه می‌داد دموکراسی رشد پیدا بکند،خب خیلی از مصیبت‌ها به وجود نمی‌آمد، تاریخ ما پر از این اگرهاست و فکر نمی‌کنم نمی‌شود به راحتی از این دریچه مساله را تحلیل کرد.

واقعیت این است که سهم در آمد نفت ایران از نفت بسیار ناچیز بود، شرکت نفت انگلیس از زمان رضا شاه نمی‌پذیرفت و نپذیرفت که رابطه عادلانه‌ای برقرار شود و شرایط سیاسی ما را به این سمت برد.

منتها اگر این ملی شدن نفت در بستر دموکراسی انجام می‌گرفت، ما دچار این مشکلات نمی‌شدیم و واقعا نفت می‌توانست نعمت بزرگی برای توسعه اقتصادی و سیاسی ایران باشد.

آقای زمانی با وجود رانت نفت و توزیع آن در بین گروه‌های نزدیک حاکمیت و برخوردار کردن آن‌ها از این رانت نفتی، آن طور که شما به آن اشاره کردید. آیا شانسی برای تحقق دموکراسی در ایران این باقی می‌ماند؟

بله، جامعه ایران جامعه بسیار پویایی است و توانایی این را دارد که به سمت دموکراسی حرکت کند من نگاه امیدوارانه‌ای دارم و فکر می‌کنم این ظرفیت در جامعه ایران وجود دارد.

اما این همه از یک سو به خواست مردم بستگی دارد و این‌که نیروهای سیاسی بتوانند یک فرمول بندی مناسبی ارایه بدهند که این حرکت را ممکن بکنند و این امکان را از یک امکان تئوریک به امکان عملی تبدیل بکنند. هنوز این فرصت وجود دارد، چنانچه جامعه ایران بتواند، یک تحول دموکراتیکی را به وجود بیاورد، بعد از آن است که درآمد سرشار نفت به جای اینکه نصیب قشر کوچکی بشود و مشکلات متعددی را برای جامعه به وجود بیاورد، در اختیار تحکیم دموکراسی قرار خواهد گرفت همان‌طور که دکتر مصدق می‌خواست.

آیا اصولا در ادبیات موضوع توسعه یافتگی و اقتصاد بین‌الملل آیا کشوری شناخته شده است که اقتصادی نفتی داشته‌باشد، اما همزمان توانسته باشد دموکراسی را هم در کشور خود محقق کند؟ می خواهم از مثال نروژ و کشورهای صاحب نفت اما غیروابسته به نفت، گذر کنیم و مثال دیگری را اگر وجود دارد برایمان مطرح کنید.

نه، نمونه‌های زیادی وجود ندارد یا شاید بتوانیم بگوییم که نمونه‌ای وجود ندارد. ولی در این زمینه‌ها ما نمی‌توانیم با نگاه جبر تاریخی برخورد کنیم و چنین نتیجه گیرهایی بکنیم که اگر در زمان دکتر مصدق، کودتای ۲۸ مرداد به وجود نمی‌آمد یا اگر خود دکتر مصدق انعطاف پذیری بیشتری نشان می‌داد یا اگر نیروهای اجتماعی اشتباه زیادی نمی‌کردند و آن خصومت، بین گروه‌های اجتماعی بوجود نمی‌آمد و اگرهای دیگر، ایران به راحتی می‌توانست یک مسیر توسعه اقتصادی و سیاسی دیگری داشته باشد و در آن شرایط احتمال قابل ملاحظه‌ای وجود داشت که نفت این مشکلات را برای ایران بوجود نیاورد.

همین طور اگر بعد از انقلاب سال ۵۷، وقتی که تحولات جدید به وجود آمد، حکومت تغییر مسیر نمی‌داد و تحولات جامعه به سمت استبداد تغییر مسیر نمی‌داد، ما دچار این مشکلات نمی‌شدیم و هیچ جبر تاریخی وجود نداشت که حکومت ایران را بعد از انقلاب الزاما به سمت استبداد بچرخاند. آن اشتباهات گروه‌های سیاسی، اشتباهات مردم و مجموعه‌ای از حوادث متعددی بود که جامعه ایران را به این سمت برد و هیچ جبر تاریخی‌ای وجود نداشت که ما دچار این سرنوشت بشویم.

منبع

رادیو فردا
radiofarda.com

مرزهای تصنعی ترکیه کارخانه فاجعه سازی

م. ک. بهادراکومار* – برگردان: آرسن نظریان

• ظن صاحب نظران سیاسی در مسکو این است که پیشنهاد سعودی ها برای اعزام سرباز به خاک سوریه در این برهه از زمان توطئه ای است که با مشارکت ترکیه ترتیب داده می شود و منظور از آن فراهم کردن پوششی برای این کشور جهت مداخله نظامی در سوریه باهدف نجات گروههای شورشی و تغییر سیر جنگ است که در حال حاضر کاملا در جهت مساعدی برای بشار اسد پیش می رود ...

ایشیا تایمز – ۹ فوریه ۲۰۱۶ : اخیرا دونفر از نمایندگان سرشناس پارلمان روسیه طی عرضحالی به کرملین از دولت روسیه خواستند که معاهده مسکو (ایضا معروف به معاهده دوستی و اخوت) را که ۹۵ سال پیش در مارس ۱۹۲۱ میان روسیه بلشویکی و دولت جدیدالتاسیس ترکیه به سرکردگی مصطفی کمال آتاترک منعقد شده بود، ملغی نماید. معاهده یاد شده به دنبال دوره افول طولانی ای که طی آن پرده امپراتوری های تزاری و عثمانی به پایین کشیده شده و نظامهای جانشین هنوز جا نیفتاده بودند، امضا گردید. با این نامه اسکلت فراموش شده ای از گنجه روابطه روسیه و ترکیه به بیرون افتاد.

همین طور، وزیردفاع روسیه، سرگی شویگو، روز دوشنبه در مسکو فاش کرد که سپاهیان منطقه نظامی جنوبی، واحدهای نیروهای هوابرد و هواپیماهای باربری نظامی درحال آماده باش کامل رزمی برای مقابله با اوضاع و احوال غیرمترقبه قرار داده شده اند. این دو واقعه ظاهرا ربطی به هم ندارند. اما درواقع چنین نیست. به طور قطع، صدای گوش خراش آن در آنکارا شنیده خواهد شد. البته، روسیه قصد جنگ با ترکیه را ندارد. اما، هفته گذشته، آقای رجب طیب اردوغان، رییس جمهور ترکیه باردیگر تهدید کرد که هرچه باداباد علیه کردهای آنسوی مرز سوریه اقدام خواهد کرد.

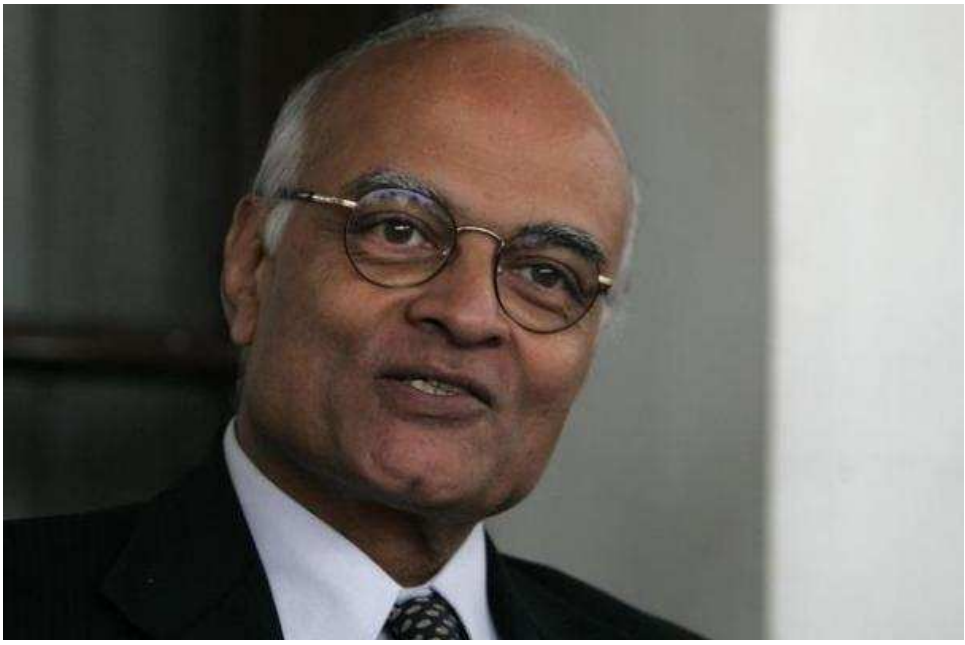

عمر چلیک، سخنگوی حزب حاکم عدالت و توسعه، با لحنی تهدید آمیز اعلام کرد که ظهور یک کردستان مستقل در نقشه منطقه، خاورمیانه را که با "مرزهای تصنعی موافقت نامه ۱۹۱۶ سایکس-پیکو در بی ثباتی فرورفته، "دچار گرفتاریهای عمیقتری" خواهد کرد". حال، چرا صحبت از معاهده مسکو (مارس ۱۹۲۱) یا معاهده متعاقب آن، قارص (اکتبر ۱۹۲۱)، می شود؟ توضیح مختصر اینست که دو معاهده مذکور، حتی امروز مرزهای ترکیه با ارمنستان، گرجستان و آذربایجان را (که پیشتر جزو جمهوری های شوروی بودند) تعیین می کنند و بااین حال، قانونی بودن آنها به شدت مورد تردید است.

بلشویکها که مستاصلانه در تلاش ادامه حیات در شرایط اشغال کشورشان توسط نیروهای خارجی بودند، برای جلب دوستی ترکیه بخشی از نواحی تحت حاکمیت روسیه تزاری در قفقاز را به ترکیه واگزار کردند. معاهده مسکو (مانند معاهده برست لیتووسک با آلمان وایمار) نشانگر خروج روسیه از جنگ جهانی اول بود. اما، مساله این بود که نه بلشویکها و نه آتاترک در آن زمان دولتهای اتحاد شوروی یا جمهوری ترکیه را، که بعدا تاسیس شدند، نمایندگی نمی کردند.
پس از جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی درخواست استرداد سرزمنیهایی را که طبق این معاهدات به ترکیه واگزارکرده بود مطرح کرد. لکن، انگلستان با نخست وزیری وینستون چرچیل، اقدام به مداخله کرد و ترکیه را تحت حمایت انگلیس و امریکا قرارداد. استالین هم از درگیری بیشتر خودداری نمود.

نمایندگان پارلمانی که عرضحال به کرملین فرستادند تاکید کردند که روسیه امروز، برخلاف آن زمان، از موضع قدرت باید صحبت کند و به آنکارا باید بفهماند که "هرگونه تصاعد منازعه" در سوریه توسط ترکیه خطر فروپاشی مرزهای دولت آن کشور در قفقاز جنوبی را در پی خواهد داشت. آنها اضافه کردند که "فقط چنین هشداری می تواند ترکیه را سر عقل بیآورد و وی را از فکر تحریکات تازه باز بدارد".

اقدامی بسیار پرخطر برای طرف مهاجم باشد. لکن، رهبریتهای خودمدار آنکارا و ریاض نشان داده اند که قادرند در داوری های خود به طرز فاحشی اشتباه کنند. بعلاوه، آقای اردوغان برای حفظ قدرتش باید به التهاب ناسیونالیستی و بیگانه ستیزی در میان مردمش دامن بزند. آقای ولید المعلم، وزیر خارجه سوریه نیز آخر هفته گذشته نظری در راستای تفکر روسها ابراز نمود. وی چنین گفت: "تصور می کنم ترکیه و عربستان سعودی با شده است. بعید است که روسیه به علمیات نظامی خود در سوریه تا هنگامی که مرزهای آن کشور با ترکیه و اردن در برابر تروریستها بسته نشود، خاتمه دهد. جنگ سوریه منازعه باز و نامحدودی است که این کشور از افتادن در تله آن خودداری می کند.

اسکلت معاهده مسکو که اکنون از گنجه روابط روسیه و ترکیه بیرون زده و نمایش آمادگی رزمی روسیه در منطقه نظامی

خطرآفرینی و مخاطره جویی هم در منطقه کم نیست، به ویژه که اکنون نیروهای دولتی سوری حلقه محاصره را گرد حلب، بزرگترین شهر کشور که در سه سال گذشته عمدتا دردست گروههای شورشی مورد حمایت ترکیه بوده، تنگ تر ساخته اند. نیروهای دولتی اکنون به ۱۳ کیلومتری مرز ترکیه رسیده اند. این نیروها با برخورداری از حمایت گسترده هوایی روسیه تهاجمی را علیه شهرها و شهرکهای تحت تسلط شورشیان آغاز نموده اند تا حاکمیت دولت را در آن مناطق برقرار سازند.

ظن صاحب نظران سیاسی در مسکو این است که پیشنهاد سعودی ها برای اعزام سرباز به خاک سوریه در این برهه از زمان توطئه ای است که با مشارکت ترکیه ترتیب داده می شود و منظور از آن فراهم کردن پوششی برای این کشور جهت مداخله نظامی در سوریه باهدف نجات گروههای شورشی و تغییر سیر جنگ است که در حال حاضر کاملا در جهت مساعدی برای بشار اسد پیش می رود.
باتوجه به اینکه فضای سوریه اکنون در برابر هواپیماهای ترکیه کاملا بسته است، یک چنین مداخله ای می تواند

نظارت امریکا در حال پختن آش تازه ای هستند. اما باید بدانند که هر مهاجمی به خاک سوریه، سعودی یا ترک، در تابوتهای چوبین به کشورش پس فرستاده خواهد شد. پس از پیروزی های ارتش سوریه و متحدانش، بدخواهان سوریه از مزودورانشان ناامید شده و از فرط استیصال خودشان تصمیم به مداخله گرفته اند".

بنابراین، درحال حاضر مسکو با بیم و احتیاط تندخویی و عصبیت اردوغان را نظاره می کند. این واقعیت هم نمی تواند از چشم مسکو پنهان باشد که آمادگی سعودی ها برای اعزام نظامیان به سوریه واکنش مساعد ایالات متحده را در پی داشته است. علاوه براین، ادله و شواهد کافی هست که نشان می دهد ترکیه و عربستان سعودی در هم آهنگی کامل باهم عمل می کنند. در طول سال گذشته اردوغان حداقل سه بار به عربستان سفر کرده است. دو کشور یک هیات هم آهنگی نظامی تشکیل داده و علنا نسبت به حل مسالمت آمیز منازعه سوریه اظهار بدبینی می کنند.

اصل موضوع اینست که بازی مذاکرات صلح ژنو احتمالا به پایان خود نزدیک

جنوبی هشداری است که منازعه سوریه می تواند به آسانی و با سیر تصاعدی به مناقشه عظیم تری بیانجامد. جلسه دو روزه وزیران دفاع ناتو را که همین چهارشنبه (۱۰ فوریه) در بروکسل برگزار می شود نیز باید در همین چشم انداز ارزیابی نمود.

منبع: ASIA TIMES

م. ک. بهادراکومار، به مدت۲۹ سال در وزارت خارجه هند در پستهایی از جمله سفیر هند در ازبکستان (۱۹۹۹ تا ۱۹۹۸ و ترکیه (۱۹۹۸تا ۲۰۰۱) خدمت کرده است. وی از سال ۲۰۰۱ به طور منظم مقالاتی را برای ایشیا تایمز می نویسد.

کشف «امواج گرانشی»؛ پژواک واقعیّتی از جنس دیگر

احسان سنایی

یک نوسان فزاینده، ابتدا با بسامد ۳۵ هرتز، و سپس در چشم‌به‌هم‌زدنی در آستانه ۲۵۰ هرتز؛ سپس اغتشاشی ضعیف، و در نهایت سکوت. همه، ظرف مدّت تنها ۲۵ صدم ثانیه. "آقایان و خانم‌ها، ما امواج گرانشی را کشف کردیم". این خبری بود که دقیقاً یکصد و پنجاه روز بعد، در پنجشنبه‌شب گذشته، از زبان دیوید رایتس اعلام شد؛ مدیر عامل آزمایشگاه «تداخل‌سنج لیزری رصد امواج گرانشی»، LIGO. پنجره‌ای جدید به روی جهان گشوده شده بود؛ پنجره‌ای که به گفته اریک کاتساوونیدس، از اعضای هیأت علمی LIGO، پایان "عصر سینمای صامت گیتی" را رقم زد.

بیننده‌ای در برابر یک تصویر شبیه‌سازی‌شده از برخورد دو سیاهچاله (رخدادی که منجر به گسیل امواج گرانشی می‌شود)؛ در جریان کنفرانس خبری اعلام کشف نخستین موج گرانشی / عکس ازJulian Stratenschulte/EPA

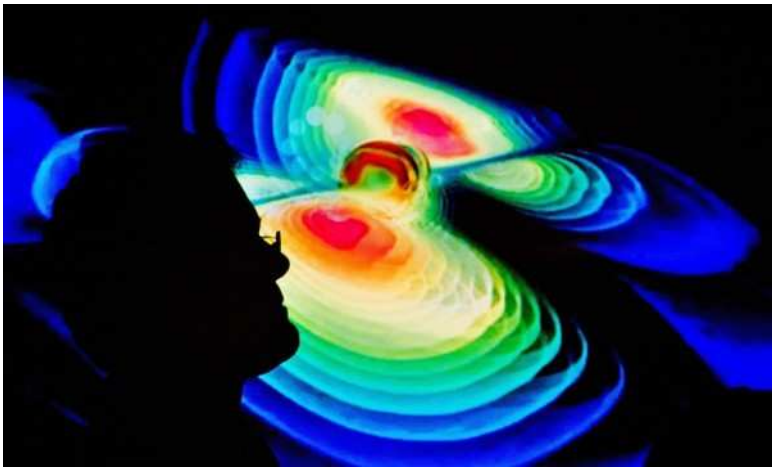

ماجرا برمی‌گردد به تقریباً 1 میلیارد و ۳۰۰ میلیون سال پیش؛ وقتی‌که دو سیاهچاله به جرم‌های تقریبی ۳۶ و ۲۹ برابر جرم خورشید به هم برخورد کردند و در این حین، جرمی معادل تقریباً 3 برابر جرم خورشید (چیزی در حدود 60000000000

تلاش ما برای طرح پاسخی به سؤالات فوق، به قرن‌ها پیش خواهدمان برد؛ به وقتی‌که اقلیدس، ضمن تدوین جلد اول از کتاب سترگ »اصول «در حوالی سال ۳۰۰ پیش از میلاد، پنج »اصل «هندسه خود را مکتوب کرد. و به بعدترها؛ به عصر طلایی تمدّن اسلامی، که در آثار ریاضیدانان این دوره رفته‌رفته مشخّص شد که انگار اصل پنجم اقلیدس ایرادی دارد؛ ایرادی رام‌ناشدنی که حل آن در گرو تجدید نظر در یکی اساسی‌ترین مفروضات علم فیزیک بود – فرضی چنان بدیهی که خیّام با استناد به خلل‌ناپذیریِ ظاهری همین فرض، کوشید اصل پنجم اقلیدس را »اثبات «کند.

اما علاج خیّام هرگز به پای تشخیص‌اش نرسید؛ چراکه او ناخودآگاه از موقعیّت متزلزل یک مفهوم بنیادی پرده برگرفته بود. انگار واقعیّتی از جنس دیگر، در پس پشت جهان دیدنی‌ها رخنه کرده بود.

درنگ تاریخی: اقلیدس، خیام، و یک تلاش نافرجام

همانطور که عنوان شد، عمارت رفیع هندسه اقلیدسی، بر پنج اصل اساسی بنا شده است: اصولی که بدون هیچ‌گونه اثباتی می‌پذیریم‌شان، و از آن‌ها برای صورت‌بندی »قضایا«ی هندسی استفاده می‌کنیم. در واقع ما با پذیرفتن این اصول، انگار الفبای توصیف جهان را بلد شده‌ایم.

اما در شرایطی که اصول اول تا چهارم هندسه اقلیدسی گزاره‌هایی بدیهی می‌نمایند، اصل پنجم به وصله نچسبی می‌ماند که انگار بعدها به این فهرست افزوده شده است؛ اصلی که البته برای اثبات بسیاری از قضایای مثلّثاتی جلد اول کتاب »اصول «ضرورت دارد. مطابق اصل پنجم، "اگر دو خط دلخواه را با خط سومی قطع کنیم، در آن طرفی که مجموع زوایای داخلیْ کمتر از دو زاویه قائمه باشد، دو خط اول در ادامه یکدیگر را قطع خواهند کرد".

پیچیدگی اصل پنجم (که به »اصل توازی« معروف شد)، از احتمال بدیهی بودن آن به‌عنوان یک »اصل «می‌کاست؛ و به همین‌واسطه هم ریاضیدانان متعدّدی کوشیدند آن را از طریق دیگر اصول چهارگانه اقلیدس، به‌عنوان یک »قضیه « استخراج کنند. به عنوان نمونه، ابن‌هیثم، منجّم و ریاضیدان بزرگ سده ۹ و ۱۰ میلادی، در کتاب »فی حل شکوک کتاب اقلیدس فی‌الاصول و شرح معانیه«، می‌نویسد امکان این وجود دارد که اصل پنجم اقلیدس را "با اصل دیگری که بدیهی‌تر است و عمیق‌تر بر لوح جان می‌نشیند عوض کرد؛ یعنی: هیچ دو خط متقاطعی نمی‌توانند همزمان با یک خط دیگر موازی باشند".

از آن پس دست‌کم سیزده روایت هم‌ارز دیگر نیز از اصل پنجم عرضه شده است. اما در این بین، عمر خیّام، ریاضیدان، منجّم، و فیلسوف برجسته سده ۱۰ و ۱۱ میلادی، به پشتوانه آشنایی‌اش با فلسفه ارسطو، رویکرد دیگری را نسبت به این اصل اتّخاذ کرد. او در رساله »فی شرح ما أشکل من مصادرات کتاب اقلیدس«، می‌نویسد که "علّت اشتباهی که دانشمندان سابق در اثبات این قضیه [= همان اصل پنجم اقلیدس] مرتکب شده‌اند این بوده که اصول برگرفته از آن فیلسوف [= ارسطو] را مدنظر نداشته‌اند". او در ادامه، پنج »اصل« فلسفی ارسطو را به روایت خود فهرست می‌کند؛ که چهارمین‌شان در واقع هم‌ارز اصل پنجم اقلیدس است: "دو خط مستقیم و همگرا یکدیگر را قطع می‌کنند؛ و برای دو خط مستقیم همگرا، ممکن نیست که در راستای همگرایی خود، واگرا شوند".

خیّام راهبرد ابن‌هیثم و پیشینیان وی برای اثبات اصل پنجم اقلیدس (که می‌کوشیدند تقاطع ناگزیر خطوط همگرا را با فرض »امتداد بخشیدن« این خطوط تا محل تقاطع – اقدامی که خیّام از آن تحت عنوان "حرکت دادن" این خطوط تعبیر می‌کند – ثابت کنند)، دچار یک خطای منطقی می‌داند. او می‌پرسد: "چه ارتباطی بین هندسه، حرکت، و آنچه به منزله حرکت فهم می‌شود، وجود دارد؟ طبق تلقّی دانشمندان، شکی نیست که یک خط فقط بر یک صفحه می‌تواند وجود داشته باشد، و یک صفحه هم فقط در یک فضا؛ یعنی یک خط فقط می‌تواند در یک فضا واقع شود و نمی‌تواند مقدّم بر یک صفحه باشد. با این حساب، اگر [این خط] از موضوع خود انتزاع یابد، چگونه می‌تواند حرکت کند؟ چگونه می‌توان خطی را با امتداد بخشیدن یک نقطه، در شرایطی پدید آورد که ذاتاً بر آن نقطه مقدّم باشد؟"

به عبارت دیگر، خیّام امکان‌پذیری امتداد یک خط مستقیم را متضمّن یک فرض ناخودآگاه می‌داند (یعنی فرض بر وجود یک »فضا«ی پیرامونی)، و معتقد است که ریاضیدانان با روا پنداشتن این امکان در تلاش برای اثبات اصل پنجم، ناخواسته این فرض نیازموده را به روال استدلال خود وارد می‌کنند. او نخستین کسی بود که به تقدّم مفهوم »فضا «بر مفهوم »خط « توجّه کرد، و بدین‌وسیله دست به صورت‌بندی استدلالی زد که امکان گذشتن از سد اصل پنجم را با تشکیک در یک پیش‌فرض بدیهی ممکن می‌ساخت – گرچه خیّام، خود اشتیاقی به تشکیک در این پیش‌فرض بدیهی نداشت:

خیّام به جای آنکه بکوشد اصل پنجم اقلیدس را، همچون ابن‌هیثم، صرفاً بر مبنای دو پاره‌خطِ همگرا یا واگرا (که به خودی خود مدنظرند؛ یعنی از یک »صفحهْ «انتزاع یافته‌اند) اثبات کند، استدلال خود را بر یک مستطیل بنا می‌نهد (شکل پایین): چنانچه دو زاویه قاعده این مستطیل، زوایایی قائمه باشند، آنگاه دو زاویه دیگر (زوایای رأس)، بایستی یا: ۱) هر دو قائمه باشند؛ ۲) هر دو منفرجه باشند؛ ۳) هر دو حادّه باشند. خیّام احتمال قائم نبودن زوایای رأس این

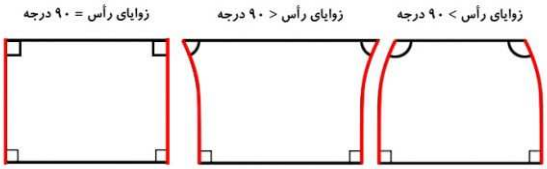

مستطیل را رد می‌کند، چراکه در اینصورت اضلاع عمودی مستطیل دیگر نه دو »خط مستقیم«، بلکه خطوطی منحنی خواهند بود؛ حال‌آنکه ما با انتزاع بخشیدن دو خط مستقیم از یک صفحه، امکان انعطاف آنها (یا آنچه خیام، »حرکت دادن«شان می‌نامد) را منتفی کرده بودیم (چراکه دیگر آن‌ها متعلّق به یک »صفحه «نیستند تا در زمینه آن، امکان انحناء داشته باشند). پس زوایای رأس می‌بایستی لاجرم قائمه باشند – و این همان چیزی‌ست که اصل پنجم اقلیدس حکم می‌کند.

طرحی از چهارضلعی خیّام-ساکری

راهبرد پیشنهادی خیّام (که شش قرن بعد توسّط جیووانی ساکری، ریاضیدان و کشیش ایتالیایی هم تکرار شد – اگرچه بدون ملاحظات فلسفی خیام – و هماینک آن مستطیل، به »چهارضلعی ساکری «یا »چهارضلعی خیام-ساکری « معروف است)، تنها و تنها از اعتمادمان به یک پیش‌فرض فلسفی مایه می‌گرفت: اینکه مفاهیم »فضا «و »صفحه«، مقدّم بر مفهوم »خط«اند. در واقع خیّام ناخودآگاه موفق شده بود که نقطه‌ضعف اصل پنجم اقلیدس را برملا سازد:

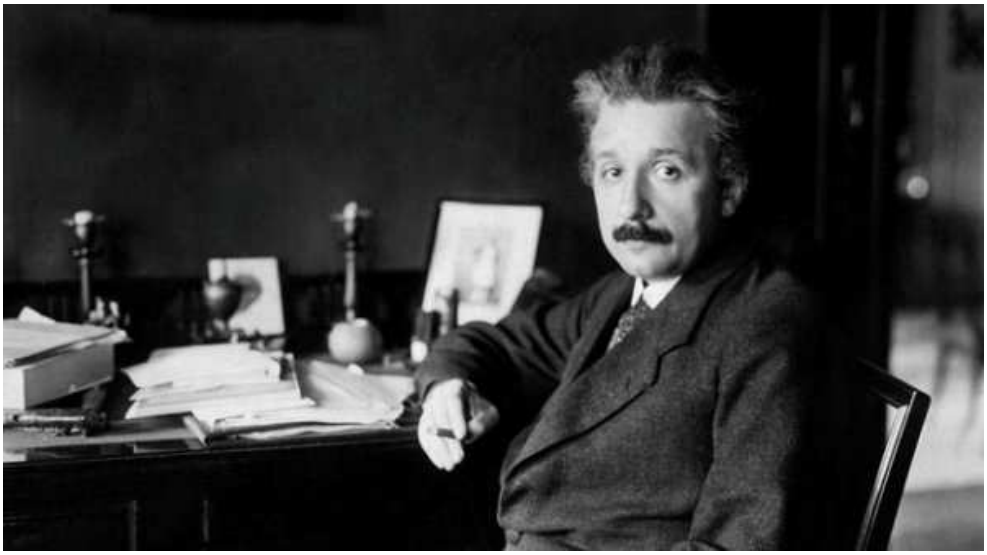

این اصل، در واقع شکل دیگری از همان تعریف‌مان از مفهوم هندسی «خط مستقیم» است. خیّام به‌راحتی می‌توانست با استناد به همین دور باطل، پیش‌بینی عجیبی صورت بدهد: این‌که برخلاف تصوّر مرسوم، این «خط مستقیم» است که بر مفاهیم «صفحه» و «فضا» مقدّم است، نه بالعکس.

پیداست که هیچ واقعیّتی در جهان فیزیکی نمی‌توانست خیّام را متقاعد سازد که گزاره‌ی استنتاجی او، با حالت نقیض آن هم‌ارز «نیست.» یعنی اینطور نیست که تقدّم مفهوم «خط مستقیم» بر «فضا»، تفاوتی با تقدّم مفهوم «فضا» بر «خط مستقیم» داشته باشد. اصل پنجم اقلیدس انگار فقط یک محکم‌کاری فلسفی بود مبنی بر اینکه گزاره‌های هندسی، راجع به همین جهان ما هستند؛ نه راجع به یک جهان عجیب دیگر.

اما در اوایل قرن نوزدهم، یانوش بوبویی و نیکلای ایوانویچ لوباچوفسکی، ریاضیدانان مجار و روس، مستقلاً اصل پنجم اقلیدس را به منزله یک گزاره زائد حذف کردند، و به ساحت هندسهْ آزادی بیشتری از آنچه صرفاً واقعیت‌های جهان فیزیکی حکم می‌کرد، عطا کردند. این کار بدین‌معنا بود که دو حالت ناممکن چهارضلعی خیام-ساکری (یعنی حالاتی که در آن‌ها، زوایای رأس چهارضلعی‌مان منفرجه یا حادّه می‌شوند)، دیگر غیرممکن نیست؛ بلکه هرکدام‌شان دریچه‌ایست به روی هندسه‌ای کاملاً جدید؛ هندسه‌ای که در آن، مفهوم «فضا» دیگر به تبع تعریف عرفی‌مان از مفهوم «خط مستقیم»، یک فضای تخت (با انحنای صفر) نیست؛ بلکه می‌تواند کروی (با انحنای مثبت؛ در صورتی‌که زوایای رأس چهارضلعی خیام-ساکری، منفرجه باشند) یا هذلولی (با انحنای منفی؛ در صورتی‌که زوایای رأس آن چهارضلعی، حادّه باشند) باشد. بی‌دلیل نبود که این هندسه، به «هندسه نااقلیدسی» معروف شد.

با این‌همه، اواخر همان قرن با تحوّلاتی در ساحت فیزیک نیز همراه شده بود، که می‌رفت تا ورقی دیگر را به نفع هندسه نااقیدسی برگرداند. این تحوّلات، با تجدیدنظری اساسی در ماهیّت مفهوم «نور» آغاز شده بود.

نور، حرکت، و مبنایی تازه برای دستگاه مختصّات فضا-زمان

ماهیت موجی نور (که با کشف الگوهای تداخلی آن توسط فیزیکدان انگلیسی، توماس یانگ، در اوایل قرن نوزدهم ثابت شده بود)، احتیاج به وجود محیطی را پررنگ می‌ساخت تا نور در آن (همچون موج روی آب) به نوسان درآید. انتظار می‌رفت این محیط فرضی – موسوم به «اتر – (aether) «همان خواص محیطی نظیر آب یا هوا (که حامل امواج مکانیکی هستند) را هم از خود بروز دهد؛ از جمله اینکه چنانچه منبع موج نسبت به آن محیط در حرکت باشد، بسامد آن دچار تغییر می‌شود (همان‌طور که صدای آژیر آمبولانسی در حال حرکت، هنگامی که به ما نزدیک می‌شود، زیرتر و زیرتر، و با عبور از کنار ما، مدام بم‌تر می‌شود). در دهه ۱۸۸۰، آلبرت مایکلسون و ادوارد مورلی، دقیق‌ترین تلاش‌ها را برای تعیین سرعت نسبی اتر و زمین صورت دادند.

آزمایشات مایکلسون-مورلی با طراحی سامانه هوشمندانه‌ای ممکن شد که می‌توانست این سرعت نسبی را (در صورت وجود) با دقّت ۱۰ به توان ۱۷- محاسبه کند. در این سامانه، باریکه‌ای از نور حین گذر از بین یک آینه نیمه‌شفاف، به دو مؤلفه عمود-بر-هم تقسیم می‌شد، که راستای حرکت یک مؤلفه در جهت حرکت انتقالی زمین به گرد خورشید، و راستای حرکت دیگری، عمود بر آن جهت بود. این دو مؤلفه، پس از طی یک مسیر مستقیم و برخورد به یک آینه، باز همان مسیر را بازمی‌گشتند و با هم ادغام می‌شدند.

اگر چنانچه سرعت نور هم مثل امواج مکانیکی، حاصلجمع سرعت ذاتی نور با سرعت نسبی آن نسبت به محیط باشد، آنگاه باید آن مؤلفه‌ای از نور که مدّتی را در راستای جابجایی زمین حرکت کرده، نسبت به مؤلفه دیگر (که طی همان مدّت، حرکتی در جهت عمود بر جهت حرکت زمین داشته)، سریع‌تر جابجا شده باشد؛ و لذا با ادغام نهایی این دو مؤلفه، موج حاصله اصطلاحاً در وضعیّتی «ناهم‌فاز» مشاهده شود – یعنی قله‌ها و شکم‌های دو موج، حین ادغام‌شان دقیقاً بر یکدیگر منطبق نباشند، و لذا همدیگر را یا تقویت کنند، یا تخریب).

نتایج آزمایشات مایکلسون-مورلی، منفی بود: انگار نور، برخلاف امواج مکانیکی، هیچ‌گونه حساسیّتی نسبت به سرعت منبع خود نشان نمی‌دهد، و همواره یک عدد ثابت است. در واکنش به همین نتایج، هنریک لورنتس، فیزیکدان برجسته هلندی، اقدام به تدوین «نظریه الکترونی» خود کرد. مطابق این نظریه، اتر محیطی کاملاً ایستا و خنثاست که هیچ‌گونه واکنشی با حتی کوچک‌ترین ذرات سازنده ماده (که در آن مقطع، کوچک‌ترین‌شان الکترون پنداشته می‌شد) نشان نمی‌دهد؛ و لذا حرکت منابع نورانی هم هیچ تأثیری بر سرعت نور خروجی از آنها نخواهد داشت. با این‌حال، برای آن‌که مقدار سرعت نور از دید کلّیه ناظران (چه آن‌ها که نسبت به منبع نور ساکن‌اند، و چه آنها که نیستند) ، همواره عددی ثابت به دست آید، لازم بود تا مجموعه‌تبدیلات خطّی‌ای بین معادله‌های ناظر بر حرکت نسبی منبع نور از دید ناظرین مختلف صورت بپذیرد؛ و لورنتس این تبدیلات را سه سال بعد معرفی کرد؛ که از آن پس به «تبدیلات لورنتس» معروف شدند.

تبدیلات لورنتس، دلالت‌های ژرفی برای محاسبات ناظر داشت: زمان نزد یک ناظر ساکن، از دید ناظر متحرّکی که با سرعت ثابت حرکت می‌کند، کندتر می‌گذرد (تا بدین‌وسیله سرعت نور عددی ثابت به دست آید)؛ و همچنین طول جسم متحرّکی که با سرعت ثابت حرکت می‌کند، از دید ناظر ساکن، در راستای حرکت آن کوتاه‌تر خواهد بود (تا باز بدین‌وسیله، سرعت نور عددی ثابت به دست آید). اما ماجرا از این هم عجیب‌تر شد هنگامی که اینشتین گام بعدی را برداشت.

کشف اخیر امواج گرانشی، تنها یک ماه مانده به یکصدمین سالگرد طرح نظریه نسبیت عام اینشتین (که با اواخر نوامبر ۲۰۱۵ مصادف بود) انجام شد؛ نظریه‌ای که جسورانه‌ترین پیش‌بینی آن، پیش‌بینی وجود همین امواج گرانشی‌ست/ گتی‌ایمیجز

اقدام اینشتین در آن مقطع، همچون اقدام بوبویی و لوباچفسکی در هندسه، بیشتر صبغه‌ای نظری داشت: او با انتشار مقاله نسبیت خاص در سال ۱۹۰۵، با تکیه بر بصیرت‌هایی از فلسفه ارنست ماخ، کوشید تا به ساحت فیزیک، آزادی‌های بیشتری از آنچه صرفاً واقعیت‌های کشف‌شده حکم می‌کرد، عطا کند. دو اصلی که او در چارچوب این نظریه معرفی کرد، همچون اصول پنج‌گانه اقلیدس، شالوده یک فیزیک جدید را بنیان گذاشت. اصل اول نسبیت خاص، بنیان‌های فلسفی یک جهان کلاسیک را به باد می‌داد: اینکه نه‌تنها سرعت نور در خلأ، بلکه کلیه قوانین فیزیک هم از دید ناظرینی که نسبت به یکدیگر حرکتی غیرشتابناک داشته باشند، یکسان است. این دیگر نه دلالتی ژرف برای صرفاً محاسبات شخص، بلکه برای درک شخص از بنیان مفاهیم «فضا» و «زمان» بود؛ چراکه علاوه بر رفع احتیاج به فرض وجود موجودیتی به نام اتر، نشان می‌داد که هیچ چارچوب مطلقی را نمی‌توان متصوّر بود تا بتوان آن را مرجع صدق قوانین فیزیک پنداشت. تنها ثابت مطلق از دید تمام ناظرین، همان سرعت نور در خلأ است. و این دومین اصل نسبیت خاص بود.

اما نزد شخص اینشتین، نسبیت خاص حرکتی ناتمام بود که می‌بایستی به یک «نسبیت عام» بدل شود تا مشاهدات ناظرینی که نسبت به یکدیگر حرکتی نه فقط غیرشتابناک، بلکه شتابناک دارند را هم مدنظر بگیرد. این تعمیم، عاقبت ده سال بعد به ثمر نشست، و اصلی دیگر به اصول دوگانه نسبیت خاص افزوده، و بدین‌وسیله نسبیت عام متولّد شد: اصل هم‌ارزی «جرم لختی» و «جرم گرانشی».

سبیت عام، و جهانی دیگر به روایت هندسه نااقلیدسی

جرم لختی ((inertial mass، تعریفی از جرم بر حسب قانون دوم نیوتن است، به‌معنای میزان مقاومت یک جسم در برابر اِعمال نیرو؛ و جرم گرانشی ((gravitational mass، تعریفی از جرم بر حسب قانون جهانی گرانش نیوتن، به‌معنای ویژگی‌ای از یک جسم که شدّت برهم‌کنش گرانشی آن با سایر اجسام را تعیین می‌کند. مطابق اصل هم‌ارزی جرم لختی و گرانشی، چنانچه چارچوب مرجع مطلقی برای تعیین صدق قوانین فیزیک وجود نداشته باشد (آنچنان‌که نسبیت خاص ادعا می‌کند)، آنگاه می‌توان جاذبه را نه بر حسب یک «نیرو»ی مستقل (همچون نیروی بین آهن و آهنربا)، بلکه بر حسب یک «حرکت شتابدار» هم تعریف کرد.

به‌عنوان نمونه، مشاهدات ناظری که در یک آسانسور متحرک در محیط بی‌وزنی، حرکتی شتابناک و بالارونده را تجربه می‌کند را می‌توان هم‌ارز مشاهدات همان ناظر در یک آسانسور ثابت تحت میدان گرانشی‌ای دانست که او را با همان شتاب به سمت پایین می‌کشد. هرچند که وسوسه می‌شویم این هم‌ارزی محاسباتی را صرفاً دال بر تناظری ساده بین معادلات فیزیکی ناظر بر دو پدیده مجزا تلقی کنیم، اما در یک جهان نسبیتی، وجود همین تناظر کافیست تا دیگر آنچه توصیف می‌شود را «دو پدیده مجزا» «تلقی نکنیم؛ چراکه هیچ راهی برای تمیز این دو پدیده در اختیارمان نخواهد بود.

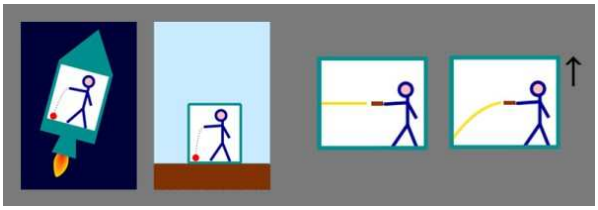

چپ: مطابق اصل هم‌ارزی جرم لختی و جرم گرانشی، نیروی وارده بر ناظری که در یک آسانسور متحرک با شتاب ثابت به سمت بالا سیر می‌کند، هم‌ارز یک نیروی گرانشی با همان شتاب بر ناظر واقع در یک آسانسور ثابت است. راست: حرکت بالارونده آسانسور، موجب تغییر مسیر حرکت نور از یک راستای مستقیم به یک مسیر منحنی می‌شود. طبق پیش‌بینی نسبیت عام، باید انتظار همین انحنا را در مسیر نور عبوری از کنار میدان‌های گرانشی هم داشت.

چنانچه در این آسانسور متحرک و شتابناک، نور چراغ‌قوه‌ای را به سمت دیواره آسانسور بگیریم، از آنجاکه سرعت نور ثابت است، چنانچه آسانسور سرعت قابل توجهی داشته باشد، آنگاه محل برخورد پرتوهای نور به دیواره دقیقاً در راستای دریچه چراغ‌قوه «نخواهد» بود؛ چراکه در اینصورت مسیر حرکت هر جسمی که سرعتی متناهی و ثابت دارد (همچون نور)، یک مسیر «منحنی» خواهد بود، نه مستقیم. در این تمثیل، اصل هم‌ارزی جرم لختی و جرم گرانشی چنین فهم می‌شود که می‌بایستی انتظار انحنای مشابهی را در مسیر نوری که از نزدیکی یک میدان گرانشی (یا به عبارت دیگر، یک جرم سنگین‌وزن) عبور می‌کند هم داشت؛ چرا که تمیز این دو موقعیت از یکدیگر ناممکن است.

تعبیر نسبیتّی از خط سیر نور، نزدیک‌ترین مابه‌ازای فیزیکی برای مفهوم هندسی «خط مستقیم» است؛ چراکه نور همواره کوتاه‌ترین مسیر ممکن بین دو نقطه (یا به زبان هندسه، یک «خط ژئودزیک») را طی می‌کند.

پیش‌بینی نسبیت عام مبنی بر «انحنا» برداشتن مسیر نوری که از کنار یک میدان گرانشی می‌گذرد، وضعیّت منحصربفرد و شگفت‌انگیز دیگری را شکل می‌داد: همان‌طور که ثبات سرعت نور نزد تمام ناظران، ضرورت معرفی تبدیلات لورنتس را می‌طلبید تا ناظران متحرکی با سرعت‌های متفاوت، همه بر سر سرعت واحدی برای نور اتفاق نظر داشته باشند (ولو به قیمتی همچون کندتر گذشتن زمان نزد یک ناظر متحرک از دید یک ناظر ثابت)، توضیح انحراف مسیر نور در عین ثبات سرعت آن هم به این معنای شگفت‌انگیز بود که خط ژئودزیک بین مبدأ و مقصد نور دچار خمیدگی شده است؛ همان وضعیّتی که خیّام، امکانش را منتفی شمرده بود.

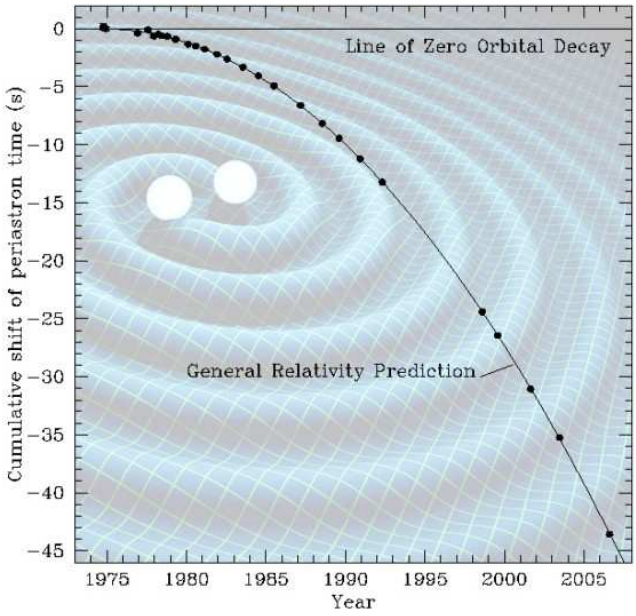

*نمودار کاهش ۴۰ثانیه‌ای دوره تناوب چرخش ستارگان نوترونی کشف‌شده توسط هولس و تیلور، از سال ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۵. پیش‌بینی نسبیت عام به حدی با مشاهدات انطباق دارد، که تشخیص‌شان در این نمودار از هم ممکن نیست.

نسبیت عام هم‌اینک تعریفی از »فضا« را می‌طلبید که تابعی از مفهوم »خط مستقیم« باشد، نه مقدّم بر آن؛ و به همین‌واسطه هم هندسه اقلیدسی، تاب توصیف واقعیّت یک جهان نسبیّتی را نداشت. تعریف کردن یک میدان گرانشی بر حسب میزان انحنای بالقوه نور، یعنی تعریف کردن گرانش بر حسب میزان »انحنای فضا«؛ و توصیف این انحناء در چارچوب گزاره‌ای موسوم به »معادله متریک« «امکان‌پذیر می‌شود – معادله‌ای که صورت‌بندی آن توسّط هندسه نااقلیدسی امکان‌پذیر شده است.

نسبیت عام با استنباط تازه‌ای که از فضا به دست داده، نه‌تنها پدیده‌های موجود (اعم از انواع مختلف میدان‌های گرانشی) را به بهترین وجه توضیح داده، بلکه وجود پدیده‌های تازه‌ای را هم پیش‌بینی کرده است. مثلاً زمین به روایت نسبیت عام، علاوه بر ایجاد یک میدان گرانشی در اطراف خود (همچون هر جسم دیگری)، همین میدان را از طریق حرکت وضعی خود دچار »کشیدگی«هایی در راستای حرکت وضعی هم می‌کند. (چنین پدیده‌ای در مکانیک نیوتونی پیش‌بینی نشده؛ چراکه در چارچوب مدل‌سازی نیوتن، نیروی گرانشی بین دو جسم، تنها متأثر از فاصله آن دو جسم است، نه اینکه در حال چرخش هم باشند یا نه). از این پدیده نسبیتی، تحت عنوان اثر »کشش چارچوب« (یا اثر »لنز-تیرینگ« یاد می‌شود؛ و ماهواره Gravity Probe B نیز اخیراً آثار چنین پدیده‌ای را در اطراف زمین به ثبت رسانده است.

اما جسورانه‌ترین پیش‌بینی نسبیت عام، وضعیّتی خاص‌تر از محیط پیرامون زمین، و اجرامی سنگین‌تر از هر آنچه تصوّر می‌رفته را می‌طلبد: برای آنکه انحنای فضا به حالت یک »موج« «درآید و مستقل از هر جسمی، به خودی خود در فضا منتشر شود، احتیاج بود تا یک جسم سنگین‌وزن نه در اطراف خودش (همچون زمین)، بلکه در اطراف مرکز ثقلی خارج از خود به چرخش درآید؛ و این امر، حضور جسمی تقریباً به همان جرم را در نزدیکی آن ایجاب می‌کرد. آیا چنین شرایطی که به ایجاد یک »موج گرانشی« «بیانجامد، امکان‌پذیر است؟

تقریباً نیمی از ستارگان، در منظومه‌های دو یا چندتایی واقع‌اند (و در این خصوص، خورشید یک استثناست). با مرگ هر دوی ستاره‌ها در یک منظومه دوتایی، امکان این وجود دارد که با گذشت زمان، بخشی از انرژی پتانسیل گرانشی منظومه (که هم‌اینک از دو لاشه پرجرم ستاره‌ای تشکیل شده)، از طریق تابش همان امواج خودبسنده گرانشی تلف شود، و لذا لاشه‌ها با گذشت زمان، به هم نزدیک و نزدیک‌تر شوند تا نهایتاً با برخورد به یکدیگر، و از پی تبدیل بخش اعظمی از جرم‌شان به انرژی، پیوستار فضا را مثل سطح طبلی به نوسان درآورند. اما چنین فرضی چقدر می‌تواند واقعیت داشته باشد؟

نیم‌قرن جستجو پی امواج گرانشی

در سال ۱۹۶۹ بود که برای نخستین بار ادعای تشخیص امواج گرانشی مطرح شد. جوزف وبر، از فیزیکدانان دانشگاه مریلند، مدعی شد که آشکارساز دست‌ساخت‌اش (متشکل از استوانه‌ای آلومینیومی به طول ۲ متر و قطر ۱ متر)، از اثر برخورد با یک موج گرانشی، به نوسان درآمده است. اما آمار وبر چندان پذیرفتنی نمی‌نمود. به عنوان نمونه، در سال ۱۹۷۰ او مدعی شد که ظرف مدت تنها هفت ماه موفق شده ۳۱۱ مورد نوسان را با بسامد و شدّتی قابل توجه به ثبت برساند؛ که در اینصورت می‌بایست آسمان پر از رخدادهای مهیب نجومی در فاصله‌ای نه‌چندان دور از منظومه‌مان باشد. اما تجربیات مشابه سایر فیزیکدانان، نتیجه‌ای جز ثبت نویز در پی نداشت؛ و بعدها هم مشخّص شد که وبر – مهندس برقی که بعدها به کسوت یک فیزیکدان درآمده بود – آشنایی چندانی با شیوه‌های تحلیل داده نداشته است، و لذا مدّعیات‌اش بی‌اساس از آب درآمدند.

کمتر از نیم‌دهه بعد، اما ورق برگشت؛ این‌بار توسط دو اخترشناسی که به بررسی لاشه‌های ستاره‌ای مشغول بودند. یکی از انواع لاشه‌های بازمانده از ستارگان سنگین‌وزن، »ستاره‌های نوترونی«‌اند. چنانچه مخروط خروجی از قطبین مغناطیسی یک ستاره نوترونی تصادفاً در راستای زمین قرار گیرد، این جرم را »تپ‌اختر (pulsar)« «می‌نامیم. دلیل این نام‌گذاری برمی‌گردد به نامنطبق بودن محور میدان مغناطیسی و محور چرخشی این اجرام، که باعث می‌شود تا ما در زمین، تابش الکترومغناطیسی ناشی از سقوط ذرات باردار در قطبین مغناطیسی این ستاره‌های سریعاً چرخان را، مثل یک فانوس دریایی، به شیوه‌ای متناوب و همچون »تپش«‌هایی منظّم دریافت کنیم – به‌طوریکه دوره تناوب این تپش‌ها معادل دوره تناوب چرخش یک تپ‌اختر است.

در سال ۱۹۷۴، راسل هولس و جوزف تیلور، اخترفیزیکدانان دانشگاه ماساچوست در امهرست، موفق به کشف تپ‌اختری با دوره تناوب ۵۹ میلی‌ثانیه شدند. هرچند که تا به آن مقطع، اخترشناسان موفق به کشف ده‌ها تپ‌اختر شده بودند، اما آنچه کشف هولس و تیلور را متمایز می‌کرد، تشخیص افت و خیزهای منظم دیگری با دوره تناوب ۷۵ / ۷ ساعت در خلال دوره تناوب اصلی آن تپ‌اختر بود.

این مسأله تنها می‌توانست حاکی از آن باشد که تپ‌اختر مزبور نه‌تنها به گرد خودش می‌چرخد (آن‌هم ۱۷ بار بر ثانیه)، بلکه در مداری به قطر 3 ثانیه نوری (یا حدود ۹۰۰ هزار کیلومتر) در اطراف یک مرکز ثقل دیگر نیز می‌چرخد (چراکه دامنه تأخیر تپش‌ها در این ۷۵ / ۷ ساعت، حداکثر ۳ ثانیه بود). این داده‌ها روی‌هم‌رفته بر این فرض بعید صحه گذاشت که تپ‌اختر مزبور در همسایگی نزدیک یک ستاره نوترونی دیگر، با یک مرکز ثقل مشترک به سر می‌برد.

هم‌نشینی دو جرم سنگین‌وزن و چگال (هرکدام با جرمی در حدود ۴/ ۱ برابر جرم خورشید) در فضایی چنین کوچک، به موقعیتی استثنایی شکل داده بود که می‌شد از آن برای ارزیابی دقت پیش‌بینی‌های نسبیت عام استفاده کرد. طبق مراتب فوق، بخشی از انرژی پتانسیل گرانشی این منظومه دوتایی می‌بایست رفته‌رفته به‌شکل امواج گرانشی به اطراف پخش گردد، و در نتیجه با گذشت زمان و اتلاف انرژی، این دو ستاره به هم نزدیک و نزدیک‌تر شوند – یا به عبارت دیگر، دوره تناوب مداری‌شان رفته‌رفته کاهش یابد. مشاهدات اولیه هولس و تیلور در حدفاصل سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ حاکی از صحت پیش‌بینی‌های نسبیت عام با دقتی باورنکردنی بود – آن‌قدر که این دو فیزیکدان، جایزه نوبل فیزیک ۱۹۹۳ را، به پاس "کشفی که امکان‌هایی تازه فراروی مطالعات جاذبه گشود"، از آن خود کردند.

با این‌همه، کشف بزرگ هولس و تیلور به منزله تشخیص »غیرمستقیم «امواج گرانشی به شمار می‌رفت، و برای تشخیص مستقیم‌شان احتیاج بود تا به جای رصد مستمر یک آزمایشگاه طبیعی در اعماق کیهان، رصدگاهی مصنوعی برای این امواج، با شرایطی کاملاً تحت کنترل فیزیکدانان ساخت. همین انگیزه‌ای شد برای راه‌اندازی طرح ۶۲۰ میلیون‌دلاری LIGO.

رصدخانه LIGOدر اصل یک تداخل‌سنج مایکلسون-مورلی، با همان طراحی اولیه، اما در ابعادی بسیار گسترده‌تر است. در تونل -مانند هرکدام از تأسیسات دوقلوی این آزمایشگاه، پرتویی از لیزر را به سمت یک انشعاب اپتیکی شلیک می‌کنند تا به دو مؤلفه عمود-بر-هم تفکیک شود. هریک از این مؤلفه‌ها، سپس مسیر ۴ کیلومتری بازوهای تداخل‌سنج را به‌طور رفت و برگشتی طی می‌کنند تا با ورود مجددشان به انشعاب اولیه، بار دیگر در هم ادغام گردند. اگرچنانچه یک موج گرانشی از زمین بگذرد، طول یکی از بازوها ناگزیر نسبت به دیگری تغییر خواهد کرد (البته در مرتبه یک‌صدم قطر یک اتم). همین تغییر، اختلافی را در مسافت طی‌شده توسط پرتوهای لیزر ایجاد می‌کند و باعث می‌شود تا پرتوها پس از ادغام، ناهم‌فاز شوند.

آشکارساز LIGO، طی فاز نخست جستجوهایی که از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ داشت، هیچ نامزدی را برای یک موج گرانشی نیافت. اما در آن مقطع، حساسّیت این آشکارساز، فقط قابلیت تشخیص چنین امواجی از فاصله‌ای نسبتاً نزدیک به ما (در حجمی از فضا که محتوی تنها ۱۰۰ کهکشان بود) را داشت. از آنجاکه رخدادهای متنهی به گسیل امواج گرانشی (همچون برخورد دو سیاهچاله، یا ستاره نوترونی، یا انفجارهای ابرنواختری در انتهای عمر ستارگان سنگین‌وزن)، رخدادهای نسبتاً نادری در جهان محسوب می‌شوند (به‌طوریکه احتمال برخورد دو ستاره نوترونی در یک کهکشان، یک به سی‌هزار است)، به پویش حجم بیشتری از فضا احتیاج بود تا احتمال تشخیص چنین امواجی هم افزایش یابد. به همین‌واسطه هم تأسیسات LIGO، پس از ارتقای اخیری که دامنه جستجوهایش را به فاصله حداکثر ۳۲۶ میلیون سال نوری از زمین افزایش داد (حجمی از فضای پیرامون ما که تقریباً سیصدهزار کهکشان را شامل می‌شود)، احتمال تشخیص امواج گرانشی هم به طرز قابل توجهی افزایش یافت. در واقع کشف اخیر، دقتی در مرتبه ۱ / ۵ سیگما داشت – که به عبارت بهتر، احتمال تصادفی بودن آن، ۱ در ۵ / ۳ میلیون بود. با این وجود، برای جانمایی دقیق منبع گسیل امواج گرانشی از طریق شیوه‌های مثلثاتی، به بیش از دو آشکارساز احتیاج است؛ و به همین‌واسطه نیز آشکارسازهای دیگری در اروپا و آسیا، در شرُف ورود به باشگاه جویندگان امواج گرانشی‌اند. با این حساب، مکان دقیق رخداد GW150914، که موج گرانشی ناشی از آن در تابستان گذشته به زمین رسید، مشخص نیست. این مکان می‌تواند در هرکجای محدوده‌ای به مساحت ۶۰۰ درجه مربع از آسمان نیمکره جنوبی واقع باشد. اما صرف‌نظر از اینکه منبع این رخداد (این انفجار حاصل از برخورد دو سیاهچاله) دقیقاً کجا بوده، کشف موج گرانشی ناشی از آن یعنی ورود ما به جهانی که در آن دیگر موانع فیزیکی گریبانگیر نور، سد راه شناخت‌مان از پدیده‌های شگرفی همچون سیاهچاله‌ها و حتی پژواک رخدادهای پس از مهبانگ، نخواهند بود. دقت کنیم که همین اولین منبعی که از آن یک موج گرانشی دریافت شد، رکورد سهمگین‌ترین انفجار کیهانی‌ای که بشر تاکنون به ثبت رسانده را شکست؛ و همین کافی‌ست تا نشان بدهد که با ناتوانی‌مان از تشخیص امواج گرانشی، تاکنون از تماشای چه رخدادهایی در جهان‌مان محروم بوده‌ایم.

پنجره‌ای که هم‌اینک با کشف امواج گرانشی به جهان‌مان گشوده شده، پیش‌تر در حوزه‌ای دیگر از اخترفیزیک هم گشوده شده بود و ما را مهیّای کسب داده‌های مستقیمی از فعل و انفعالات قلب خورشید، و انفجارهای ابرنواختری (که باز هم موقعیت‌هایی پیچیده‌تر از آن هستند که »نور«ی از آن‌ها به چشم‌مان برسد) کرده بود؛ یعنی کشف نوترینوهای کیهانی (نگاه کنید به رکوردهای بزرگ ذره کوچک: نگاهی به نوبل فیزیک ۲۰۱۵).

نوترینوها و امواج گرانشی هم‌اینک بازیگران اصلی فصل نوین کتاب کیهان‌اند؛ کتابی که تاکنون هرچه در آن خوانده‌ایم، به روایت »نور «بوده است – حال‌آنکه واقعیت، قاصدان دیگری هم دارد.

نمایی از یکی از بازوهای چهارکیلومتری آشکارساز LIGOدر حومه هانفورد، واشنگتن / عکس از Benjamin Benschneider

شهردار لایق

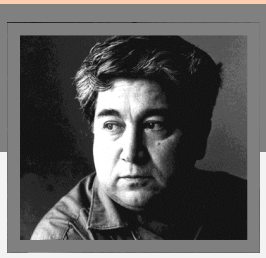

از: عزیز نسین

ترجمه : حکیم باشی

قرار بود انتخابات انجمن شهر جریان پیدا کند. اعضای برجسته دو حزب در دو طرف روبروی هم نشسته بودند پروپاگاندا (تبلیغات) در خانه ها، قهوه خانه ها، کوچه ها و بازارها خاتمه یافته و کار دستجات به سخنرانی در میدانهای عمومی رسیده بود. رقبای نامزدی انتخابات از یک طرف "بشیرخان" استوار بازنشسته سررشته داری و از طرف دیگر "کاظم خان" بقال بود.

بشیر خان که سالهای سال دیسیپلین دیده، فرمان داده و فرمان شنیده بود، روال خاصی داشت و این روزها کار و کاسبی خود را با استفاده از اطلاعات سررشته داری آغاز کرده و با یک اشاره حساب مداخل و مخارج را تعیین و بررسی می کرد. از تنها مدرسه قصبه (که اولین تقاضای مردم آن شناخته شدن بعنوان "شهرستان" بود.) یک میز فکسنی آورده و در میدان گذاشته بودند و یک لیوان و تنگ آب هم روی آن قرار گرفته بود .

دو رقیب پهلوی هم پشت میز ایستاده به نوبت داد سخن میدادند. اول از همه وقتی بشیر خان پشت میز رفت با لحن بخصوصی خطاب برقیب خود گفت:

- بفرمایئد " کاظم خان" اول شما حرف بزنید.

کاظم خان: استغفرالله ، ما چیکاره هستیم. فعلاً شما حرفاتونو بزنین.

بشیر خان که سه دوره ریاست انجمن شهر را عهده دار بود با نازشتری و تبختر خاصی راه افتاد و مردو را مورد خطاب قرار داده و گفت:

- هموطنان عزیز ! .... سه دوره ریاست انجمن شهر را به من التفات کردید منهم با مساعدت خودتان تا آنجا که توانستم این وظیفه را با شایستگی به پایان رساندم. اکنون در آستانه انتخابات جدید هستیم، نمی گویم باز هم مرا انتخاب کنید زیرا از کار زیاد، خسته شده ام ولی با اصرار همشهریان گرامی آماده خدمت مجدد شدم. حال میل شماست که باز هم به من افتخار خدمت دهید یا به دیگری (با گوشه چشم به کاظم خان اشاره کرد) بهرحال میخواهم در باره اینکه یک شهردار و رئیس انجمن شهر باید چه شرایط و وظایفی را عهده دار باشد با شما صحبت کنم .

در درجه اول یک نفر شهردار باید، تجربه آموخته ، استخوان دار و جا افتاده باشد. (به استثنای این دو نامزد رقیب، باقی اعضاء عموماً جوان بودند) این کار مشغله ای خسته کننده و عذاب آور است به همین مناسبت نیز کسانیکه موهای سرشان ریخته و صاحب دندانهای مصنوعی، بدن لقلقو، دست و پای لرزان و لاغر هستند مناسبتی برای کار ندارند. (کاظم خان بقال، چهارده سال از بشیر خان بزرگتر بود. موهای سرش ریخته و دندانهای مصنوعی داشت) یک چنین شخصی باید پنجاه تا پنجاه و پنج ساله باشد (خودش وارد پنجاه و دومین سال عمر شده بود). اگر کسی را انتخاب کنید که اطلاعاتی در امور نظام وظیفه و قوانین و مقررات کشوری نداشته باشد نمی تواند کاری برای شما انجام دهد. (در سراسر قصبه احدی به اندازه او از امور نظام اطلاع نداشت و کسی نمی دانست قانون چگونه چیزی است؟ پوشیدنی یا خوردنی.)

من نمی گویم مرا انتخاب کنید ولی توصیه میکنم دقت کنید و متوجه باشید کسی که حساب و کتاب سرش نمیشود انتخاب نشود (کاظم خان سواد نداشت و حساب درآمد و خرج بقالی را با همان "سیاق" سابق و با کمک چرتکه راه میانداخت).

رئیس شهرداری به تمام سوراخ سنبه ها سرکشی میکند، اگر کسی را انتخاب کنید که در تمام عمر خود یک بار کراوات نزده یا زانوی شلوارش دومتر جلو آمده باشد پاک آبروی قصبه ما را خواهد برد. (در قصبه غیر از بشیر خان احدی کراوات نمی زد و شلوار اتو شده بپا نمی کرد).

چه خوب که کلاهش هم مثل کلاه من باشد(کلاهش را برداشته بجماعت نشان داد) من نمی گویم مرا انتخاب کنید ولی سفارش میکنم که رئیس انجمن شهر شما باید دارای مشخصاتی باشد که یادآوری کردم .

بشیرخان میز خطابه را ترک کرد . دهاتیهایی که دور تا دور میدان قصبه گرد آمده بودند ضمن کف زدنهای ممتد فریاد زدند:

- کاملاً صحیح است، حق با بشیر خان است ...

نوبت به کاظم خان رسید. پشت میز آمد و شروع بصحبت کرد :

- آقایان من نمی توانم مثل تیشه همه اش طرف خودم بریزم، بشیر خان همه چیز را به شما حالی کرد (اشاره به رقیب) عقیده دارم رئیس انجمن شهر باید دندانهای ثنایایش طلائی باشد(دندانهای ثنایای بشیر خان طلائی بود).

باز هم اشاره کرد به او کرد.... چشم رئیس انجمن شهر حتماً باید زاغی باشد. (جماعت شروع به خنده و قهقهه کردند).

با انگشت برای سومین بار اشاره به بشیرخان کرد:

روی گونه چپش هم یک خال داشته باشد (بشیرخان از شدت ناراحتی مثل چغندر سرخ شد) رئیس انجمن شهر مثل این مومن، اولاً باید یک چوب تعلیمی در دست و ثانیاً یک عینک روی دماغ داشته باشد(دهاتیها از خنده روده بر شدند).

اسم رئیس انجمن شهر باید "بشیر" باشد.

کاظم خان از پشت میز پائین آمد. دهاتیها در حالیکه از خنده دست روی شکم گذاشته بودند قهقهه میزدند و بشیر خان هم گوشه های سبیل خود را می جوید .

قرار بود این برنامه، روز بعد عیناً تکرار شود.

روز بعد عده ای که پای میز بشیر خان جمع بودند تعدادشان از هوادران کاظم خان بیشتر بود . بشیرخان نزاکت سیاسی را مطلقاً کنار گذاشته از وصله های لباس و طرز آرایش سر و صورت کاظم خان حرف میزد، طوری که قضیه سفاهت و حماقت و نفهمی کاظم خان دهان بدهان گشت. روز بعد دو برابر روزهای قبل در میدان ازدحام برپا شده بود . اول بشیر خان با عصبانیت وجدیت و قدمهای شمرده پشت میز رفت و چنین گفت:
هموطنان. اکنون دیگر مجبور هستم پرده ها را کنار زده قفل از دهان بردارم .
آیا کسی هست نداند این مرد در دوران کلانتری خود چه بلاها سر مردم آورد؟ اگر خاطرتان باشد تا چند سال قبل هر کس از هر جا باین قصبه پا می گذاشت یک راست به منزل او میرفت، علت این کار چه بود؟ علت این بود که "امینه خانم" دو شبانه روز در باغ پشت منزلش برای مهمانان میرقصید!
دهاتیها: همنطور است... کاملاً صحیح است .
- هموطنان! آیا اطلاع دارید آنچه بعنوان فطریه در سالهای گذشته از این و آن دریافت میکرد کجا میفرستاد؟ آیا میدانید این مرد که امروز خود را نامزد ریاست انجمن شهر کرده چهار زن بخانه خود آورده است؟
یک عده از دهاتیها: هووووم. عشقشه...
صداها بلند تر شد: - هموطنان عزیز این شخص قبل از آنکه کلانتر شهر شود جز یک دکان بقالی کوچک چیز دیگری نداشت و همه میدانید چگونه درعرض ده سال صاحب نصف این قصبه شده است .
صدای چند نفر بطور مسخره آمیزی از میان جمعیت بگوش رسید:
- یارو لیاقت و توانائی داشته خب!
- هموطنان، حقایق شنیدنی دیگر زیاد هست، اما من بیش از این حرفی نمیزنم و اکنون دیگر بسته بمیل شماست که او را یا مرا انتخاب کنید .
صدای یک کف زدن ممتد در میدان پیچید .
نوبت مال کاظم خان بقال بود وی در حالی که زیر سبیلی میخندید سنگین سنگین طرف میز راه افتاد و انگار که در قهوه خانه حرف میزند با ارامش و خونسردی شروع بصحبت کرد: هرچه بشیر خان گفتند البته صحیح است. نه یک وجب زمین دارد و نه یک جفت گاو، آدمی بسیار با ناموس ، ده لیره اندوخته هم ندارد . اگر یک شب تصادفاً مهمان ناخوانده ای بخانه اش بیاید حتی لحاف و تشک هم برای خوابیدن او نخواهد داشت اما در باره خودم ، همانطوریکه او اظهار داشت روزیکه بکلانتری انتخاب شدم ده لیره نداشتم و حالا اندازه دویست و پنجاه مزرعه زمین دارم . خدا را شکر که پول هم بحد کافی دارم... او شلوار اتو کرده دارد، ژاکت دارد، کراوات و عینک دارد. من سواد و خط ندارم و شما همه چیز را میدانید
نطقها بپایان رسید و مردم پراکنده شدند . قرار بود دو روز دیگر انتخابات عملی شود. دوستان و هواداران کاظم خان بقال مشهور به "کاظم کلانتر" در مغازه دور او جمع شدند.
چکار کردی پس کاظم خان؟ اون چه جور حرف زدن بود؟ تو این بشیرخانو فرشته ش کردی... مگه یارو تو رو خریده بود؟
کاظم خان غش غش میخندید:
- ای بابا، کی میدنه نتیجه چی میشه؟
- آخه تو دویست و پنجاه هزار مزرعه و دوست گوسفندت کجاس؟ تو از بابات فقط یه جفت گاو ارث برده بودی... تو کی" امینه خانم" را واسه مهمونات رقصوندی؟
کاظم خان بتمام این مزخرفات چنین جواب داد: - پاشید آقایون. بریم نتیجه انتخابات رو بیائیم .
انتخابات بانجام رسید . بشیر خان باندازه یک چهارم کاظم خان هم رای نداشت . دهاتیهایکه برای رای دادن میرفتند بهم میگفتند:
ما جاده لازم داریم، آب لازم داریم، گاو آهن لازم داریم، بذر و شخم لازم داریم این بشیر چه خیری برای قصبه داره؟... احمق هیچی نداره، اصلاً راه زندگی رو بلد نیس، حتی از رقصوندن یک زن عاجزه، راه و رسم پذیرائی از یه مهمونو نمی دونه ، کاری ازش ساخته نیس، رای تون رو به کاظم خان بدین .
از آن سال ببعد کسانیکه در مبارزات انتخابی نامزد میشدند ضمن سخنرانیهای خود چنین اظهار میداشتند:
- هموطنان! پانصد گاو نر، چهار جفت گاو آهن و چهار زن شرعی دارم ، صاحب پانصد مزرعه هستم و هفته ای یک زن را میتوانم حسابی برقصانم و تمام این مزایا را فقط طی 6 ماه در سایه لیاقت و کاردانی خود دست و پا کرده ام .

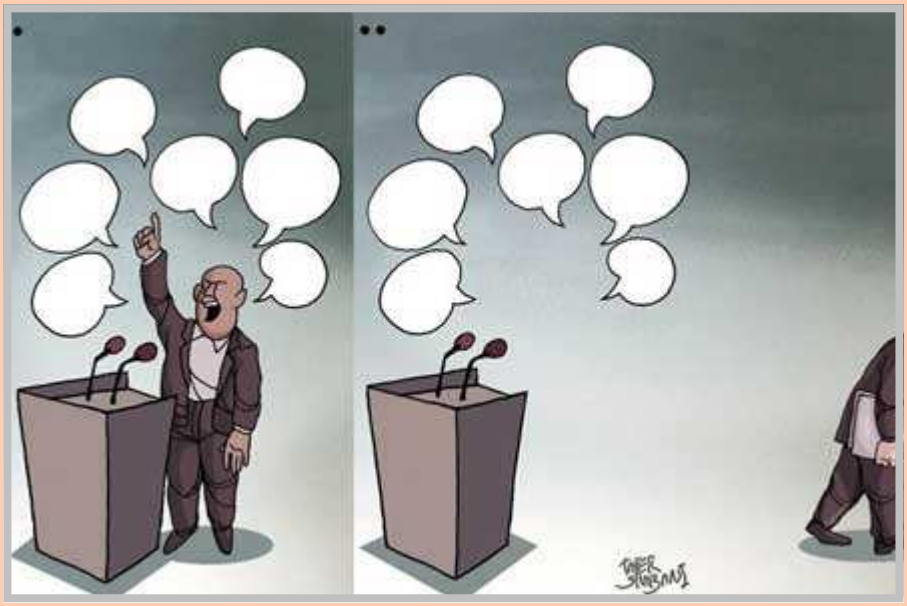

منبع نقل داستان : کتاب حضرت فیل (مجموعه 12 داستان فکاهی – انتقادی ، نشریه شماره 8 توفیق – خرداد 1347) – صص 44 - 54

Qty: 26000000
PHOTOCOPY